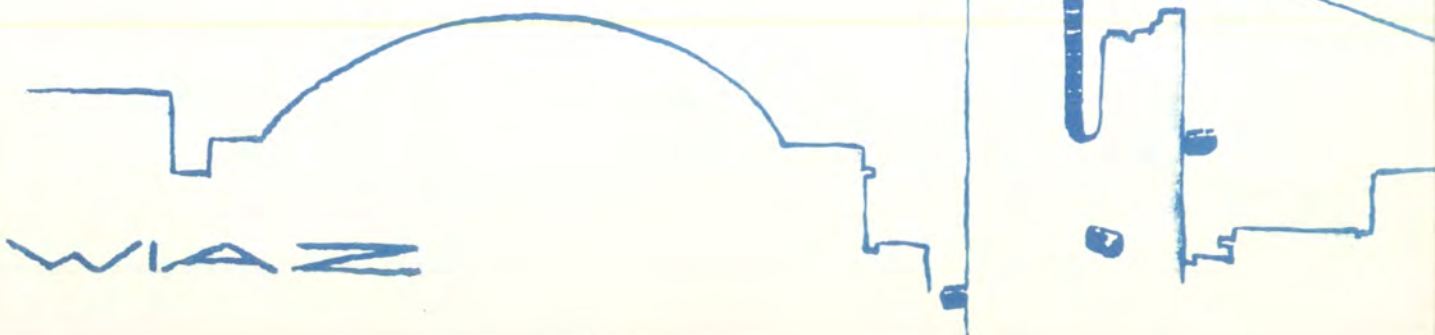


ایران و آمریکا: شمارش معکوس تنش زدایی
تنگناهای اساسی دولت خاتمی: بحران دامنه دار اقتصادی، مشکلات سیاسی
چه سیاستی در برابر وضعیت بغرنج کنونی ایران؟



فوتبال ایران در جام جهانی

غرب و ایران: روایت دو قرن رابطه پرچالش
مصاحبه با عبدالکریم لاهیجی و جمشید بهنام



در این شماره میخوانید:

- ۳..... دشواری های اساسی سیاست خارجی ایران
- ۴..... سازمانیابی مردم، تنها حربه مقابله با ارتجاع.....
- ۵..... نگاهی به لایحه بودجه.....
- «جامعه» مدنی در تقابل با
- ۷..... (جامعه ملی - اسلامی، جامعه امت اسلامی).....
- ۹..... اپوزیسیون و دولت خاتمی.....
- هویت نوگرایی، شرایط روز،
- ۱۱..... ضرورتی که ایجاب میکند، چه باید کرد؟.....
- ۱۳..... نگاهی تاریخی - جامعه شناسانه به مسئله تجدد در ایران.....
- ۱۴..... گفتگوی سعید پیوندی با جمشید بهنام.....
- ۱۶..... مصاحبه با عبدالکریم لاهیجی.....
- آیینہ.....
- ۱۸.....
- ۲۱..... پیروزی تیم ملی فوتبال ایران در مسابقات مقدماتی جام جهانی.....
- ۲۲..... داستان جدال منتظری و شیخ یزدی.....
- ۲۴..... سیاست خارجی ایران در راه تحول.....
- ۲۵..... نگاهی به برگزاری کنفرانس اسلامی در تهران.....
- از گفتارهای اقتصادی آقای فریدون خاوند.....
- ۲۷.....
- ۲۹..... رنج نامه یک جدال خاموش.....
- ۳۰..... فرهنگ جهانی و فرهنگ خودی.....

B.P. : 23

F - 92114 Clichy cedex - France

فکس : ۰۳۳۱ ۶۶۰۲۱۸۹۰

راه آزادی در چارچوب سیاست عمومی خود مقالاتی را که خارج از کادر تحریریه به نشریه برسد، با امضاء درج می کند. چاپ مطالب ضرورتاً بمعنای تأیید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندگان آنها به حزب دموکراتیک مردم ایران نیست.

برای تماس مستقیم با شورای مرکزی حزب دموکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه کنید:

Rivero, B.P. 47

F - 92215 Saint Cloud Cedex -

France

نشریه حزب دموکراتیک مردم ایران

راه آزادی را یاری دهید!

به بی قانونی ها پایان دهید

هجوم به آزادی را بس کنید!

پس از تجاوزات مکرر گروه های خشونت گر "انصار حزب الله" به گردهمایی ها، سخنرانی ها، دفاتر نشریات قانونی، تعرض به خانه آیت الله منتظری و آذری قمی در ماه های اخیر و نیز بازداشت یازده روزه دکتر ابراهیم یزدی و محاکمه و جریمه نقدی دکتر پیمان و حمله به سینماها، اینک با هجوم همان گروه های اخلال گر به محل برگزاری مراسم سالگرد درگذشت مهندس مهدی بازرگان در اصفهان و تهران، مشاهده می گردد که جناح راست و ارتجاعی حاکمیت، کوچک ترین درسی از پیام و هشدار مردم ایران در دوم خرداد برای آزادی، حکومت قانون و جامعه مدنی، نگرفته است. آنان با این اعمال می کوشند به جهانیان نشان دهند که هیچ اتفاقی در ایران رخ ندهد و در بر همان پاشنه سابق می چرخد.

خبر نگران کننده دیگر حاکی از آنست که اکبر گنجی مدیر مسئول نشریه "راه نو"، از چهره های شناخته شده فرهنگی و مطبوعاتی کشور از چند هفته پیش بازداشت شده است و طبق اظهارات همسر او به نشریه "عصرما"، اکبر گنجی در شرایط دشواری بسر می برد و عملاً قادر نیست از امکانات قانونی برای دفاع خویش استفاده کند. شیخ محمد یزدی، رئیس قوه قضائیه، با هدایت مستقیم تعرض به بیت آیت الله منتظری و صدور حکم همه این بازداشت ها، عملاً قوه قضائیه را از حالت یک نهاد بی طرف به مظهر خودسری ها و قانون شکنی ها و ابزار دست همان جناح راست حاکمیت مبدل ساخته است. با آنکه وزیر کشور در اعلامیه خود تعرضات اخیر به آزادی را محکوم کرده و از قوه قضائیه صریحاً خواسته است تا سران شناخته شده این گروه های اخلال گر نظم عمومی را مورد تعقیب قرار دهد، هنوز هیچ اقدامی صورت نگرفته است. ما امضاء کنندگان این اعلامیه:

۱ - قویاً این تجاوزات به آزادی ها و حقوق مردم و سازمان های سیاسی را محکوم ساخته و مجدانه خواستار تعویض رئیس قوه قضائیه و کوتاه کردن دست گروه های فشار و اخلال گرانه نظم عمومی و این بی قانونی ها هستیم.

۲ - به بازداشت خودسرانه اکبر گنجی مدیر مسئول نشریه "راه نو" شدیداً اعتراض نموده، آزادی فوری و بی قید و شرط او را خواستاریم.

۳ - از دولت می خواهیم همان گونه که در مراسم سالگرد درگذشت مهندس مهدی بازرگان در پنجشنبه دوم بهمن در تهران نشان داد، با استفاده از تمام اهرم های قانونی از آزادی و حقوق مردم پاسداری کند و با قانون شکنان و گروه هائی که مخل نظم عمومی و آزادی هستند مقابله جدی نماید.

سازمان جمهوری خواهان ملی ایران

حزب دموکراتیک مردم ایران

دوم بهمن ماه ۱۳۷۶

دشواری های اساسی سیاست خارجی ایران

به آرامش، به سرمایه گذاری خصوصی داخلی و خارجی ما بناچار باید روابط خود با همه دنیا و بویژه آمریکا را عادی سازیم. به نظر می رسد رئیس جمهور این را درک کرده است و از سوی دیگر بخوبی می بیند که رقبای او چه خوب از این حربه ضدآمریکایی علیه سیاست های داخلی او هم بهره می گیرند.

پرش اساسی در وضعیت کنونی تسایل واقعی جناح های مختلف بدور از هیابوی تبلیغاتی است. آیا میتوان تصور کرد که خاتمی علیرغم مخالفت خامنه ای اولین گام ها را برای کاهش تنش با آمریکا برداشته است؟ آیا بر سر سیاست های معینی همگان توافق کرده اند و حل بقیه مسائل به چند و چون حوادث بستگی دارد؟ آیا تضاد آشکار گفتمان رئیس جمهور و خامنه ای بازتاب دره عمیقی است که بینش های کنونی در حاکمیت را از هم جدا می کند؟ پاسخ به این سئوالات هرچند آسان نیست ولی نگاهی به بازتاب مصاحبه خاتمی با سی - ان - ان در محافل جمهوری اسلامی و مطبوعات ایران حاکی از اهمیت و جایگاه ویژه این مسئله در تفکر سیاسی حاکم بر ایران می کند. بویژه آنکه امروز این مسئله بیش از هر زمان مصرف داخلی دارد. امروز از سخنگوی وزارت خارجه که گزارش کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل را نتیجه فشار و توطئه آمریکا می داند تا روزنامه رسالت که هر گزایشی به آزادی فرهنگی و اجتماعی را نساد گسترش فرهنگ غربی - آمریکایی و هجوم فرهنگی قلمداد میکنند، به این سلاح ضدآمریکایی نیاز دارند.

اما برای بخش بسیار بزرگ جامعه ایران که با ارزش ها و دنیای فکری حکومت همسازی ندارند، بهبود رابطه با غرب و آمریکا در عمل به عنوان درپچه ای بدنیای امروزی و پاره شدن بند هایی است که قشری گری به زندگی روزمره مردم تحمیل کرده است. همزمان افکار عمومی این بهبود نسبی را عامل موثری در ایجاد رونق اقتصادی و شکست بن بست رکود و کم رمتی اقتصاد ایران به شمار می آورند که به فقر و بدبختی میلیونها ایرانی و مشکلات بی پایان آنها در دست یابی به یک زندگی انسانی حداقل انجامیده است. به همین دلایل است که توجه ایدئولوژیک و سیاسی دشمن با آمریکا دیگر نزد انکار عمومی بازتاب ناچیزی دارد و این گرایش در سمت دادن سیاست خارجی ایران مهر و نشان خود را برجای گذارد.

در کنار به میدان آمدن درک جدیدی از سیاست خارجی برخی تحولات مانند سیاست های خرابکارانه اسرائیل در کنار عدم کارآیی سیاست های آمریکا، بخت خاتمی را برای یافتن گوش های شنوا در منطقه افزایش داده است. موفقیت ویژه خاتمی در جریان کنفرانس اسلامی تهران همسویی این دو واقعیت را نشان می دهد. اما سیاست خارجی ایران چالش های اساسی در برابر خود دارد، زیرا بسیاری از تضادهای کلیدی گرایش های حاکمیت را در خود متبلور می کند. بدون شکل گرفتن زمینه های جدی نوگرایانه ای در سیاست خارجی به دشواری بتوان دورنمای امیدبخشی هم به بهبود اوضاع در داخل داشت. دیالکتیک سیاست داخلی و خارجی امروز بیش از هر زمان بر فضای ایران سنگینی می کند.

بسیاری از این گرایش های تندروانه است. جمهوری اسلامی بجای درس گرفتن از این گذشته تاریخ و پی ریزی روابطی نو و برابر، با آمریکا شاخ به شاخ شد و این آخری هم با زیرکی از سیاست خارجی مغشوش و بی تجربه ایران بخوبی بهره جست و جای پای خود را در خلیج فارس و منطقه بیخ از پیش محکم کرد. به عبارت دیگر با وجود تضادهایی که در سیاست را از هم جدا می ساخت، هر دو بخوبی از این فضا برای مقاصد ویژه خود سود جستند و در این تیرد نابرابر بازنده اصلی مردم ما بودند.

اگر عملیات گروه های ترور مخالفین در خارج از کشور و پی آمدهای آن مانند دادگاه میکونسوس را به این کارنامه منفی بیفزاییم، شاید بتوان گفت ضعف و کم رمقی سیاست خارجی جمهوری اسلامی در تاریخ معاصر فقط با دوره قاجار قابل مقایسه است. ما در همه آزردهای اصلی سیاست خارجی از گروگان گیری تا جنگ با عراق بازنده واقعی از میدان بلر آمدیم و شاید با نگاهی منصفانه بتوان دوری جستن از آتش جنگ کویت را تنها نکته مثبت سیاست جمهوری اسلامی به حساب آورد.

خاتمی در حقیقت وارث چنین کارنامه منفی است و تزه های او پیرامون همزیستی و گفتگویی تصدن ها و فرهنگ ها و در رابطه دوستانه میان همه کشورها باید در چنین فضایی جای خود را باز کنند. سیاست خارجی ایران اگر به تعریف، نگرش و رفتار جدیدی نیاز دارد، این بدون یک خانه تکانی اساسی در یکی از مهم ترین مراکز اثرگذاری بر سیاست عمومی ایران، شدنی نخواهد بود. این دیگر مسئله پنهانی نیست که وزیر خارجه جدید از هواداران آقای خاتمی در جریان انتخابات نبوده است و مهره های اصلی وزارت خارجه هم هنوز سر جای خود قرار دارند و با انتقال آقای ولایتی به دستگاه عریض و طویل رهبری در عمل نوعی وزارت خارجه موازی بوجود آمده است و حتی گفته میشود که سفارت ایران در سوریه و لبنان به همان وزیر پیشین مربوطند.

همه این داده های منفی حکایت از نیروهای بازدارنده مهمی میکنند که امروز در برابر اصلاح سیاست خارجی ایران صف آزاری کرده اند. در جریان بحث های پیرامون مصاحبه محمد خاتمی با تلویزیون آمریکا، مخالفین ریز و درشت هیچ فرصتی را برای یساذآوری اصل ۱۲۰ قانون اساسی که در آن به مسئولیت رهبری درباره سیاست خارجی اشاره می شود از دست ندادند و خود خامنه ای فعالانه به میدان آمد تا یکبار دیگر تاکید کند که آمریکا پیش از آنکه «تصدن بزرگ» باشد «شیطان بزرگ» است. چرا محمد خاتمی با وجود همه این داده ها گام در این میدان پرخطر و دشوار گذاشته است؟ به نظر میرسد رئیس جمهور بخوبی اهمیت مرکزی بهبود رابطه با آمریکا و یا دست کم کاهش تنش میان دو کشور - حتی اگر به برقراری سریع روابط سیاسی منجر نشود - را درک کرده است. تجربه ناموفق سیاست دولت رفسنجانی در آن توسعه روابط خارجی و تنش زدایی با کشورهای منطقه و اروپا و آسیا بدون کاهش تنش با آمریکا در نظر گرفته می شد نشان داد که در توازن کنونی قرا در سطح جهان چنین گزایشی کارآیی ندارد و ما را در برابر مشکلات دائمی قرار خواهد داد. امروز در شرایط بحرانی شده اقتصادی، در شرایط نیاز

سیاست خارجی جمهوری اسلامی پس از دو دهه در آستانه یک چرخش قرار دارد. روندی که عده ای از ماه ها پیش با انتخاب محمد خاتمی چشم براهش بودند اندک اندک راه خود را به پیش باز می کنند. بدون آنکه بتوان شتاب و دامنه آنها را پیش بینی کرد. در حقیقت سمت و سوی سیاست خارجی ایران نتیجه معادله پیچیده ای است که در آن عناصر مختلف مانند توازن قوا در حاکمیت، مشکلات اقتصادی، افکار عمومی، رویداد های منطقه و استراتژی بلند مدت جمهوری اسلامی هر یک در آن نقش و جایگاه معینی دارند. در شرایط امروز اما آنچه که به تردیدها دامن می زند چند و چون رابطه با آمریکا است که به «نوگرایی» در سیاست خارجی ایران معنا و مفهوم جدی می بخشد. تصادفی نیست که در محافل داخلی، مصاحبه پر سر و صدای محمد خاتمی با شبکه خبری سی - ان - ان به «تحلیل گر» سمت و سو و آینده سیاست خارجی ایران تبدیل می شود. راکنش های بسیار متفاوتی را گاه حتی در میان گروه های همسوی داخل حاکمیت بدنیا می آورد. سیاست خارجی جمهوری اسلامی از سالهای نخست انقلاب بر محور رویارویی با آمریکا و دوستان نزدیک او در منطقه شکل گرفته است و تحول آن در بسیاری عرصه ها تابعی از این واقعیت تعیین کننده بوده است. حاکمیت اسلام گرایان ایران بر استراتژی صدور انقلاب بصورت مستقیم یا از طریق ایجاد الگوی جدید در منطقه (ام القرای اسلامی)، آمریکا ستیزی را به مثابه مهم ترین شاخص هویتی خود برگزید و بر آن بود تا از این رهگلو و به برکت احساسات ضدآمریکایی - ضد غربی افکار عمومی - مذهبی اعتباری برای خود و «انقلاب اسلامی» دست و پا کند.

اتخاذ چنین سمتگیری البته مصرف داخلی مهمی هم داشت و تنش دائمی با این تنها ابرقدرت بنوعی در سیاست داخلی و در تناسب میان نیروها و نیز اثرگذاری بر افکار عمومی نقش با... می کرد و حاکمان هم هر وقت خود را در مخصه می یافتند، از اینکه در نهان و بصورت مستقیم با «شیطان بزرگ» وارد گفتگو و بدهستان شوند تردیدی به خود راه ندادند.

این سیاست هرچند برای رهبران جمهوری اسلامی به گفته آقای خامنه ای در نماز جمعه نتایج مثبت و درخور توجهی داشته است اما برای مردم و کشور بسیار زیان بخش و چه بسا ویرانگر بوده است. در کارنامه دو دهه تنش با آمریکا چه چیزی جز خسارت اقتصادی، انزوای منطقه ای و بین المللی، برکنار ماندن از روندهای تعیین کننده در شکل گیری نظم جدید حوزه دریای خزر و خلیج فارس به چشم می خورد؟ تحلیل دو دهه فراز و نشیب های سیاست خارجی ایران و شکست های پی در پی و فاجح آن در عرصه های مختلف که بخشی از آن نیز پی آمد مستقیم عدم کاردانی و ناپختگی مثال زدنی گروه های جدید قدرت در ایران بود، نادرستی این گرایش زیان بار را بروشنی برملا می سازد. اگر امروز گفتمان جدیدی در سیاست خارجی ایران در حال زایش است درست بخاطر همین ناکامی های تاریخی و سنگین است.

سخن در اینجا به یقین بر سر حقانیت آمریکا نیست، چرا که نوع رابطه آمرانه این کشور با شاه و دخالت های دائمی اش در امور داخلی ایران سرچشمه

سازمانیابی مردم، تنها حربه مقابله با ارتجاع است

ف. آزداد

یکی دو ماه گذشته صحنه سیاسی کشور شاهد حوادث و روندهای نگران کننده‌ای بوده است. این حوادث که بویژه پس از نامه سرکشاده آذری قمی و سخنرانی آیت الله منتظری به خشونت بیشتری نیز گراییده‌اند، در خود نشانه‌های آشکاری از مقاصد پنهانی ارتجاع را به نمایش می‌گذارند.

در واقع تعرض بی‌پرده دو صاحب منصب پرآوازه رژیم به شخص خامنه‌ای و بزیر علامت ستوال بردن صلاحیت نامبرده در مقامی که اشغال کرده است، گرچه اساساً یک بحث ایدئولوژیک باید محسوب گردد، اما این بحث در شرایطی مطرح شده است، که بویژه اقتدار سیاسی ولی فقیه، پس از حادثه دوم خرداد، بشدت آسیب دیده و او بیش از هر زمان دیگری ضعیف و منزوی شده است. درست به همین دلیل است که حوادث مزبور چنین خشم و خروشی آفرینند و نیروهای سرکوبگر رژیم، با براه انداختن چماق‌داران خود و با شعار مرگ بر ضد ولایت فقیه، در سراسر کشور به قدرت‌نمایی پرداختند. حمله اوپاش به دفاتر روزنامه‌های اسلامی و قانونی (مثل فرید اصفهان و سلام)، طرح شعارهایی علیه مهاجرانی و نوری وزاری طرفدار جامعه مدنی در کابینه، حمله به منازل آقایان منتظری و آذری قمی، تعرض به اجتماعات دانشجویی و ضرب و شتم دانشجویان مسلمان طرفدار خاتمی و سرانجام دستگیری ابراهیم یزدی رهبر نهضت آزادی، همه و همه نشانه‌های آشکاری است که نه فقط از سبقت نیروهای ارتجاعی بلکه از ترس و ضعف و انزوای آنان حکایت میکنند.

آنان که بدرستی، نابودی قدرت خود را در تحقق جامعه مدنی می‌دانند، برای جلوگیری از این پروژه و شکست آن، به دو عرصه حیاتی آزادی و امنیت حمله کرده‌اند تا نهال آنرا در نطفه خفه کنند.

از خلال حوادثی که در جریان است میتوان تشخیص داد که آغازگر و فرمانده این حملات اوپاش گرانه، شیخ محمد یزدی رئیس شورایی عالی قضایی است که از سردمداران ائتلاف نیروهای شکست خورده در انتخابات بشمار می‌رود. در واقع به فرماندهی نامبرده بود که از فردای پیروزی خاتمی، تعرض و دستگیری تعدادی از شهرداران مناطق مختلف تهران انجام شد تا به خاتمی فهمانده شود که وزرای انتخابی وی نیز میتوانند هدف چنین حملاتی قرار گیرند. همان زمان نشریات هوادار خاتمی بویژه نشریه عصر ما افشا کرد که خاتمی عملاً مجبور به انتخاب کابینه‌ای شده است که اکثر اعضای آن در جریان انتخابات «بیطرف» بوده‌اند. میتوان به سخنان بهزاد نبوی اشاره کرد که درباره معاملات پشت پرده‌ای که بویژه درباره وزارت اطلاعات انجام گرفته است برملا کرد که پی‌خواسته‌اند وزارتخانه نامبرده را به سازمان اطلاعات تبدیل کنند تا مستقیماً زیر نظر خامنه‌ای باقی بماند. به این ترتیب موفق شدند «دری نجف آبادی» را که عضو مرکزیت جامعه روحانیت مبارز است، بعنوان وزیر اطلاعات به خاتمی بقبولانند.

شاید بتوان گفت که این مهمترین پست کلیدی بود که خاتمی موفق نشد شخصی از گروههای هوادار خود را در راس آن بگمارد. به این ترتیب سازمان مخوفی که علاوه بر ترتیب دادن ترورها و آدم‌ربایی‌های سالهای اخیر و بسیج اوپاش و چماق‌داران، در کلیه عملیات ضد آزادی و امنیت و بهم زدن سخنرانی‌ها و جلسات شرکت داشته و حتی در جریان انتخابات اخیر علیه شخص خاتمی عمل کرده است، با برگراری یک وزیر تحمیلی از حیظه نفوذ و دسترس نامبرده دور نگاهداشته شده است. همین روزها در تهران برملا شده است که سربازان گمنام امام زمان یکی از دانشجویان خط امام را ربوده و در بازداشتگاه او را واداشته‌اند که در یک برنامه تلویزیونی از «خیانت» های خود و «توطئه» دانشجویان خط امام پرده بردارد!! علاوه بر این معلوم شده است که تنی چند از شهرداران بازداشت شده به شکل وحشیانه‌ای شکنجه شده‌اند و از جمله آنها را با دستبند به نعش مرده بسته‌اند تا به «گناهان» خود باصطلاح اعتراف کنند!

آری، بدون شک به کمک نیروهای سازمانیافته همین وزارتخانه و نیز همیاری تشکلهای موازی دیگر است که به نوازندگان نواز جمعه در اصفهان

راه آزادی ۵۵

حمله میشود، مدرسه علمیه صدر اصفهان مورد تعرض قرار میگیرد، به دفتر روزنامه سلام در این شهر و به مدیر مسئول نشریه «نویید اصفهان» و نیز به سینمای قدس اصفهان یورش می‌برند و در تهران دفتر مجله ایران فردا، سخنرانی خانم سیمین بهبهانی، جلسات دکتر سروش، یزدی و پیمان مورد هجوم وحشیانه نیروهای مزدور رژیم قرار میگیرند، دانشجویان را مضروب کرده و دفتر انجمن اسلامی آنان را غارت میکنند. به این فهرست باید یورش گسترده هفته‌های اخیر در قم را نیز اضافه کرد که به صراحت، نا امید ساختن مردم و نیروهای اصلاح طلب از هر گونه امکان بهبود و گشایش در فضای اجتماعی و سیاسی کشور را هدف قرار داده است.

در واقع دفاع از ولایت فقیه بهانه‌ای شده است که مهاجمان بیاری آن، با تمام وسایل قانونی و غیرقانونی، به تعقیب مخالفان خود بپردازند. آنها با قرار دادن مقام ولایت فقیه بر فراز قانون اساسی، عملاً این امکان را فراهم کرده‌اند که در تمام عرصه‌های حیات سیاسی و اجتماعی تنها آن قانونی را برسیست بشناسند که منافع فوری آنان را تامین میکند. مضحک اینجاست که در این وانفسا، رئیس قوه قضاییه کشور که باید مستقل از قوای دیگر به اجرای قانون و تامین عدالت یاری رساند، شیخ قانون شکن و یکننده‌ای است که نه فقط در جریان انتخابات بیطرفی خود را حفظ نکرد و علیه خاتمی و بنفع رقیب وی بیدان آمد، نه فقط پس از انتخابات، علناً رای مردم را به مسخره گرفت و نظام جمهوری را بزیر ستوال برد، نه تنها رسیدگی به پرونده استاندار سابق کردستان را که به جرم سازماندهی قلب در انتخابات در جریان بود به تعویق انداخت و اورابه مشاورت خود منصوب کرد، بلکه در نواز جمعه تهران نیز با تشویق و تحسین دار و دسته‌های چماق‌دار، نقض آشکار همین قوانین موجود را هم مورد تایید قرار داد و اوپاش را مسلمانان غیرتمندی نامید که گویا از ناموس اسلام دفاع کرده‌اند!

مرزهای اقتدار دولت خاتمی

طبیعی است که علیرغم نهادهای نیرومندی چون ولایت فقیه، قوه قضاییه، قوه مقننه، رادیو تلویزیون، شبه حکومت شورای تشخیص مصلحت، نیروهای بسیج، قوای انتظامی و بنیادهای گوناگون دیگر، خاتمی و کابینه‌اش - که تازه آنهم یکدست و هماهنگ نیست - میدان بسیار محدودی برای پیشبرد برنامه‌ها و سیاستهای اعلام شده خود دارند. اما درست بخاطر همین محدودیت‌هاست که نمیتوان و نباید به آسانی از عدم استفاده از امکانات محدودی که قانون برای اعمال نظر و عمل رئیس جمهور بوجود آورده است گذشت.

اگر خاتمی از ابتدا در مقابل حملات علیه اجتماعات و دفاتر گروههای اسلامی و نیز روزنامه‌ها می‌ایستاد، اگر وی به استمداد و چاره‌جویی دانشجویان انجمنهای اسلامی که بقول خود نمی‌خواستند همان رفتار قانون شکنانه «انصار» و اوپاش را پیش گیرند، پاسخ داده بود و قاطعانه در مقابل نقض کنندگان امنیت و قانون و دشمنان جامعه مدنی می‌ایستاد، کار به جایی نمی‌رسید که هیات دولت خود او نیز در واکنش به حوادث قم و تهران، تشنج آفرینی‌ها و عربده‌جویی‌های مزدوران رژیم را علیه آیت الله منتظری، بعنوان صحنه‌هایی که گویا «موید دل‌بستگی و پایبندی صاحبان اصلی این حکومت به اصول ارزشمند جمهوری اسلامی است» مورد تجلیل قرار دهند!

بنظر نمی‌رسد که موضع‌گیریهایی از این دست، با دیدگاه شخص خاتمی و نیز دو وزیر هم‌نظر وی، وزرای ارشاد و کشور، عیناً مطابقت داشته باشد. خاتمی در مصاحبه مطبوعاتی خود - یکشنبه ۲۳ آذر - بناسبت پایان کار کنفرانس اسلامی در مورد حوادث قم می‌گوید: «مساله فوق‌العاده‌ای نیست. اظهار نظری شده که خیلی از علما با آن مخالفت کرده‌اند. این اظهار نظرها د این مخالفت‌ها لازمه دمکراسی است و هیچ اظهار نظری ممنوع نیست.»

با اینحال همه می‌دانند که بلافاصله بعد از این مصاحبه، دکتر یزدی بخاطر «اظهار نظر» به دادستانی احضار و دستگیر میشود! اگر مردم و نیروهای اصلاح طلب نا امید شوند رئیس جمهور با کدام نیرو، چگونه و در چه

نگاهی به لایحه بودجه

و. معصوم زاده

خود در همه عرصه‌ها به این مشکلات واقفند و از دولتی منتخب خود این انتظار را دارند که واقعیات را آنچنان که همه از آن اطلاع دارند بازگو کنند و چون دوران ریاست جمهوری رفسنجانی با ارجاع افکار عمومی به «دستاوردهای سازندگی»، اذهان را از وخامت اوضاع اقتصادی منحرف سازد.

در واقع بیان تنگناهای موجود در کشور پاسخی نیز در برابر پرسش پیرامون کارنامه دولت رفسنجانی است که مبنای سیاست خود را حول بسیج همه منابع مادی و معنوی برای راه‌انداختن و ثمر رساندن پروژه‌های عظیم و در بسیاری موارد پروژه‌های بیهوده و نمایشی بلند پروازانه متمرکز ساخته بود. اکنون در لایحی اظهار نظرهای مسئولین و دست‌اندرکاران چنین عنوان میشود که پروژه‌های عظیمی که با صرف هزینه‌های هنگفتی به راه انداخته میشوند، یا نیمه‌کاره و ناتمام می‌مانند و یا اصولاً کارایی و موثر بودن از زاویه کمک به راه‌انداختن چرخ تولید زیر علامت سؤال می‌روند.

نگاه واقع‌بینانه به تنگناهای موجود تنها گام نخست برای رودرویی با معضلات است و گام دوم و اساسی‌تر اتخاذ چنان تهیدیدات اقتصادی است که در کوتاه مدت تأثیرات سوء اجتماعی وضعیت موجود را بکاهد و در دراز مدت و در نتیجه ادامه آن به ثبات و شکوفایی اقتصادی بیانجامد.

ایران کشوری نفت خیز است و سالیان متصادی است که استخراج و صدور نفت، عمده‌ترین منبع درآمد ملی و تامین بودجه عمومی کشور است. منابع طبیعی سرشار کشور و استفاده بیش از حد آن برای تامین مصارف اجتماعی و تکیه یکجانبه به درآمدهای نفتی، نیاندیشیدن در این باره که ذخایر عظیم هم روزی به پایان خواهند رسید، منجر به آن شده است که صنایع رشد نکنند و کشاورزی نیز جایگاه واقعی خود را در اقتصاد کشور نیابد.

در سالهای گذشته درآمدهای نفتی بخش عمده و منبع تامین بودجه را تشکیل می‌داد. در سالهای اخیر کوشش‌هایی صورت گرفته تا از سهم آن در تامین بودجه کاسته شده و با افزایش صادرات غیرنفتی و یافتن منابع دیگر درآمدهای دولتی، از جمله استقراض خارجی، هزینه‌ها و مصارف منظور شده در بودجه تضمین گردد.

در بودجه دولت خاتمی نیز در نظر گرفته شده که سهم درآمدهای نفتی نسبت به کل درآمدهای دولت کاهش یافته و به میزان ۴-۳۶ درصد برسد.

اینکه آیا دولت بتواند در مدت زمان کوتاهی از سهم درآمدهای نفتی دولت بکاهد و توازن در درآمدها را برقرار سازد قصد متهورانه‌ای است که باید در واقع بینانه بودن آن شک کرد. بویژه اینکه تهیدیدات در نظر گرفته شده برای تامین این کسری از طریق افزایش صادرات غیرنفتی و افزایش درآمدهای دولت از محل اخذ مالیات و عوارض دولتی نیز نمیتواند در کوتاه مدت بازدهی داشته باشد.

مشکلی که همه دولت‌های پس از انقلاب با آن دست به گریبان بوده‌اند و اکنون ابعاد آن به حدی رسیده است که خاتمی بناچار به آن اعتراف کرده، مشکل افزایش بیش از حد حجم نقدینگی است و علت‌العلل آن کسری مزمن بودجه دولت و استقراض از سیستم بانکی داخلی است. دولت مجبور شده است برای گرداندن چرخ‌های اقتصادی که با صرفه نبوده از روشهای تزریقی بهره‌گیری چنانکه نرخ رشد نقدینگی به اعتراف خود دولتیان از نرخ رشد اقتصادی بالاتر بوده و به بروز تورمی سرسام آور انجامیده است.

برای همین هم در بودجه تایید شده است که باید از وابستگی بیشتر دولت به سیستم بانکی کاسته شده و حتی واحدهای دولتی تولیدی نیز از این قاعده مستثنی نباشد و اینکه علاوه بر آن دولت باید از هزینه‌های جاری بکاهد و انضباط مالی را برقرار سازد و نگذارد شکاف میان سرمایه‌گذاری‌ها و پس‌انداز افزایش یابد.

بودجه کنونی دولت خاتمی همه شاخص‌های اقتصاد سرمایه‌داری بحران‌زده را در خود گرد آورده و راه حل‌های ارائه شده آن نیز از این زاویه منطقی و قابل فهم‌اند. اگرچه پیامدهای کوتاه و بلند مدت آن نیز از هم اکنون بوضوح دیده میشوند.

بالاخره اولین سند مهم حاوی برنامه اقتصادی دولت خاتمی، در شکل لایحه بودجه سال ۱۳۷۷ کشور، به مجلس شورای اسلامی تقدیم شد.

سید محمد خاتمی رییس جمهور اسلامی هنگام تقدیم لایحه بودجه به مجلس سخنرانی مبسوطی ایراد کرد که در مقایسه با سخنرانی‌های روسای جمهوری اسبق که به همین مناسبت ایراد کرده بودند، بعلت روشنی و شفافیت در بازگو کردن اوضاع اقتصادی جامعه و واقع‌بینی در نگاه به معضلات اجتماعی جامعه، تازگی داشت و به همین خاطر نیز از برجستگی خاصی برخوردار است.

تنظیم سالانه بودجه حربه و ابزار موثری در دست دولت‌ها برای سست دادن به روندهای جاری اقتصادی است و محک و معیار مطمئنی برای ارزیابی عملکرد دستگاه اجرایی و سیاست‌های کلی هر دولتی است که نتایج آن بلافاصله در پیکره‌های وضعیت اقتصادی و عمومی کشور بازتاب می‌یابد. اگر برنامه‌های بلند مدت دولت‌ها، بیشتر جنبه انتزاعی دارند و بازگوکننده مقاصد دولت هستند، بودجه سالانه جنبه مشخص دارد و دستگاه عظیم دولتی هر سال فعالیت خود را در انطباق با آن تنظیم میکند. البته در کشورهایی که سیاست‌های جاری آن دارای نظم و سامان منطقی و قانونی است، تأثیر بودجه سالانه بر گستره‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی تأثیری بلاواسطه است.

در ایران باید در بررسی بودجه به دو مسئله توجه ویژه داشت: نخست نقش قاطع دولت در همه گستره‌های اقتصادی و اجتماعی است و دوم عدم وجود انضباط مبتنی بر قانون در عملکردهای دولت و دستگاه اجرایی است که خاتمی برقراری آنرا یکی از اهداف دولت خود اعلام کرده است.

مشخصه‌های عمده لایحه بودجه که مبین دیدگاههای اقتصادی دولت است و باید در مجلس شورای اسلامی به بحث گذاشته شود را میتوان چنین معرفی کرد:

- هدف عمده دولت خاتمی وداع تدریجی دولت از نقش کارفرمای بزرگ و کارگزار همه فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی است و این مقصود با اعلام ضرورت سپردن کارها به مردم و افزایش مشارکت مردم در همه امور صورت می‌گیرد.

- برای متحقق ساختن این هدف و لازمه آن، سازماندهی امور بر مبنای قانونی است و شعار «قانون‌گرایی» و «جامعه مدنی» بر زمینه چنین اهدافی قابل فهم است. بویژه اگر در نظر گرفته شود که دولت خاتمی بر طبق لایحه بودجه در نظر دارد درآمدها و هزینه‌های بودجه را بر مبنای دیگری تنظیم کند.

در گزارش خاتمی درباره وضعیت عمومی اقتصادی و اجتماعی کشور تصویری واقعی از اوضاع جامعه ارائه شده و گفته شده است که درآمدهای ملی بگونه‌ای نابرابر میان اقشار مردم تقسیم میشود، فاصله فاحشی میان درآمدها ایجاد شده، تورم، بیکاری و رکود اقتصادی مشخصه وضعیت اقتصادی کشور است. سرمایه‌گذاری در بخش خصوصی در سطح بسیار نازلی است و سرمایه کل نسبت به تولید ناخالص داخلی کم است، تراز تجاری کسری دارد، ساختار دولتی به درآمدهای نفتی وابسته است، نظام تامین اجتماعی مبتنی بر عدالت اجتماعی وجود ندارد، در امور اجرایی کشور تمرکز بیش از حد حاکم است و در عین حال وجود مراکز متعدد و مشابه تصمیم‌گیری باعث بروز تنگناهای جدی در روال و عملکردهای جاری دولت است. (اطلاعات ۹ آذر ماه ۱۳۷۶)

بیان آشکار تنگناهای موجود در کشور و بازتاب واقع‌بینانه اوضاع اقتصادی کشور گام لازم و ضروری برای از میان برداشتن این تنگناهاست و چنانکه خاتمی در دوره مبارزات انتخاباتی وعده آنرا داده بود، دولت وی قصد آن را دارد که مشکلات را علناً با مردم در میان بگذارد تا بتواند اعتمادی را که مردم با دادن رای خود به او به منصف ظهور رسانده‌اند همچنان در دوره تصدی امور نیز حفظ کند. البته در ارتباط با وضعیت اقتصادی کشور، آشکارگرایی افشای رازهای نهفته جامعه نیست، چه مردم در زندگی روزمره

برای ایجاد تعادل در بودجه از دو حربه افزایش درآمدها از طریق اصلاح نظام مالیاتی، خصوصی سازی کارخانه های دولتی تحت نام گسترش مشارکت مردم، و از طریق روان کردن سرمایه های سرگردان بسوی سرمایه گذاری های تولیدی، فعال کردن واحدهای تولیدی و اقتصادی کارکردن آنها و حساب سود و زیان و افزایش صادرات غیرنفتی و از سوی دیگر کاهش هزینه ها از طریق اصلاح بودجه جاری دستگاهها و اصلاح اداری، کاهش بودجه عمرانی و حذف پروژه های بلندپروازانه که سهمی در تولید ناخالص ملی نداشته باشند استفاده میکند.

طبق لایحه بودجه دولت وظیفه دارد شرایط مناسب و مطمئنی برای فعالیت های گسترده بخش غیردولتی ایجاد کرده و به رونق سرمایه گذاری در تولید یاری رساند. طبق آمار موجود میزان سرمایه گذاری به تولید ناخالص داخلی در ایران فقط ۱۷ درصد است که باید افزایش یابد و علاوه بر آن دولت در نظر دارد سهام کارخانه های دولتی را نیز به علاتمندان بفروشد تا بازار سهام و سرمایه سر و سامان بگیرد. طبق آمار موجود درآمد دولت از محل فروش اوراق مشارکت معادل ۲۵۰ میلیارد ریال است که بسیار ناچیز است. (اطلاعات ۱۱ آذر)

در واقع کوشش دولت خاتمی در راستای کاهش نقش انحصاری دولت و دامن زدن به رقابت اقتصادی است و این اگرچه هم در گستره اقتصاد و هم در گستره سیاست نتایجی را بیسار خواهد آورد اما تاثیرات سویی را نیز در بر خواهد داشت که نباید از نظرها دور بماند.

دولت خاتمی در نظر دارد برای سامان دادن به امور مربوط به بودجه در سیستم مالیاتی کشور تجدید نظر کند و امر اخذ مالیات را به امری قانونی و یکی از منابع درآمد دولت به مثابه جایگزینی برای نفت تثبیت کند اما مسئله رابطه آن با سرمایه گذاری در تولید چگونه حل خواهد شد و اینکه آیا عدالت در برابر حقوق بگیریانی که مجبور به پرداخت مستمر مالیات خود هستند برقرار خواهد شد به اندازه کافی روشن نیست.

بعلاوه دولت مجبور است در ارتباط با خدمات ارایه شده از سوی دولت و تجدید نظر در یارانه های دولتی مثلا در ارتباط با مصرف انرژی تجدید نظر جدی کند. با توجه به آنکه مصرف انرژی و اتلاف آن در بیست سال اخیر نسبت به تولید ناخالص داخلی سرسام آور بوده و بطوریکه رشد مصرف انرژی ۲۸۰ درصد بوده و ۳۰ درصد انرژی مصرف شده تلف شده است و برای تولید یک میلیون ریال تولید ناخالص داخلی ۲ میلیون ریال انرژی مصرف شده است (اطلاعات ۳ آذر) این تجدید نظر چه تاثیری بر سرمایه گذاری ها و افزایش قیمت ها برای مصارف محدود خانگی و شخصی خواهد داشت، مسئله حل نشده دیگری است که میتواند مسئله ساز واقع گردد.

با صرفه بودن واحدهای تولیدی و حساب سود و زیان و خصوصی سازی آنها مسئله دیگری است که باید مورد توجه قرار گیرد. چنانکه در پیش گفتیم دولت تا کنون با تزریق مبالغ هنگفتی بیاری آن واحدهای بیشمار شتافته است که اقتصادی کار نکرده اند، اما اکنون اگر بنا باشد همه واحدهای تولیدی با احتساب سود و زیان فعالیت کنند و رشد و سود دهی و نوآوری و کیفیت تولید و کاهش هزینه های مشخص کننده فعالیت آنها در بازار آزاد باشد، بزودی با تکان های شدیدی در بازار کار مواجه خواهیم بود.

در سالهای آینده، از اوایل دهه ۸۰ هجری شمسی، متولدان سالهای رشد بالای جمعیت جذب بازار کار خواهند شد و دولت وظیفه دارد فرصت های شغلی کافی برای این عده، چنانکه تخمین زده میشود سالانه یک میلیون باید باشد، ایجاد کند. این امر هم دارای اهمیت فردی برای جویندگان کار، هم اقتصادی از نظر بکارگرفتن اهرم های اقتصادی برای ایجاد این فرصت های شغلی، و هم دارای بعد سیاسی و اجتماعی از نظر عواقب و پیامدهای رشد بیکاری در میان جوانان و افزایش درگیری های اجتماعی است. با توجه به این واقعیت دولت وظیفه دارد توجه خاصی را به این معضل مبذول دارد، چرا که در صورت بیکاری گسترده موجود و پیامدهای خصوصی سازی هایی که در پیش است و یکی از ساده ترین اهرم های کاهش هزینه های جاری اخراج کارکنان است، افراد بیشتری به خیل بیکاران خواهند پیوست: نه قانون کاری هست که از حقوق کارگران در برابر کارفرمایان دفاع کند، نه سندیکای کاری حق حیات دارد که با این مسئله چون مسئله ای اجتماعی برخورد کرده و به مثابه حامی کارگران و زحمتکشان وارد صحنه شود. شاید شعار «قانونگری» و «جامعه مدنی» دستاویز مناسبی برای طرح این مطالبات برای انتشار زحمتکش جامعه باشد. بی سبب نیست که اکنون زمره ضرورت ایجاد سازمانهای کاریگری و کارفرمایی از زبان بعضی از مسئولین شنیده می شود و تاکید میشود که خانه های کارگر وظیفه دارند از حقوق کارگران دفاع کنند.

شاید طراحان لایحه بودجه با آگاهی به پیامدهای تحقق برخی از اهداف آن است که در پی «جبران هزینه های تحمیل شده به گروه های کم درآمد و محروم جامعه و مبارزه با جلوه های خشن فقر» برآمده اند و ضرورت ایجاد سیستم تامین اجتماعی فراگیر را گوشزد کرده اند.

ایران با توجه به سنت طولانی اقتدار دولت مرکزی و وجود ذخایر طبیعی چون نفت و گاز و نقش آن در تامین درآمدهای ملی، نمیتواند از امروز به فردا به دوره رقابت آزاد غیرانحصاری و غیردولتی پایبندارد و با توجه به وظایف عمرانی دولت و اختلاف فاحش میان اقشار پر درآمد و کم درآمد انجام این کار عملا ناممکن بنظر آید، اما عنصر اصلی و سیاست ناظر بر بودجه دولت خاتمی انحصار شکنی و حاکم کردن کارکردهای اقتصادی بر فعالیت های دولتی است و همه حلقه های زنجیره اقتصاد و سیاست درهم رفته و جمع واحدی را از نظر منطق حاکم بر آن تشکیل می دهند.

افزایش مشارکت مردم در امور اقتصادی و سرمایه گذاری های تولیدی و صیانت نیروی انسانی و تامین امنیت اجتماعی در این رشته ها نمیتواند در محیطی که هرج و مرج و بی قانونی بر آن حاکم است صورت گیرد. اگر قرار باشد برنامه های فعلی در ابعاد زمانی طولانی کارآیی خود را نشان دهند همه گروه های اجتماعی باید از حقوق خاص خود برخوردار گردند و «وفای اجتماعی» که شاید در کستره های سیاسی با تاخیر قابل تحقق باشد اما در گستره فعالیت های اقتصادی، در شکل ایجاد مبانی قانونی، فعالیت های اقتصادی گذشت ناپذیر است.

سازمانیابی مردم..... بقیه از صفحه ۴

زمانی می خواهد برای ایجاد امنیت و تامین قانونیت وارد میدان شود؟ و یا جامعه مدنی مورد نظر خاتمی چگونه خواهد توانست در زیر سرکوب و اختناق قانونی و غیرقانونی و در جایی که حتی دولت نیز فاقد حد اقل اقتدار و استقلال است، رشد کند و شکوفا شود؟

متاسفانه باید گفت آنچه که وجه غالب کارآکتر و نظام را مشخص میکند نه مواضع و سیاستهای آقای خاتمی و تاکیدهای مکرر وی درباره جامعه مدنی و تساهل و گشایش، بلکه سرکوب و خشونت و تضییق حقوق شهروندان ایران، بوسیله عوامل قرون وسطایی هوادار ولایت فقیه است.

مردم ایران در انتخابات دوم خرداد سند رسمی محکومیت سیاست سرکوبگرانه ولی فقیه و متحدان وی را صادر کردند و همزمان آمادگی خود را برای تحقق شعار جامعه مدنی، آزادی و تساهل به نمایش گذاشتند.

هر چند ابتکاراتی چون پیام رییس جمهور به مردم آمریکا، گام لازم و مفیدی در عادی سازی سیاست خارجی ایران به شمار می آید، اما سرنوشت اصلی مبارزه میان استبداد و آزادی، هرج و مرج و قانون و سرانجام سرکوب یا تساهل، قبل از همه در داخل کشور تعیین خواهد شد. رییس جمهور باید برای مردمی که او را برگزیده اند راه تداوم حضور در صحنه را هوار کند. اگر شعار جامعه مدنی راز پیروزی خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری بود، تحقق این شعار تنها ضامن تداوم این پیروزی است. خاتمی و متحدین وی در درون نظام تنها با رجوع به مردم و در سایه حمایت و حضور فعال بخشهای وسیعی از نیروهای اجتماعی در خارج از نظام میتوانند نیروهای بازدارنده و سرکوبگر را که برخلاف قواعد دمکراتیک و علیرغم شکست سنگین در انتخابات، هنوز اهرم های اصلی قدرت سیاسی، اقتصادی و نظامی کشور را در چنگ های خود حفظ کرده اند به عقب نشینی وادارند.

باید هرچه زودتر به وعده های انتخاباتی در جهت سازمان یابی مردم در تشکل های صنفی و سیاسی چون شوراها، سندیکاها، انجمنهای و احزاب عمل کرد تا با تحقق الزامات یک جامعه مدنی شایسته پایان قرن بیستم، مرزهای خودکامگی و استبداد هرچه بیشتر محدود گردند.

کمک های مالی رسیده

آقای ف	۳۰۰ دلار
جواد از هلند	۷۵ مارک
پرویز از ایتالیا	۱۰۰ دلار

«جامعه مدنی» در تقابل با (جامعه ملی - اسلامی، جامعه امت اسلامی)

بهار زنده رودی

ج - جامعه مدنی

الف - جامعه امت اسلامی:

جامعه امت اسلامی بر این مبنا استوار است که مجموع جهان اسلام امت واحدی را تشکیل می‌دهند. این امت واحد در اعتقاد به اسلام علیه جهان غیر اسلام، مشترک است. این امت واحد از آنجا که به اسلام و پیامبری محمد معتقد است از این جنبه تشخص و هویت می‌یابد. در این برداشت از امت واحد دو گرایش خود را نشان داده و می‌دهند گرایشی که به صدور همه جانبه انقلاب در ابعاد گسترده معتقد است. این گرایش در آغاز انقلاب حضور خود را در واحد آزادیبخش سپاه پاسداران تعیین عملی بخشید. محمد منتظری در آغاز پیروزی انقلاب پیرو سرسخت این گرایش بود و معروف است که به آیت الله خمینی گفته بود، انقلاب در ایران به پیروزی رسید، باید به کشورهای دیگر اسلامی رفت و آنجا انقلاب را بوجود آورد و گرنه امپریالیسم ما را خفه میکند. محمد منتظری بعدها تغییر عقیده داد اما دوستان نزدیک او مثل سیدمهدی هاشمی این خط را در واحد آزادیبخش سپاه دنبال کردند.

گرایش دوم: در تئوری موسوم به ام‌القراء، که توسط محمد جواد لاریجانی طرح شد، خود را تجلی داده است و در شورای امنیت ملی امکان عملی یافته است. مهدی هاشمی در سال ۱۳۶۵ طی سلسله مقالاتی در ابرار به مقابله با این تئوری برخاست و در حقیقت جان خود را نیز در این راه باخت. لاریجانی در کتاب «مقولاتی در استراتژی ملی» به تشریح این تئوری می‌پردازد. اساس این تئوری اینست که:

۱ - جمهوری اسلامی ام‌القراء جهان اسلام است.

۲ - ام‌القراء باید طرح امنیت داشته باشد.

۳ - ام‌القراء طرح توسعه باید داشته باشد.

لاریجانی میگوید: مشروعیت امت اسلامی بر اثر وجود «ولایت فقیه» است. لذا شان این امت منوط به وجود فقیه است و اکنون چون جایگاه ولی فقیه در ایران است لذا ام‌القراء جهان اسلام، جمهوری اسلامی است. لذا حفظ ام‌القراء از مهمترین وظایف است و از آنجا که این حکومت، حکومت وظیفه است، هر عمل که در خدمت حفظ ام‌القراء بود از آنجا که زیر نظر ولی فقیه انجام میگیرد، گونه‌ای عبادت است پس هر چیزی بایستی در خدمت ولی فقیه باشد. لاریجانی در توضیح علت وجود مجلس و انتخابات بیان میکند که این امور دخیل به امر مشروعیت ندارند و تنها از جنبه کارآمدی مطرح هستند. اینکه لاریجانی چه پایه‌های فلسفی برای تئوری اش می‌چیند، من تلاش میکنم در مقاله «فلسفه سیاسی و جامعه مدنی» به آن بپردازم. ضمن اینکه نگارنده در نشریه افرا شماره ۴ در چارچوب بنیاد های فلسفی - نظری جریانهای فرهنگی - سیاسی در ایران امروز آنرا تا اندازه ای توضیح داده‌ام. اما آنچه در این مقاله مطرح است اینست که در طرح تئوری ام‌القراء نهاد های اجتماعی همه در خدمت حفظ و اداره ام‌القراء و زیر فرمان ولی فقیه هستند.

ب - جامعه ملی - اسلامی

جامعه ملی - اسلامی برپایه این برداشت استوار است که فرهنگ اسلامی - ایرانی در هم عجین شده‌اند و روح ملیت ایرانی در فرهنگ اسلامی تجلی و تبیین یافته است و جامعه‌ای ایرانی - اسلامی را بوجود آورده است. گرایش جریان رفسنجانی به مفاخر ملی ناشی از این گرایش

مقدمه:

مفهوم جامعه مدنی از مدتها پیش در فرهنگ سیاسی زبان فارسی رایج شده است. این مفهوم که در طیف روشنفکران و محققین مطرح بوده است، اینک با طرح آن از سوی حجت الاسلام خاتمی به یک گفتی‌مان عمومی تبدیل شده است.

آنچه میتوان در این مورد اظهار نظر کرد، سطح انتزاعی این گفت‌وگو است که هنوز از سطح انتزاع در تئوری و تعریف عام به مورد مشخص جامعه ایران کشیده نشده است، لذا در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. من تلاش میکنم در طی یک سلسله مقاله این مفهوم را بدور از مباحث عام و تئوریک که در جای خویش از اهمیت ویژه برخوردار است در چارچوب مسایل مشخص ایران بپوشد در پراتیک سیاسی بکشانم. از این طریق شاید بتوانم اولاً مخالفت برانگیزانم، ثانیاً با نقادی با سایر پروژه های سیاسی که در مورد مسائل ایران فعال هستند به درک روشنی از مفهوم «جامعه مدنی» برای ایران برسم. در آخر لازم به توضیح سه نکته هستم:

۱ - این مقالات در چارچوب کار علمی نیست بلکه بیشتر در چوب مقاله به مفهوم «Essay» است.

۲ - متدولوژی برخورد بیشتر بدین گونه است که من سعی میکنم از میان انبوه فاکت‌ها و داده‌ها مدل سازی کنم تا بتوانم از مناظر این مدلها، گرایشها و جریانهای بی شمار صحنه سیاست ایران را بهتر بفهمم، طبیعتاً این مدلها را نبایستی بگونه‌ای دگم فهمید و بیشتر گرایش عام ارزیابی کرد.

۳ - من بعنوان یک فرد از چپ نو به حوادث مینگریم. اگر بخواهم به بیان علمی سخن گفته باشم جایگاه هرمنوتیک مقالات من، جایگاه طبقات پایین اجتماع با علایق و منافع آنها است من از جایگاه دولتمداران به مسائل نمی‌نگرم.

این مقالات که به ترتیب ارائه میشوند عبارتند از:

- ۱ - جامعه مدنی در تقابل با جامعه ملی - اسلامی و امت اسلامی
- ۲ - فلسفه سیاسی و جامعه مدنی در ایران
- ۳ - فرهنگ و جامعه مدنی در ایران
- ۴ - توسعه و جامعه مدنی در ایران
- ۵ - حقوق و جامعه مدنی در ایران
- ۶ - استراتژی ملی و جامعه مدنی در ایران
- ۷ - استراتژیک و تاکتیک سیاسی و جامعه مدنی در ایران
- ۸ - منطق عمل نیروی چپ و جامعه مدنی در ایران
- ۹ - روشنفکران و جامعه مدنی در ایران

۱ - جامعه مدنی در تقابل با (جامعه ملی - اسلامی)، (امت اسلامی)

اینک در طیف نیروهای متفاوت سیاسی سه گرایش عمده بوضوح دیده میشوند و آن عبارتند از:

الف - جامعه امت اسلامی
ب - جامعه ملی - اسلامی

این سه گرایش

است و میتوان گفت: پایه فکری گونه‌ای ناسیونالیسم دولتی است. رویکرد رفسنجانی به امیرکبیر که او را قهرمان مبارزه با استعمار می‌پندارد بر این مبناست و پایه درک از جامعه، بیشتر حول یک دولت مقتدر مرکزی می‌چرخد.

هسته سیاسی این نظریه اینست که در هر زمان که هستی یک ملت در خطر حمله و اشغال یک قوم یا یک فرهنگ مهاجم و اشغالگر قرار گیرد، احساس ملی یا ناسیونالیسم بروز و ظهور بیشتر می‌یابد. بنابراین اگر در عصر اسکندر مسئله اصلی ایرانیان مقابله با یونانیان و فرهنگ آنها بود، در زمانی اعراب تضاد اصلی برای ایرانیان حاکمیت خلفای عرب و امروز مشکل اصلی کشور رابطه با استعمار غرب و هجوم تمدن و فرهنگ آن می‌باشد.

این گرایش امروز خود را در برابر اسکندر و یونانیان نمی‌بیند و آنچه از زبان و فرهنگ عربی یا فرهنگ عقاید اسلامی در ایران رسوخ کرده‌است، چیزی ایرانی شده و جزء واقعیت و هستی ایران کنونی است. استراتژی سیاسی این جریان اینست که برای مقابله هجوم بیگانگان در آغاز باید قدرتی یافت و کشور را به وسایل قدرت مجهز کرد. لذا نخستین وسیله قدرت هم چیزی جز یک ارتش قوی نیست که میتواند امنیت ایران را تامین کند. لذا نقش دولتدار این گرایش از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. پایه تامین امنیت و توسعه در این نظریه دولت است که در واقع حکم عامل اصلی دگرگونی است. در واقع این تشر و طبقات اجتماعی نیستند که میکوشند بافت جامعه را زیرو رو کنند و آنرا بنا به منافع خویش شکل بدهند بلکه دولت است که این نقش را به عهده می‌گیرد و جامعه را بدنبال خویش می‌کشد.

هسته اصلی روش‌شناسی، این نظریه در این نکته نهفته است که قدرت سیاسی یعنی دولت عامل تاریخی دگرگونی است.

اگر در تئوری ام‌القرآء مشروعیت امت از طریق وجود «فقیه» تامین میشود در جامعه ملی - اسلامی این دولت است که میتواند امنیت و آرامش و توسعه را به‌ارمغان بیاورد. لذا گرایش محدود کردن ولی فقیه و تمرکز قدرت در دست «شورای حل مصلحت» در دستان رفسنجانی که طرفدارانش او را امیرکبیر و سردار سازندگی میدانند از این نکته برمی‌خیزد، هرچند که بطور سمبلیک «ولی فقیه» حضور صوری میتواند داشته باشد.

تکنوکراتهای اروپا دیده، کارمندان بخش دولتی، در ساختار بدنه قدرتمند دولتی در ایران از وجود چنین دولتی دفاع میکنند. در نحوه تکرار این گرایش، قدرت سیاسی در اختیار حکومت است و شهروندان میبایست تنها در سازندگی کوشش کنند و جامعه میدانگاه و جولانگاه مبارزه سیاسی نیست. توجه کنید به استدلال مسعود بهنود:

در ایران گروههای جدیدی شکل گرفته‌اند که عقل‌اندیش هستند و با وسایل جدید علمی آشنا هستند مثل تکنوکراتها، تکنوکراتهایی که مستقیماً هم در حرکات جنجالی پر سر و صدای سیاسی درگیر نمیشوند ولی تأثیر بسزایی در جریانها بجا می‌گذارند. استادان دانشگاه، پزشکان، مهندسی جوان دانش‌آموختگانی که طی بیست سال اخیر وارد جامعه شده‌اند. بعقیده من این نیرو با تأکید بسیار بر قانونمند کردن جامعه، بدون توجه و نگاه کردن به قدرت و حاکمیت، بدون اینکه مسئله آنها قدرت یا اصولاً در پی قدرت باشند، همان جامعه مدنی را هدف خود قرار داده و به سوی آن حرکت میکنند (مناظره مسعود بهنود با مهدی تهرانی شماره ۴ در نیروز)

جناح کارگزاران سازندگی طی استدلال بالا اعتقادی به حضور گسترده احزاب و سازمانهای دموکراتیک و قرارداد اجتماعی بین دولت و ملت ندارند. ملت یا مردم تنها باید در فکر سازندگی باشند و کاری به قدرت سیاسی نداشته باشند.

سازمانهای مستقل جمع میشوند. این پیوند خوردن روابط اجتماعی و ارگانیک و پایدار منوط به تمایزهایی اقتصادی و تقابل آزادانه منافع است. اگر چنین شود، آنگاه شکلی از دموکراسی بر بنیان جامعه مدنی شکل می‌گیرد که گونه‌ای شیوه اداره قانونی تعارضها بر بنیاد وفاق همگانی است و فی‌مابین دولت - ملت میثاق اجتماعی منعقد میگردد و این نهادهای اجتماعی هستند که حامل بین فرد و دولت هستند و اینها هستند که در مقابله قانونی، عملکرد دولت و حاکمیت را مدام کنترل و تصحیح میکنند. اگر این بنا را قبول داشته باشیم که ایران سرزمینی است که از سه گرایش فرهنگی بزرگ اسلامی، ایرانی، مدرن که در مناطق گسترده ایران متناسب با وضعیت اقلیمی، زبانی، قومی، مذهبی تفسیر و تأثیر ویژه‌ای از این سه فرهنگ عام دارند، میبایست قرارداد اجتماعی یا قانونی متناسب مناسبات، آنها را تعیین و حدود و تعویر آنها را با هم و در رابطه با دولت تعریف کند.

برای اینکه این مهم صورت گیرد، میبایست هسته اصلی فکر دولتمدار و متمرکز در توسعه و امنیت به نقد کشیده شود، زیرا بر این پایه امنیت و توسعه هر کشور بر پایه جامعه مدنی از رهگذر فعالیت خلاق همه آحاد جامعه که در سازمانهای ویژه صنفی، سیاسی خود متشکل شده‌اند، تامین میشود و قدرت میبایست از حالت تمرکز بدر آید و به آحاد مناطق ایران منتقل شود.

اما اینکه دولت آقای خاتمی و شخص ایشان در کدام گرایش قرار دارد، میتوان گفت تلفیقی از جامعه مدنی و دولت ملی - اسلامی نظر و عمل ایشان را تشکیل میدهد. از جنبه عملی هنوز اقدامی در جهت حرکت بسوی جامعه مدنی به مفهومی که برشردیم انجام نداده‌است.

در واقع مفهوم ناروشن جامعه مدنی اسلامی یا دینی حاصل این سازش و التقاط در نظریه و عمل است، لذا رفرم و بازسازی بدنه دولتی را هنوز میتوان حرکت در حوزه بازی دولت ملی - اسلامی دید.

اگر آقای خاتمی می‌خواهد بسوی جامعه مدنی حرکت کند نخست بایست این نکته را روشن کند که جامعه مدنی یک مفهوم عرفی است و از جنبه عملی جهت بردار حرکت سیاسی اش بیشتر و بیشتر بسوی نیروهای بیرون از حکومت باید بچرخد. از جنبه تئوریک و چه از جنبه عملی هنوز این ظرفیت در نظریات آقای خاتمی دیده نشده‌است، ضمن اینکه دولت او نیز چنین قدرتی را ندارد، ساختار حقوقی کشور نیز مجاللی به گسترش جامعه مدنی به او نمیدهد.

ضمن اینکه، اپوزیسیون نیز در طیف گسترده هنوز وجود یک دولت مقتدر را لازم و ضروری میدانند، طیف نیروهای متجدد ایرانی که شامل تکنوکراتها و نیروهای غیرمذهبی هستند، از آنجا که به‌اندیشه مدرنیزاسیون نه به‌مدیریت می‌اندیشیدند، بیشتر نگاه دولتمدار به سیاست دارند تا به کنش و واکنش‌های اجتماعی - سیاسی در تقابل قانونی با دولت. میتوان به جرئت گفت: نماینده سیاسی برای گسترش جامعه مدنی، شخص و دولت آقای خاتمی نیست. اینکه با چه مکانیزمی این مهم صورت می‌گیرد، نمیتوان پیش‌بینی کرد. تنها میتوان به نیروهایی از اپوزیسیون که به جامعه مدنی به مفهومی که برشردم می‌اندیشیدند - چرا که من معتقد طیف گسترده‌ای از نیروهای اپوزیسیون در چارچوب دولت ملی فکر میکنند - هشدار داد که پایه اجتماعی برای تحقق و گسترش جامعه مدنی نیروهای اجتماعی - سیاسی بیرون از حکومت هستند و به آن نیروهایی که در درون حکومت به جامعه مدنی می‌اندیشیدند، میبایست توصیه کرد که بردار حرکتی خود را به طرف نیروهای بیرون از خودشان بستانند یک متحد استراتژیک برای کارزار جامعه مدنی بچرخانند.

اطلاعیه

اخیراً آقای نورالدین کیانوری در کتاب «گفتگو با تاریخ» بهار سال ۱۳۷۶ صفحه ۲۴۶ ادعا کرده‌است که نامه یا مطلبی در پاسخ به ادعاهای فریدون آذر نور و بابک امیرخسروی به ماهنامه راه آزادی نوشته که ما آنرا چاپ نکرده‌ایم. بدینوسیله اعلام میشود که تا کنون هیچ نامه و یا مطلبی از سوی او به‌نشریه راه آزادی نرسیده‌است. بنابراین خواهشمندیم نامه یا مطلب مورد ادعای خود را بار دیگر به آدرس نشریه یا توسط مسافر یا از طریق فاکس و اینک اینترنت بفرستند. دریافت آن از طریق نشریه راه آزادی اعلام خواهد شد.

هیات تحریریه راه آزادی

ج - جامعه مدنی

اگر هسته فکری جامعه مدنی را آنچنان که در مفهوم خود نیز مستتر است، وجهه اجتماعی فعالیت سیاسی و اقتصادی بدانیم، این وجهه مستلزم بسیج سیاسی آزادانه دسته‌های اجتماعی و قشرهای اجتماعی است که در راه ارضای منافع خویش میبایست بسیج شوند. بدین‌صورت هم منافع عوامل گوناگون جامعه از هم جدا و متمایز میگردد و هم شرایطی فراهم میشود که قشرهای دارای منافع متمایز برای تقابل دموکراتیک در

اپوزیسیون و دولت خاتمی

مهدی ممکن

از دشمنان برنند شکایت به دوستان
چون دوست دشمن است شکایت کجا بریم
سعدی

به میدان نیامده بود بلکه نشریات مورد مثال، خوراک و مواد لازم و مناسب را آماده و رایگان در اختیار او می‌گذاشتند. آنها که با انصاف تر بودند تمام طلب‌سوخته‌های دوران پهلوی به انضمام غرامتی را که به آن تعلق می‌گرفت از دولت موقت طلب می‌کردند. گروه دیگر که بزعم خود از موضع رادیکال‌تری برخوردار می‌کردند، به کشف هیولای امپریالیسم در وجود دولت بازرگان نائل شده بودند. دعوت به اعتصابات کارگری و کارمندی و تعطیل مراکز اقتصادی، ساز کردن مسئله خودمختاری در ولایات، استرداد و تقسیم اراضی و اخراج فتودالها و... عناوین و محتوای معمول نشریات مذکور را تشکیل میداد. در حقیقت از سوی اکثریت نیروهای چپ میهن و حزب توده دولت بازرگان، نهادی بورژوازی لیبرال و سازشکار و جاسوسان و عناصر وابسته به غرب تبلیغ میشد. از این که تا این جا فقط در مورد مطبوعات، یعنی حوزه مسئولیت خود حرف زدیم، امیدوارم به حدیث خود گفتن تعبیر نشود، چرا که خواستم بعنوان شاهدهی، به گوشه‌ای مختصر، از جفایی که بر دولت موقت از ناحیه کسانی که انتظار همراهی و کمکشان در برابر دشمن همه‌جانبه می‌رفت، اشاره کنم. ولی باید اذعان داشت که ابعاد بی‌مهری و جفای غالب نیروهای چپ آن روز (و تشکیل دهندگان اصلی اپوزیسیون امروز) که ناآگاهانه آب به آسیاب ارتجاع می‌ریخت، تنها حوزه مطبوعات را دربر نمی‌گرفت بلکه فراگیری مسئله‌سازی آنها چنان بود که دولت موقت را در تمام موارد در برابر ارتجاع با اشکال روبرو ساخته بود، جا دارد من باب مثال فتنه گروگان‌گیری سفارت آمریکا را یاد آور شد که چگونه نیروهای چپ، حتی کانون نویسندگان که از جمعی از فرهیختگان میهن تشکیل یافته بود، در این توهم که مبارزه ضد امپریالیستی به اوج خود رسیده است، به دام آن گرفتار آمدند و نتیجه آن که دولت موقت مجبور به کناره‌گیری شد. باری بدین ترتیب بود که آب به آسیاب ارتجاع که بدنبال بهانه می‌گشت تا دامنه اختناق را گسترش دهد ریخته میشد.

آنچه گفته شد تکرار حوادث و اشتباهاتی بود که در زمان نهضت ملی شدن نفت به رهبری دکتر مصدق، حزب توده (نیروی چپ آن روز) مرتکب میشد. و در روزگاری که اتحاد انگلیس و آمریکا به همیاری دربار و ارتجاع حلقه محاصره را روز به روز تنگ‌تر و زمینه کودتا را فراهم مینمود و زمانی که مسئله استقلال و سرنوشت آزادی ملتی درین بود، حزب توده در مبارزه به اصطلاح طبقاتی، به کشف مشعشعانه وابستگی دولت مصدق به طبقه بورژوا سرمایه‌دار نائل گشته و شیپور را وارونه باد می‌کرد. حادثه آفرینی مستمر حزب توده، برای تکمیل بهانه‌پردازیهای دشمن، تا آنجا پیش رفت که تمحیق جهانی سرمایه‌داری توانست تابلونسی از خطر واهی ترسب‌الوتوع کمونیسم در ایران در صحنه بین‌المللی، به نمایش بگذارد تا توجیه‌گر اقدامات بعدی‌اش باشد. سرنوشت تاسف‌بار نهضت ملی و حزب توده که از بازندگان اصلی و قربانی کج‌رویهای خود گردید برای خوانندگان ناشناخته نیست و نیازی به بازگویی ندارد.

نویسنده این سطور وابسته به نسلی است که شاهد دو تجربه فوق در نیم قرن اخیر بوده است و اینک احساس میکنم پس از حادثه دوم خرداد ملت ایران بار دیگر در آستانه تجربه مشابه سومی قرار گرفته و امیدها به آن بسته است که طبعاً اپوزیسیون نمیتواند نسبت به آن بی‌اعتنا باشد و به جستجوی نقش مسئولانه خود، هرچقدر اندک، نپردازد.

پنهان نمیکنم که نه قادر هستم و نه در صدد اینکه بتوانم برای اپوزیسیون راه مشخص کنم، بلکه منظور بیان احساسی است که از مشابَهت شرایط فعلی با دو تجربه گذشته دارم، چه به لحاظ شکنندگی و ظرافت شرایط مبارزه و چه از جهت قدرت و سرسختی دشمنی که به سلاح جهل هم مجهز است.

درست است که حربه لایزال تمرکز اراده ملی در پشتیبانی از برنامه آقای خاتمی، بمنظور دستیابی به جامعه مدنی، خاکریز قوه مجریه را فتح کرده است که خود مبین وجود پتانسیل مقدر برای دگرگونیهای اساسی بعدی در سایر

ماه اول حکومت دولت موقت سپری میشد، زندگی اجتماعی پر از شور و نشاط و ایثار و گذشت بود. کوچه و خیابان و مخصوصاً دانشگاه و اطراف آن به صحنه بحث و تبادل نظر تبدیل شده بود. هر کس حرف خود را میزد و هر جناحی نشریه خود را تبلیغ میکرد. از اینکه در وزارت ارشاد، در خدمت به مطبوعات، مسئولیتی بعهده‌ام گذارده شده بود شادمان و مباهات میکردم. ماه دوم با فروردین ۵۸ و فصل بهار که ملت آنرا بهار آزادی نامیده بود ادامه یافت ولی این بهار آزادی فرصت نیافت حتی فروردین ماه را پشت سر گذارد که دچار خزان گردید و سپاه جهل از هر طرف هجوم آغاز کرد. مطبوعات، بیش و پیش از هر چیز دیگر و مثل همیشه، اولین هدف تاراج قرار گرفت. ابتدا حمله به دفتر روزنامه آیندگان، به بهانه اینکه قبل از انقلاب مدیریت آن را داریوش همایون داشته و وابسته به دربار و ساواک بوده است. سپس حمله به کیهان و مسانعت از کار هیئت تحریریه آن و سپس تصرف موسسه اطلاعات و... تا بنب گذاری و انفجار دفتر روزنامه بامداد. واقعیت این بود که در برابر این خودسریها و تهاجمات از مقامات و مسئولین دولت موقت کاری ساخته نبود. چند نوبت که از دادستان تهران تقاضا کردم تا در مقابل این تجاوزات آشکار از اختیارات خود استفاده کند و اقدام قانونی بعمل آورد. پاسخ دادستانی قابل فهم و حساسی از ناتوانی و درماندگی بود و به دو مانع اساسی اشاره داشت: اول اینکه گروه‌های مهاجم توسط مقامات صاحب قدرت غیر رسمی و غیر مسئول و مورد تایید رهبری حمایت میشوند و در ثانی ماموران اجرای دادستانی به دلیل اینکه همکارانی از آنها فقط بدان جهت که در روزهای انقلاب، برحسب وظیفه، فرامین مافوق خود را اجرا کرده‌اند، به جوخه اعدام سپرده شده‌اند، از اجرای دستورات واهمه داشته و سرباز میزنند. در چنین شرایطی که در مقابل انتظارات قانونی مردم و بخصوص دست‌اندرکاران مطبوعات از وزارت ارشاد کاری ساخته نبود. تنها اقدامی که مفید بنظر میرسید اینکه اداره معاونت مطبوعات تا آنجا که در قوه دارد و میتواند برای متقاضیان پروانه مطبوعات که بسیاری از آنها پس از پیروزی انقلاب، بطور خودجوش به میدان آمده بودند، اجازه صادر نماید تا نداشتن پروانه، بهانه برای حمله مهاجمان نباشد. بدین جهت کمیسیون صلور پروانه سرعت سامان یافت و در مدت دو ماه تا آمدن نماینده امام، که کمیسیون مذکور را تعطیل نمود، قریب دوست پروانه صادر گردید. نماینده امام پس از مدارای چند روزه، صریحاً اعلام داشت: چون نماینده امام است در مقامی بالا تر از وزیر قرار دارد و مختار است هر تصمیمی بگیرد و اجرا نماید و بر این اعتبار و اعلام عدم رضایت امام از مطبوعات، از تشکیل کمیسیون مطبوعات جلوگیری بعمل آورد.

اینک دیگر وظیفه‌ای برای معاونت مطبوعات باقی نمانده بود جز اعتراض و شکایت از دخالت‌های بیسورد نماینده امام و توسل به هرجایی که ممکن بود موثر واقع شود. در عین حال نماینده امام به سلاحی مجهز بود که بسهولت تمام اقدامات وزیر و معاونت مطبوعات را خنثی مینمود. بدین ترتیب که هر روز صبح نماینده امام چند شماره از نشریات منتسب به گروه‌های چپ مثل مجاهد، کار، امت، آهنگر، بازوی کارگر و... یا کلا نشریاتی را که فکر میکرد نسبت به آنها گرایش دارم، با مشخص کردن بعضی عناوین و محتویاتشان، به دفتر وزیر و دفتر این جانب می‌فرستاد به ضمیمه یادداشتی که معاونت مطبوعات را به سهل‌انگاری و بی‌مسئولیتی نسبت به انقلاب متهم میکرد و صلور پروانه برای چنین نشریاتی را به خیانت تعبیر مینمود. همچنین با ارائه مدرکی از آن دست، در ملاقات‌های هفتگی که با آیت‌الله خمینی داشت، اهمیت خود را در وزارت ارشاد تبلیغ مینمود. (۱) دیری نپایید و القائنات او موثر افتاد و خستی ندا سر داد: بشکنید این قلمها را.

قلمها شکسته شد و از اداره معاونت مطبوعات وزارت ارشاد چیزی جز پوسته‌ای باقی نماند. واقعیت این بود که نماینده امام بیهوده و دست خالی هم

ارگان و ارگان‌های نظام میباید ولی در مقایسه با آنچه که باید بدست آید بسیار اندک است. چرا که نفوذالیم قدرت و انحصار کماکان سیطره خود را بر قوه مقننه، شورای نگهبان، رهبری تحمیلی، مجمع تشخیص مصلحت که روز به روز بر ابعاد آن افزوده میشود، و ده‌ها نهاد رسمی و غیر رسمی دیگر و از همه مهمتر توه قضائیه که شاخص و تعیین کننده پیروزی یا شکست حکومت قانون است حفظ نموده و توسط قدرتهای مافیایی مالی دلال حمایت میشود.

با توجه به آن چه که از موضعگیری اپوزیسیون خارج از کشور در مورد حوادث پس از دوم خرداد و به‌ویژه در مورد شخص خاصی از خلال نشریات و اظهارات پراکنده آنها برمیآید، میتوان بطور کلی سه دیدگاه را مشخص نمود: اول دیدگاهی که آقای خاتمی را به‌استناد اینکه روحانی است و ولایت فقیه را به‌صراحت انکار نمیکند و مدت‌ها در همین سیستم کار کرده است، او را از تبار رژیم حاکم و جدائی ناپذیر میدانند و استدلال مینمایند، اشتباهی که در مورد قدرت‌گیری آیت الله خمینی صورت گرفته است نباید تکرار گردد. من در این جا بدون اینکه در مقام قیاس آقای خاتمی با رهبر نهضت ملی ایران آقای دکتر مصدق باشم به‌یاد موضعگیریهای حزب توده در تفسیری که از آقای دکتر مصدق ارائه میداد می‌افتم. حزب توده دکتر مصدق را فصول، اشراف‌زاده، وابسته به هزار فامیل، حامی حکومت پادشاهی و کسیکه در دوران اختناق سیاه بیست‌ساله مدتی مصدر کار بوده است معرفی و به‌نقی او می‌پرداخت. آیا با چنین معیاری به‌داوری نشستن، محلی از اعراب برای خدمتگزارانی چون امیرکبیر، فراهانی، زعمای مشروطیت و... باقی میگذارد؟ آیا مقایسه آقای خاتمی با آیت الله خمینی و هم‌تبار دانستن آن دو به معنی ساده‌نگریست به‌تضایا نمیباشد؟ اعتقاد دارم روش خاتمی در دوران تصدی وزارت ارشاد و پس از آن در گفتار و نوشتار هم‌چنین موضعگیریهای او در دوره صد روزه تصدی ریاست جمهوری آشکار کننده فاحش اندیشه او با تفکر متولیان و جاعلان بدعت ولایت فقیه بوده است! استعفا نامه خاتمی از وزارت ارشاد، درجای خود، ادعا نامه ایست علیه رژیم حاکم و دفاع او از دولت خود در مجلس برای کسب رای اعتماد، در واقع بمثابة دفاع از آزادی بیان اندیشه و دفاع از دگراندیشان نیز هست. بعلاوه باید یادآور شد که پدیده دوم خرداد و انتخاب خاتمی یک آغاز گسسته از گذشته نبود بلکه ادامه روندی پایدار بود که ریشه در تحول و دگرگونی بیش مردم (از فاصله انقلاب تا مقطع دوم خرداد) دارد و نمایش آگاهی و تمرکز اراده ملی که در آن روز به‌صورت آراء خردکننده خاتمی در برابر حریف تجلی یافت، نباید در تمامیتش به یک پدیده انحصارا واکنشی، در نفی ولایت مطلقه فقیه تحلیل شود. و چنانچه خاتمی نتواند و یا نخواهد به‌وعده‌هایش وفادار بماند، ملت ایران در جهت دستیابی به حاکمیت قانون راه خود را ادامه خواهد داد زیرا پدیده دوم خرداد یا حوادثی که قبلا در شیراز، قزوین، مشهد و اسلام‌شهر پیش آمده بود قابل قیاس نبود.

بخش دیگری از اپوزیسیون ضمن اینکه انتخابات ریاست جمهوری و نتیجه آن را بعنوان یک تحول مثبت ارزیابی مینمایند اما انعکاس نظر آنها در نشریاتشان در مورد شخص خاتمی محتاطانه است و می‌پرسند، آیا خاتمی رجلی هست که بخواهد و بتواند با اتکا بر قدرت لایزال مردم خطر نشستن بر موج و رفتن به ساحلهای ناشناخته را بر خود هموار سازد؟ آیا حاضر است بخاطر نبرد با انحصارگران از مناصب خود چشم‌پوشد؟ و آیا از فراست و کاردانی لازم برای هدایت کارزاری که با ولایت مطلقه فقیه در میان است برخوردار میباید؟ و نگران از اینکه، نکنند پاسخها منفی باشند!... من ضمن درک این نگرانیها می‌پرسم، چنین نگاهی در عمل، چه راهی را برای ادامه مبارزه باقی میگذارد؟ اپوزیسیون تا چه مدت دیگر میتواند هنوز بصورت گزارشگر دنیای محروم از آزادی گام بردارد و هر از گاه اخبار ناراضیان را بگوش این و آن برساند؟ و یا تا کی قادر است رسالت افشاگری جنایات رژیم را به‌دوش بکشد که خود چیزی برای افشاکردن باقی نمیگذارد؟ رژیمی که به‌رموز دیپلماسی معامله و شعبده‌بازیهای به‌نام مستعار گفتگوی انتقادآمیز اشراف دارد؟ آن‌هم در شرایطی که اپوزیسیون نتوانسته است پس از سالها آلت‌رناتیو مناسب را سامان دهد!

و بالاخره دیدگاه سومی در اپوزیسیون وجود دارد که هنوز به معجزه سرنگونی و تسخیر ضربه‌ای قدرت باور دارد که بدیهی است در این نوشته جایی برای اظهارنظر در این مورد و نیز در مورد کسانی که شان اپوزیسیون را فقط در مخالفت خوانی منزه طلبانه خلاصه میکنند وجود ندارد.

با گذشت یک دوره صد روزه از کار رئیس جمهور جدید، اپوزیسیون مثل سایرین در کارنامه او به‌اظهارنظر و تحلیل و تفسیر می‌پردازد، از آن جمله گفته میشود خاتمی در مقابله با مخالفین باید قاطعانه برخورد کند، کوتاه نیاید، مردم را به خیابانها بکشاند و چنین و چنان کند، که اگر نکند می‌رود

آنجا که عرب نی اسنادزد. چنین اظهارنظر که در مورد دولت خاتمی صورت می‌گیرد در مورد کارنامه دولت ملی مصدق و دولت موقت بازرگان هم هنوز ادامه دارد. که آن هر دو به‌سهل‌انگاری در مقابله با دشمن هم منتهم هستند تا آنجا که مصدق هموارکننده راه برای سلطه آمریکا بوده است و بازرگان عامل قدرت گرفتن ارتجاع. من اعتقاد دارم چنین نتیجه‌گیریها ناشی از تصور نادرستی است که از قدرت دولتمردان و متصدیان امور داریم و یادگار و آسیب میراثی بر ذهن و ضمیرمان میباید که از استمرار استبداد حکومتهای خودگامه که کدخدا جای خدا نشسته بود ناشی میشود (۲) و فراموش میکنیم که مصدق و بازرگان و اکنون خاتمی بیشتر در صف و موضع اپوزیسیون قرار داشته و دارند تا در جبهه قدرت مداران حاکم!

برای داشتن ذهن روشن نسبت به حساسیت و شکنندگی موقعیت دولت خاتمی، جا دارد به‌حادثه مسافرت آقای محمد مدیر شانه‌چی به تهران اشاره کنم که به‌دعوت دفتر رئیس جمهور منتخب، با شوق و امید فراوان راهی میهن گردید و باند مخالف حاکمیت قانون، فقط به‌منظور نمایش حضور مستمر خود در قدرت، نامبرده را به محض ورود بازداشت و پس از انجام سین جیم سه روزه او را با پرواز بعدی تهران پاریس روانه تبعیدگاهش ساختند. گفتنی است که اپوزیسیون داخل کشور به‌آسیب‌پذیری دولت خاتمی در این دوره گذار واقف بوده و هشیارانه سعی مینمایند از حمایت‌های بی‌پرده‌ای که موجبات بهانه را برای جناح سرکوب، علیه خاتمی فراهم نماید بپرهیزد.

در خبرهای آبان‌ماه آمده بود که به‌ابتکار وزارت ارشاد از نویسندگان هنرمندان و فرهنگ‌دوستان به‌منظور آشنایی و تبادل نظر و به‌تعبیری آشتی، و علامتی از حسن نیت دولت خاتمی دعوت بعمل آورده است، گردهم آیند. شاعره نامدار میهن، خانم سیمین بهبهانی در این جلسه به‌بیان واضحاتی از ظلم و جفایی که طی هفده سال بر ارباب سخن و هنر و مدافعان آزادی رفته است، بطور مستوفی سخن گفته است که طبعاً بمثابة دادخواهی این فرزندان بوده است. سرانجام نیروهای غیبی دخالت کرده با شیوه و تاکتیک خاصی جلسه را به تعطیل کشانده‌اند که طبعاً در شرایط فعلی دور از انتظار هم نبوده است. این خبر در خارج کشور به تفصیل پخش شد و تا آنجا که من اطلاع دارم شهادت و شجاعت خانم سیمین بهبهانی در غالب محافل ایرانیان خارج از کشور با استقبال روبرو گردیده است. مخلص به‌سهم خود شهادت و شجاعت ایشان را تحسین میکنم و واقعیات تلخی را که بر آن انگشت‌گذارده‌اند انکار نمیکنم و شک نیست که باید در موقعیتهای مناسب به آن پرداخته شود. ولی ستوال این است چه عاملی بهانه لازم را برای تعطیل جلسه‌ای که سالها انتظار تشکیل آن میرفت در اختیار جناح سرکوبگر قرار داد؟ پی نوشت‌ها:

۱- در این نوشته گروه سلطنت طلب جزو اپوزیسیون در نظر گرفته نشده است.

۲- در کشورهایی که سالیان طولانی زیر سلطه خودکامگان بسر می‌برند معمولا اپوزیسیون که شانس تجربه کار اجرایی در سطوح تصمیم‌گیری را ندارد، غالبا دچار برداشت ناقص نسبت به ارزیابی قدرت عوامل اجرایی بوده و نمیتواند تصور درستی از اختلاف فاحش مانور، یک عامل اجرایی حکومت مردمی، یا همانند آن را در حکومت خودگامه که نفس هر مخالفی را می‌برد داشته باشد و می‌پندارد هرآینه کسی مسئولیت نسبتا مهمی را پذیرفت، ترکه شعبده‌باز را در اختیار دارد و هر کاری از او ساخته است.

آزادی فرج سرکوهی

مطلع شدیم که فرج سرکوهی، سردبیر آینه، پس از تحمیل یکسال شکنجه و اسارت، سرانجام از زندان آزاد شد. هیأت تحریریه راه آزادی، مصرانه تقاضا دارد که شرایط خروج آزادانه نامبرده از کشور فراهم گردد، تاوی قادر باشد به خانواده اش ملحق شود. هیأت تحریریه راه آزادی

محاکمه عادلانه برای مرتضی پیروزی

اخبار رسیده از اسارتگاههای رژیم جمهوری اسلامی، موید آنست که مرتضی پیروزی مسئول نشریه دولتی ایران نیوز، پس از مدت‌ها دستگیری و تحمل زندان، بزودی به جرم «جاسوسی» اعدام خواهد گردید. هیأت تحریریه راه آزادی، ضمن محکوم کردن این بگیروبیندهای مخفیانه و غیر قانونی، خواهان آزادی نامبرده و محاکمه علنی و قانونی او در یک دادگاه صالح میباید. هیأت تحریریه راه آزادی

هویت نوگرایی، شرایط روز، ضرورتی که ایجاب میکند، چه باید کرد؟

مقاله رسیده از ایران

مذهبی بر اسلام بسته بودند. «باید دانست بسیاری از نوآوران دینی مانند جناب دکتر سبحانی، مرحوم مهندس بازرگان و حتی مرحوم آیت الله طالقانی رواق مرحوم شریعت سنگلجی را درک کرده بودند. بر اتهاماتی که بر دکتر شریعتی بستند هم، همه واقفید. از این رو نوگرایان دینی ضمن حفظ شاعر و ظواهر اسلامی دست به کار فرهنگی جالبی زدند و آنهم معرفی اسلام با زبان و کلام و توجیحات جدید بود که هم قابل انطباق با علم روز بود و هم از معلق گویی و معانی بیان و سخت نویسی بدور و قابل فهم عامه بود. پس در اصل نویبانی و یا نوگویی از اسلام بود و تهیج کننده هم بود و روحیه ضد استبداد داخلی و ضد سلطه خارجی را برانگیخت و شعارهایی هم از عدالت اجتماعی داشت که سبب جذب ذهنهای ساده اندیش و زودبازر میگردد و نمونه بارز آن نوشته‌ها و گفتارهای مرحوم دکتر علی شریعتی بود که برآستی سبب بسیج عظیم مسلمانان ایران علیه رژیم خودکامه سلطنتی و نفوذ و سلطه اجانب گردید. اما باز، هم شریعتی و هم اقبال و هم سیدجمال که پیش کسوتان نوگرایی اسلامی بودند می گفتند چه نمی خواهیم اما نمیگفتند چه می خواهیم یعنی نمیدانستند چه باید بخواهیم. در نهایت همه آنها بازگشت به خویش و بازگشت به صدر اسلام و در نهایت رنسانس اسلامی را مطرح کردند. از سیدجمال سر آخر وهایی‌ها بروز کردند که توسط یکی از شاگردان او عبدالوهاب شاگرد کواکبی پایه گذاری شد. اندیشه‌های اقبال که حتی ظهور فرقه‌های قادریه و بابیه را نوآوری در اسلام می دانند به ظهور جناح و ضیاء الحق‌ها منجر گردید و پاکستان را از هندوستان جدا کرد و سرزمینی پر از فرقه گرایی و درگیریهای قومی روزمره باقی گذاشت و پیشرفت اسلام در هند نه تنها متوقف نگردید بلکه در غیرمسلمانان آنجا ایجاد نفرت و کینه کرد. در ایران هم نوآوری دینی سرانجام ولایت فقیه را به ارمغان آورد که نخله فکری جمع محدودی از مسلمانان است که حکومت را خاص روحانیت میداند. اینجاست که باید سخن کسانی که می گویند ما را شما ها فریب دادید و منحرف ساختید و اسیر کردید باز کرد و با نهایت شهامت قبول نمود. چون ما میدانستیم چه نمی خواهیم ولی نمیدانستیم چه می خواهیم. نوگرایان دینی در کنار ایمان به مبنایی برای رستگاری در جستجوی یافتن مبنایی برای طریق زندگی بودند. رستگاری را غایت درست زیستن در این جهان میدانستند شریعتی می گوید: خدایا تو به من درست زیستن را بیاموز من خود درست مردن را خواهم آموخت. آیا در این مورد چقدر موفق بودند؟ آیا همه ابعاد درست زیستن را یافتند یا فقط یک راه که به شهادت منتهی میگردد را راه درست تشخیص دادند؟ این سئوالی است که پس از تجربه انقلاب و سقوط رژیم پهلوی که غایت و هدف نوگرایان و نوآوران دینی در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ بود مطرح گردید و هنوز هم جواب درست و کاملی دریافت نکرده است. ولی در نهایت عملاً روشن گردید که تنها زنده‌ها تاریخ سازند. مسلماً در راستای مدیریت جامعه ایران کسانی در برنامه‌ها و احکام و شرایع مدون ۱۴۰۰ ساله حتی کوتاه‌تر (صد ساله) برای اداره امور سیاسی، قضایی و اقتصادی جامعه داشتند جلو افتادند و برنامه‌هایی پیاده کردند که با شرایط و نیاز زمان معاصر نبود. که نه تنها مورد قبول واقع نگردید بلکه ایجاد دافعه کرد و بشدت انتقادآمیز بود و بیش از هر چیز اخلاق جامعه را مورد تعدی و تجاوز قرار داد و ضربه سختی به آن وارد کرد. چون ارزشها و معیارهای اخلاقی قلب گردید و از دین برای کسب قدرت و حفظ آن بهره گیری شد.

در این راستا اندیشه نوآوران دینی به لحاظ قبول ایدئولوژی که نارسا و ناکامل بیان شده بود بیشترین آسیب را دید. طرفداران بازممانده نوگرایی دینی حتی جرئت آنرا نکردند برنامه‌ای را مرتقی‌تر از خاتمی ارائه دهند که مورد پسند مردم قزاز گیرد و او توانست با مطرح کردن: جامعه مدنی جمع‌گرایی (پلورالیسم) تساهل و تسامح در برخورد اندیشه‌ها، صلح و سلامت برای جامعه جهانی، گفتگوی فرهنگها، از دیگران جلو بیفتد. پس باید قبول کرد که ایشان جزو نوآوران اندیشه دینی هستند. یا نوآوریهای دینی را هم باید از زبان کسانی شنید که وابستگی آموزشی با حوزه‌ها و اسلام‌گرایان سنتی دارند. و اجتهاد و نوآوری خاص آنان است. (سخنی که سالها پیش مرحوم مطهری در مقابل دکتر شریعتی بیان کرد).

بنابراین باید با نهایت شهامت بپذیریم که نوآوران و یا نوگرایان دینی در مقوله سازماندهی و ساماندهی و ارائه برنامه مدون برای مدیریت و اداره جامعه بعد از

در ماههای اخیر بحث‌های محفلی و نیز همایش‌های غیررسمی همراه با پخش جزوات و نوشته‌های فتوکپی شده از رونق قابل توجهی برخوردار شده‌اند. گروه‌هایی با گرایشهای اسلامی که از گسترش فضای باز سیاسی حمایت میکنند و یا کسانی که در صف اپوزیسیون نزدیک به حاکمیت فعال هستند در بالا گرفتن این فعالیتها نقش بسیار موثری ایفا میکنند. آنچه می خوانید مقاله‌ای درباره مسایل روز ایران است که در یکی از سمینارهای غیررسمی طرح شده است و دیدگاههای گروه‌های مذهبی آزادخواه را بازتاب میدهد.

ایران مرکز تحولات غیرمترقبه است

به نظر صاحب نظران سیاسی ایرانی و خارجی، در دوم خرداد ماه ۷۶ واقعه شگفت‌انگیزی در ایران بوقوع پیوست که تقریباً در تاریخ سیاسی کشورهای که با روشهای دموکراتیک مسئولان اجرایی کشورشان را انتخاب میکنند و بخصوص کشورهای جهان سوم بی سابقه بود. همه آثار و علائم و تبلیغات و حمایت بخشهای اقتصادی و سیاسی دست‌اندرکار انتخابات دلالت بسر پیروزی کاندیدای جناح انحصارگری داشت که از آغاز تشکیل کیهانهای جمهوری اسلامی بتدریج و با کودتایی خزنده تقریباً تمامی نهادها و ارگانهای دولتی و غیردولتی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و بالاخره پستهای کلیدی کشور را در دست گرفته بود و می‌رفت با تمهیداتی کامل آخرین پست اجرایی کشور را هم در اختیار بگیرد و سیستمی یک‌پارچه بر اساس بینش افراطی بظاهر سنت‌گرایانه ولی در اصل از لحاظ سیاسی بسته، سرکوبگر و از بعد اقتصادی کاملاً مصرفی وابسته به اقتصاد بازار جهانی با اولویت بر قدرت کلان سرمایه‌داری دلان ایجاد نماید. ولی مشارکت قریب نود در صد از واجدین شرایط در رای‌ریزی، تمام برنامه‌های طرح‌ریزی شده جناح تمام خواه را که بسیار توتوشه آمیز و مشکوک بنظر میرسید نقش بر آب کرد. ملت ایران خواسته‌های خود را از زبان کاندیدایی شنید که کسوت روحانی داشت ولی اندیشه‌های آزاداندیشان و روشنفکرانه از خود ارائه داده بود. بعلاوه خود او در گذشته از توطئه‌های سنت‌گرایان افراطی انحصارگر در امان نمانده و زخم خورده بود.

طیف گسترده‌ای که از اقشار گوناگون مردم به آقای خاتمی رای دادند صرفنظر از آراء و عقاید بسیار متفاوت و متغیر در در چیز اشتراک نظر داشتند. نخست آنکه بر تقریباً کلیه سیاستهای فرهنگی - اجتماعی - اقتصادی حاکمیت خط بطلان کشیدند و آنرا نفی کردند. دوم آنکه ملت ایران یکبار دیگر گفت چه نمی خواهم ولی نگفت چه می خواهم.

آنچه که در این مقال مورد نظر ماست تعمیم این عدم آگاهی از آنچه که می خواهیم یا باید بخواهیم در نوگرایان اسلامی است که ما خود را متعلق به آن طیف می دانیم: هنوز نمیدانیم: «مشکل اصلی عقب ماندگی تاریخی و انحطاط فرهنگی و اخلاقی و تمدنی را چگونه حل کنیم؟ گزینش کنیم، برخی از مجصولات تمدن نوین را برگزیم و برخی دیگر را واگذاریم؟ چگونه؟ آیا شدنی است یا نه؟ اگر هست با کدام ضابطه؟ این ضوابط از کجا بدست می آید؟ از دین؟ از خرد عصر؟ از مصالح روز؟ از همه اینها؟ با تشخیص کی و چه کسانی؟» (نقل از مجله ایران فردا شماره ۳۵ نوشته آقای بوستنی اشکور)

این سئوالات سالها پیش از سوی مسلمانانی که با تمدن و فرهنگ غرب آشنا شدند و از دانش آن سرزمین توشه اندوختند و به سرزمین خود بازگشتند و بدبختی و فقر و عقب‌ماندگی میهن خود را دیدند بیان شده است. آنها نمی‌خواستند از فرهنگ سنتی پرمحتوا و سرشار از اخلاق جامعه خرد دست بکشند و خود را بی ریشه سازند و سرتاپا فرنگی شوند. ضمناً عواملی را که سبب عقب‌ماندگی میهنشان شده به چشم می‌دیدند و تشخیص میدادند. ولی از ترس اتهام به انحراف، التقاطی، متجدد، مستفترنگ، روشنفکر و حتی ارتداد دم فرومی‌بستند و سکوت میکردند. حتی برای پوشاندن نوگرایی خود بیش از متشرعین به اجرای احکام و برپاداشتن شاعر و رعایت ظواهر اسلامی میپرداختند. چون متقدمین به اتهام ارتداد به سیدجمال آشنا بودند و متاخرین هم به ماجرای اسف‌انگیز و مشکوک مرگ شریعت سنگلجی آشنایی داشتند که هم خود را بر مبارزه با خرافات حذف و حشر و زوائدی گذاشته بود که بنام اعتقاد

انقلاب موفق نبودند و صحنه را برای کسانی که به هر حال سخنی و احکامی و تئوریهای در این زمینه داشتند خالی کردند. حتی دکتر شریعتی با کونستیتوسیون موافق نیست و انقلاب دانشی اسلامی را معرفی میکند. قبول باید کرد این پیشنهادی ذهنی گریزانه و غیرعملی و غیرقابل قبول و خارج از تجربه بشری میباشد که در هیچ کجا سابقه نداشته است.

اینک با جامعه‌های روبرو هستیم که از بعد اقتصادی چه به لحاظ صنعتی و چه به لحاظ مبادلات تجاری در راستای اهداف تجارت جهانی و فراملیها و وابستگی صنعتی و علمی پیش میروند. در راستای اجتماعی، بی تفاوتی و تکامل نسبت به مسائل اجتماعی بروز کرده است، در راستای فرهنگی جز سقوط ارزشها و مبانی اخلاقی - ملی و اعتقادی، چشم انداز امیدبخشی وجود ندارد.

انتخاب آقای خاتمی شاید یکی از آخرین امیدهایی باشد که نظرها را متوجه خود ساخته است آنهم با دستهای بسته به لحاظ اختیارات قانونی، وجود مراکز مختلف قدرت و نفوذ مخالفان رییس جمهور، موقعیت ایشان را هاله‌ای از ابهام و تردید فرا گرفته است. نیروهای دلسوخته و ناموفق ملی بازمانده از هرگونه کوشش و فعالیتی نگران سرنوشت آینده ایدئولوژی و میهن خود در جهان پر از آشوب و فتنه هستند. نجات از این روطه امکان دارد ولی فداکاری و گذشت فراوان می خواهد.

چه باید کرد؟

۱ - با کمال شهامت گذشته خود را به نقد بکشیم اشتباهاتی که در بعد ایدئولوژی و عمل انجام داده‌ایم بازیابی و بازگویی کنیم.

۲ - ایدئولوژی اسلام نوآرود نیاز به بازبینی مجدد دارد. حقایق تاریخی و اعتقادی را از حشو و زوائد پاکشان کنیم. آنچه هستند همانطور بصورت واقعی به آنها بنگریم.

۳ - قبول کنیم چیزی به نام رنسانس دینی وجود ندارد. بقول لوتر رنسانس بدون اصلاح دین میسر نیست. که باید با کمک قدرت دولت این اصلاحات را انجام داد. اگر رنسانسی بوده یکبار در کشمکش معتزله و اشاعره بوقوع پیوسته و از بین آنها اخبارها سربرون آوردند که هنوز بر روال هزار سال پیش اجتهاد و صدور فتوا میکنند.

۴ - تکلیفمان را با مسایل ملی و تجلی گاههای وحدت ملت ایران مانند زبان، فرهنگ و تمدن کهنسال ایران روشن کنیم. حد اقل از کاربرد کلمه ملی - مذهبی که بی شباهت به جدایی پاکستان و هندوستان نیست اجتناب کنیم. (ملی مذهبی در مقابل ملی لامذهبی) در ایران هر کس ملی است مذهبی هم هست. مذهب تشیع یکی از تجلی گاههای وحدت ملی ایران میباشد هر کس با این نظر مخالف باشد با ایده‌ها و ریشه‌های ملی ایران آشنا نیست.

۵ - ساختار سیاسی جامعه ما گرفتار نوع حکومت فردی شده است که در اصل توسط باندهای مخفی و علنی اقتصادی - ایدئولوژی هدایت میگردد نیاز به رفرم انقلاب گونه دیگری دارد که باید توسط نوگرایان ارایه گردد.

۶ - به لحاظ اقتصادی اتحاد پایدار ولی نانوشته‌ای بین حاکمیت اقتصادی و صنعتی وابسته ایران با شرکتهای فراملیتی و مراکز عمده اقتصادی و صنعتی جهان بوجود آمده است. جدایی از این مجموعه غیرممکن به نظر میرسد. یا باید مصرف کننده کالاهای خارجی بود و یا در راستای تولیدی و صنعتی شدن قرار گرفت. مصرف کنندگی و مصرف زدگی جز وابستگی شدید اقتصادی، اضمحلال استقلال سیاسی، اقتصادی و فقر و بدبختی کامل نصیبی ندارد. اگر بخواهیم صنعتی گردیم و کالاهایی تولید کنیم که ذایل رقابت در بازار جهانی باشد و محدوده ملی خود را با سود کالاهای صنعتی انباشته سازیم باید با فساد رژیم، بی ثباتی اقتصادی سیاسی، هزینه‌های گزاف نظامی و غیرنظامی و ضعف و انحطاط و رکود بوروکراسی - انحطاط گرایان اجتماعی سیاسی، عدم وجود قوانین حمایتی و بنیادگرایی سنتی مقابله کنیم. باید خردگرایی را بر جامعه تعمیم داد، ذهنیت صنعتی شدن عام ایجاد کرد (نه ذهنیت دلالی) روشهای کارش علمی را تعمیم داد. ذهنیت صنعتی نیاز به ایجاد فرهنگ یا ذهنیت رعایت نظم، ذهنیت احترام به قانون، عشق به تحقیق، ایجاد احساس شرافت کار، گرایش عام به تولید و نوآوری و مقابله با هرگونه انگل گرایان و مصرف زدگی دارد. دستیابی به این اهداف نیاز به خیلی از اقدامات فداکارانه دارد که جا برای بحثهای کلامی و ایدئولوژیک باقی نمی گذارد.

۷ - همبستگی با مردم نیاز به ارائه طرحهای نو و بکر و رادیکال و عملی دارد، در این راستا فقر سیاهی که از جانب کسارگزاران سیاسی و کلان دلالان فراملیتی بر مردم ایران تحمیل گردیده بیش از هر چیز نیاز به ارائه برنامه قاطع و قابل اجرا دارد. به نظر ما عدالت اجتماعی را در شکل ملموس و اجراپذیر آن نه در کلام و شعار بلکه به شکل قابل ارایه (سوسیالیسم ایرانی) یعنی عدالت اجتماعی منظم و غیرقابل انفکاک از عدالت اقتصادی تدوین و منتشر ساخت و از مسئولان خواست آنرا به اجرا درآورند و برنامه آینده آرمانی ما را تشکیل دهد.

هر انسان خدابپرست باید هوادار عقل، دانش، عدالت، هنر و اخلاق باشد. نوآوریهای آینده و نواندیشی‌های دینی باید از شعار و شعر بگریزد و به شعور و اقدام بپردازد. شاید بتواند راه نجاتی برای مردم ایران ارائه نماید.

۸ - در بعد ایدئولوژی صرفنظر از باورهای مذهبی عامه و خاصه که باید برای آن احترام قائل گردید و برای اصلاح و تربیت و اخلاق جامعه آنرا حفظ کرد، چیزی مترادف با الهیات رهایی بخش با ابعاد و بینش خردورزانه ارایه دهیم که نیاز عدالت جوین جهانی را جوابگو باشد.

۹ - به لحاظ سیاسی، در شرایط تاریخی قرار داریم که در گذشته یکبار نسل ما شاهد آن بوده‌ایم و آن هم حکومت دکتر مصدق بود که حکومت دوگانه لقب گرفت یکسو دیوانسالاری نظامی - سیاسی - اقتصادی کهنسال و پیچیده و وابسته و یکسوی دیگر دولتی که بنا بر خواسته‌های ملی و ظرفیت سیاسی فردی و تضاد های منافع امپریالیستهای جهانی روی کار آمده بود و توانست مدتی دوام بیاورد و به بعضی خواسته‌های ملی جامه عمل بپوشاند و سرانجام در اثر توطئه‌های همان هیئت حاکمه کهنسال با هدایت قدرتهای امپریالیستی از کار برکنار گردید و رشد نهضت ملی ایران متوقف شد. اینک نیز تا حدودی شرایط مشابه آن زمان است. رییس جمهوری سرکار آمده که نظر به تعمیم جامعه مدنی، مشارکت همگانی و برپاسازی نهادهای مردمی و دمکراتیک و گسترش آزادیهای سیاسی و اجتماعی را دارد. ولی جریانهای قدرتمند سیاسی - اقتصادی جامعه که بعد از انقلاب رشد کرده است در راستای تحکیم قدرت فردی و ولایتمداری و حذف قدرت و مشارکت عامه مردم در مدیریت جامعه سیر کرده است. رئیس جمهور مجبور است با ظرائف کامل کار کند که به افزایش تشنجات جامعه و برخورد های ناخوشایند فیزیکی و حذفی منجر نگردد (تنها توجهی که در انتخاب اعضا، کابینه‌ای چنین متوسط میتوان پذیرفت).

بعلاوه اگر در دوران حکومت دکتر مصدق بالاخره رییس حکومت دارای قدرت و اختیاراتی بود که جز مجلس کسی آنرا نظارت و کنترل نمیکرد، در شرایط کنونی قانونا اختیارات رئیس جمهور بسیار محدود و مخدوش میباشد و همانطور که در تصاویر وی اکثر نشان داده میشود دستهای بسته است. بالطبع انتظارات مردم و بخصوص آگاهان و روشنفکران باید محدود و در حد امکانات قانونی او باشد. این امر نه بعنوان عدم تحرک و انتظار گذشت زمان مطرح میگردد و بلکه برعکس رتینفه روشنفکران است که در باز کردن فضای جامعه و همکاری با رییس جمهور برای احقاق حقوق پایمال شده مردم گامهای بلند بردارند و از فضای مناسبی که امید است به وجود آید حد اکثر بهره را برای جبران مافات چند سال گذشته بنمایند و در جهت اصلاح تمام کجرویها، ناسازگاریها و تشنج آفرینی‌ها، بی حرمتی‌ها، حذف مخالفان اندیشه و فکر بکوشند و سبب رشد آگاهی‌های جامعه بشوند. بدین لحاظ پیشنهاد میگردد، در صورتی که مسئولان در صدد تشکیل شوراهای مردمی برآمدند فعالانه در آنها شرکت کرد و مردم را تشویق به قبول مسئولیت و مشارکت در تشکیل آنها نمود. بعلاوه تمام اختلافات ایدئولوژیک و سیاسی و اجتماعی خود را کنار گذاشت و با حفظ سازمانهای سیاسی - اجتماعی خود برای ایجاد یک جبهه معظم و فراگیر از کلیه اقشار مردم برای حمایت از برنامه‌های رییس جمهور کوشید و در مرحله نخست روشهای مدون و عملی برای اجرای برنامه‌های مذکور تهیه و ارایه داد. در مرحله بعد برای اصلاح کلیه قوانینی که در چند سال گذشته به تصویب رسیده و به محدودیت حقوق سیاسی - اجتماعی - قضایی مردم ایران منجر شده و سبب تبعیضهای فراوان گردیده اقدام کرد. و بالاخره برای افزایش اختیارات رییس جمهوری که از جانب مردم انتخاب شده درخواست اصلاح قانون اساسی را نمود. اینجا افزایش حقوق مردم و کاهش قدرتهای فردی و ولایتمداری مطرح است که سبب ثنویت در قانون اساسی و سوء تعبیر و سوء استفاده از آن شده است و می رفت که کاملاً نقش رای و انتخاب مردم را از قانون حذف و حکومت خلیفه گری شبه عثمانی یا شبه عباسی در ایران پیاده گردد. از فرصت بدست آمده باید نهایت استفاده را کرد و تمام قدرت و نفوذ کلام و امکانات خود را بکار برد که فضای جامعه را هرچه بیشتر باز کرد و شرایطی فراهم آورد که برخورد صحیح اندیشه و آراء سبب رشد حقیقی و خلاقیتهای فکری و معنوی و اجتماعی گردد. مسلم است اگر این فرصت از دست برود، امکان رهایی و نجات مجدد از فضا های بسته و استبدادی و سرکوبگر بسیار بسیار اندک خواهد بود.

باید آن جناحی که سبب تاخیر در رسیدن به اهداف اولیه انقلاب شده اند، چهره ناموفق و خشنی از باورهای مذهبی ارایه دادند، بجای توجه به عمق قضایا با ظواهر پرداختند، سبب تشنجات خشونت بار و اعدامهای دسته جمعی و بی رویه در زندانها شدند، به اخلاق جامعه ضربه وارد کردند، کشور را به وابستگی اقتصادی کشاندند و اختلافات طبقاتی بوجود آوردند و اکثریت مردم را فقیر و اقلیتی را به ثروتهای انبوه رساندند افشا کرد. لبه تیز مبارزه باید به آنسو باشد و حرکات آنان کاملاً زیر ذره بین قرار گیرد. آنها از توطئه دست نخواهند کشید و از هم اکنون به سمت کردن افکار مردم و کاهش حمایت عامه از رییس جمهور آغاز کرده‌اند. دسیسه‌ها از همینجا آغاز میگردد باید تمام اعمال آنان را بازگو کرد و به مردم تفهیم ساخت. جبران مافات چنین است که تمام کارها و اقدامات و افکار انحرافی این چند سال بعد از انقلاب را همه جا گفت و نوشت و بحث کرد و خصمی که مطمئناً مورد حمایت بازارهای سلطه گر جهانی است در موقعیت انفعالی و عقب نشینی قرار داد.

نگاهی تاریخی - جامعه شناسانه به مسئله تجدد در ایران

سعید پیوندی

بود. کتاب سه مرحله در نوسازی کشور بازمی شناسد. دوره اول که در آن نوعی حالت دفاعی و بازگشت به خویش به چشم می خورد و اصلاحات از حد ارتش فراتر نمی رود. دوره دوم مرحله ایجاد نهادها و سازمانهای مدرن و ورود اندیشه های نوگرایانه را شامل میشود و سرانجام در مرحله سوم ما شاهد موفقیت مشروطیت و تاسیس نهاد سیاسی نو هستیم. از نظر نویسنده آنچه که در ایران پیش رفت نوسازی آمرانه بدون مشارکت مردم بود و نقش هدایت گر و مسلط دولت در همه این مراحل مشخصه اصلی فرآیند نوسازی را تشکیل می داد. کتاب اشاره جالبی به نقش نخبگان فرهنگی و سیاسی در این فرآیند بویژه در رابطه با سرگذشت و چگونگی تحصیل فرهنگ و علم در میان آنها (فرنگ رفته ها، داخلی ها و...) دارد.

در فصل پایانی کتاب تلاش می کند کارنامه ای از تجدد را در زمینه های مختلف مادی و فرهنگی و فکری ارائه دهد. در این بخش از جمله به تغییرات اساسی جامعه ایران در زمینه های مختلف مانند جمعیت، ساختار خانواده، شهرنشینی، قشریندی اجتماعی اشاره میشود.

با ارائه این کارنامه نویسنده برآن است که تجدد در همه عرصه ها به یکسان پیش نرفت. تجدد نه به معنای رشد اقتصادی است و نه به معنای اروپایی کردن آداب و رسوم. تجدد طریز برداشت خاصی از زندگی است. تجدد به معنای آنست که بنیان های زندگی تعاریف جدیدی می یابند: یعنی جای انسان در این جهان، رابطه او با طبیعت و زمان.

از نظر کتاب کوشش ایرانیان در بدست آوردن مظاهر مادی تمدن غرب و توسعه اقتصادی ناکام مانده است اما این دگرگونی ها هنوز مبنای فکری و فلسفی استواری ندارد. نویسنده تاکید می کند که مسئله از غریبی شدن یا غریبی نشدن فراتر می رود و همه چیز درگیر آنست که چگونه ما تعادل حساس و ظریف میان هویت فرهنگی خود و با مردم زمانه معاصر بودن را حفظ کنیم. از دیگر نکات جالب کتاب اشاره به زبان های فکری است که از رهگذر گسست رابطه تاریخی ما با مراکز فکری شرقی (ترکیه - هند - مصر) نصیب ما شده است. این دیالوگ گسسته از نظر نویسنده در بفرنج شدن رابطه ما با غرب و عدم توانایی در پیدا کردن بیان فلسفی و سیاسی فرهنگ و اندیشه جدید ایران نقش مهمی ایفا کرده است.

در کتاب در کنار مطالب خواندنی بسیار و تلاش موفق در ارائه هوشمندانه روندهای ورود و گسترش اندیشه های نو به ایران، جای خالی مطالب مهمی نیز بویژه در آنچه به مسئله اسلام و مسئله زن میشود به چشم می خورد. شاید تمایل نویسنده به چاپ این کتاب در ایران در کم رنگ شدن مسائل پیش گفته بی اثر نبودند.

کتاب جمشید بهنام یکی از نادر کتابهای با ارزش و پرمایه ای است که درباره مسئله تجدد در ایران و تحول تاریخی آن به نگارش درآمده است. در حقیقت در کمتر کتابی شاید با این حجم کم بتوان این همه مسائل تاریخی و فکری را یکجا گرد آورد. مطالعه این کتاب میتواند افق های جدیدی در برابر نسل جوان ایران بگشاید که امروز در جستجوی پاسخ به پرسش های بی شماری است که به شکست تاریخی ما در پذیرش و درونی کردن فرهنگ تجدد و کردار نوین و جامعه مدنی است.

در سالهای اخیر بحث مربوط به تجدد، پسامدرنیته جامعه مدنی و رابطه ایران با فرهنگ و اندیشه غرب جای مهمی را در مطبوعات روشنفکری ایران بخود اختصاص داده اند. این مسائل نه تنها بطور گسترده در مجلاتی مانند کیان، فرهنگ توسعه، جامعه سالم، گفتگو، آدینه و... طرح شده اند که حتی پای نشریات نزدیک به حکومت هم به این جدل فکری کشیده شده است. در بسیاری از این بحث ها سخن بر سر ارزیابی از آنچه که ۱۵۰ سال پیش در ایران تجدد نام گرفته است و دلایل ناموفق ماندن آن و پی آمدهای منفی آن در جامعه ایران معاصر.

انتشار کتاب جمشید بهنام (ایرانیان و اندیشه تجدد، نشر فرزان ۱۳۷۵) در گرماگرم این برخورد های فکری، بویژه از آن نظر حائز اهمیت است که داده های تاریخی کلیدی را در رابطه با پرسش هایی که طرح اند در اختیار همگان قرار می دهد.

اشاره به این نکته اساسی اهمیت دارد که برخورد به مسائلی مانند تجدد، مدرنیته و جامعه مدنی و یا رابطه با دنیای غرب، دارای یک بعد نیستند و نگاه و برداشت فلسفی، تاریخی انتروپولوژیک و یا جامعه شناسانه به این مقولات ما را به دنیاهای گاه بسیار متفاوتی میبرند. کتاب جمشید بهنام بعد جامعه شناسانه - تاریخی در ورود و شکل گیری اندیشه های نو در ایران را برجسته میکند.

کتاب در مجموع ۱۹۰ صفحه و چهار فصل اصلی را در برمیگیرد. فصل اول کتاب به رویدادهای تاریخی پراهمیت آن دوره می پردازد و از جمله به حوادثی مانند جنگ های ایران و روسیه و نیز گسترش تماس های رسمی و نیز سفر اولین گروه های دانشجویی و یا روشنفکران به فرنگ اشاره دارد که در بیدار کردن وجدان خفته جامعه و در خود خزیده آن روز نقش بسیار مهمی ایفا کردند. این حوادث سرآغاز جنبش فرهنگی شدند که مهمترین ویژگی های آن در ابتدا ترجمه کتب خارجی، تاسیس و گسترش تدریجی مدارس جدید، بیدایی روزنامه ها، انتشار کتب چندی درباره مسائل جامعه نوین یا ورود اولین فرآورده های جامعه صنعتی به ایران را تشکیل می دادند.

فصل دوم کتاب، اندیشه های آن زمان را مورد کاوش و نقد قرار می دهد. پرسش اصلی که در برابر بسیاری از روشنفکران قرار داشت چگونگی برخورد با این فاصله عظیم فرهنگی و مادی ایران با اروپا بود. در حقیقت همانگونه که کتاب نشان میدهد که پس از بسرآمدن حیرت و گیجی روشنفکرانی مانند آخوندزاده، سیدجمال الدین، مراغه ای، میرزا آقاخان کرمانی، طالبوت، یوسف مستشارالدوله در کنار برخی رجال سیاسی انگشت شمار آن زمان در جستجوی پاسخ چه باید کرد برآمده اند. کتابهای مهم این دوره و یا نوشته های سیاسی نشان میدهند که تا چه اندازه گاه برداشتها و نگاه ها متفاوت بوده اند. در همین دوره است که نطفه های گرایش های اصلی فکری که گاه تا زمان ما نیز اعتبار خود را در فضای سیاسی ایران حفظ کرده اند بسته میشود. تفکر اسلامی را سید جمال الدین نمایندگی میکند که با اندیشه وحدت همه مسلمانان بیشتر در پی پاک کردن اسلام از خرافات، لزوم آشنایی با ترقیات علمی و فنی است.

گرایش آزادی خواه و عدالت جو و ملی نزد افرادی چون طالبوف، آخوندزاده و کرمانی یافت می شود و سرانجام در میان هواداران اندیشه اصلاح طلبانه در نظام مشروطه می توان از ملکم خان نام برد. از جمله تکیه گاه های اصلی فکری این گرایش ها روزنامه های متعدد ایران است که در کشورهای همسایه چاپ می شدند و در ایران در دسترس اهل فکر و سیاست قرار می گرفتند.

جمشید بهنام در ترسیم خطوط فکری رایج آن زمان بویژه در رابطه با چگونگی برخورد با فرنگ و نیز جایگاه فرهنگ ملی و اسلامی به نوعی به طبقه بندی گرایش های مهم را ارائه دست می زند. از شیفتگی نسبت به غرب و پذیرش بی چون و چرای هر آنچه که از فرنگ می آمد در سایه تجربه ترکیه، روسیه و ژاپن تا رد کامل هر آنچه نام و نشانی از غرب دارد نشانگر دره عمیقی است که اصحاب فکر و اهل قلم آن زمان را از هم دور می ساخت.

سومین فصل کتاب به فرآیند نوسازی در ایران اختصاص یافته است. از نظر نویسنده این فرآیند گاه منطقی و اندیشیده و گاه شتاب زاده و نامعقول



تجدد در ایران مبنای فکری و فلسفی کم رنگی دارد

گفتگوی سعید پیوندی با جمشید بهنام در رابطه با کتاب «ایرانیان و اندیشه تجدد»

آنچه که می خوانید خلاصه گفتگوی سعید پیوندی است با جمشید بهنام از قدیمی ترین جامعه شناسان ایرانی در رابطه با انتشار کتاب «ایرانیان و اندیشه تجدد»

س. پ: سوال اول من در رابطه با کاربرد سه اصطلاح تجدد، غربی شدن و مدرنیته است. در بسیاری از بحث های جاری حتی این ها معادل یکدیگر تلقی میشوند. از نظر شما چه تفاوتی میان این سه اصطلاح رایج وجود دارد و چرا شما تجدد را برای کتابتان انتخاب کردید؟ آیا می توان تجدد را روایت ایرانی مدرنیته دانست؟

ج. پ: یکی از دلایل انتخاب اصطلاح تجدد تمایل من برای جدا کردن این کلمه از مدرنیته بود. مدرنیته اصطلاح غربی است که اشاره به تحولاتی دارد که طی سه قرن اخیر در غرب بوقوع پیوسته است و حاصل آن جامعه مدرن امروزی است. مدرنیته یک حالت است و نه یک فعل. مدرنیته حالتی است که در پی یک سلسله اقدامات ایجاد میشود. این حالت البته ایستا نیست و بطور مداوم خودش را زیر علامت سوال می برد و حالت های جدید دیگری بوجود می آورد. به همین دلیل هم عده ای پسمدرنیته را نمی پذیرند و می گویند این هم حالت جدیدی از مدرنیته در ادامه تحول تاریخی آنست.

مدرنیته را باید از مدرنیزاسیون (نوسازی) جدا کرد. مدرنیته را باید نتیجه مدرنیزاسیون دانست. مدرنیزاسیون یک عمل است، سلسله اقداماتی است که برای بهتر کردن وضع زندگی مردم جامعه در زمینه های مختلف زندگی مانند آموزش، بهداشت، کار تولیدی، ارتباطات جمعی و... صورت می پذیرد. آنچه از غرب به کشورهای جهان سوم آمد، ابتدا همین مدرنیزاسیون بود.

در ایران وقتی این روند شروع شد عده ای گفتند ما می خواهیم غربی شویم مانند کمالیسم در ترکیه. در دوره رضا شاه صحبت از اروپایی کردن آداب و رسوم و صنعتی کردن به میان آمد. اما عده ای هم از سال های دورتر غربی شدن را نمی خواستند و می گفتند وضع مملکت باید بهتر شود و ما باید نو بشویم و کشور ما که قدیمی هست باید جدید یا تازه شود. عصب ها در آن زمان کلمه تجدد را در این رابطه بکار میبردند. فکر اصلی این بود که از درون باید تازه و نو شویم. مرحوم بهار این مفهوم تازه یا جدید شدن را بکار برده است. بنابراین اصطلاح تجدد از آغاز قرن حاضر در میان روشنفکران ایران بطور وسیع مطرح شد و بارها تاکید شده است که مقصود از تجدد اروپایی شدن نیست، بلکه نو کردن جامعه است با کمک آنچه که در غرب پیش رفته است و با تکیه بر فرهنگ و تمدن ایران. این تمایل را بروشنی میتوان در میان گروه برلنی ها دید.

در سال های اخیر با طرح مجدد بحث های مربوط به مدرنیته در ایران بار دیگر اصطلاح تجدد به میان کشیده شده است و گروهی آنرا به نادرست معادل مدرنیته غربی بکار می گیرند. در اینجا من باید به بحث هایی اشاره کنم که در سطح جهان پیرامون مدرنیته وجود دارد. گفته میشود که مدرنیته یکی نیست و هر فرهنگ میتواند مدرنیته خاص خودش را بوجود آورد و من امیدوارم این بحث در جامعه ما هم طرح شود.

س. پ: کسانی در ایران که به غرب زدگی حمله کرده اند، آیا تجدد را هم مورد انتقاد قرار داده اند؟

البته بحث هایی که توسط روشنفکرانی چون آل احمد مطرح شده اند سهم اند. آل احمد گاه برخوردی بسیار افراطی دارد و به هر نوع ماشینی حمله میکند و معتقد است که باید غول تکنولوژی را دوباره داخل شیشه کرد و در مواردی هم احساس میشود که او قبول دارد که باید چیزهایی را از غرب گرفت و فقط بحث بر سر چگونگی این رابطه است. ما از سال ۱۹۳۰ شاهد گسستگی در گفتمان تجدد هستیم و آنچه در سال های بعد از جنگ دوم جهانی طرح شده بیشتر گرایش های جهان سومی بود که مسئله غرب و رابطه با فضای فرهنگی و فکری و مادی غرب را با مسئله امپریالیسم و سلطه جویی کشورهای غربی یکی می گرفتند. موضع بسیاری از روشنفکران ما شبیه روشنفکران کشورهای استعمار زده ای بود که برای رهایی کشور خود از یوغ استعمار این یا آن کشور غربی مبارزه می کردند. در حالی که وضعیت ما با آنها بکلی تفاوت میکرد. برای آفریقایی ها غرب به مفهوم استعمار بود و گروهی از روشنفکران ما همین گفتمان را در مورد ایران تکرار می کردند. در حالی که ما مبنای سنت بحث های تجدد در ایران را ادامه می دادیم.

س. پ: چرا شما در شرایط کنونی اقدام به چاپ این کتاب کردید؟ آیا این را باید در رابطه با بحث هایی دید که در چند سال اخیر در ایران پیرامون مدرنیته از رونق برخوردار شده است و یا اینکه شما خواسته اید با مشارکت

انتقادی در این بحث نشان دهید که روایت ایران مدرنیته از نیمه قرن گذشته در ایران مطرح بوده است و گسست های مهم تاریخی اجازه نداده اند این بحث ها ادامه یابند؟

ج. پ: من هر دومی را در نظر داشتم. من خواستم به مسئله انقطاع در این بحث ها اشاره کنم که از نظر من مسئله بسیار مهمی است. گفته میشود که استبداد دوره پهلوی دلیل این گسست است. این از نگاه من کافی به نظر نمی رسد چرا که در دوره استبداد قاجار همین بحث ها در ایران و خارج طرح می شدند. در آن زمان از جمله تاکید بر این نکته اساسی بود که تجدد و یا توجه به عناصر اساسی مدرنیته توسط روشنفکران جوان به میان کشیده شده است، باید به سستی هدایت شوند که در آن واقعیت ایران هم در نظر گرفته شود. طرح بحث مدرنیته بصورت انتزاعی و یا ترجمه روایت اروپایی آنها برای مردم ما کمک چندانی به حل مسائل جامعه ما در رابطه با تجدد و دنیای امروز نمی کند. ما در این مورد دارای سنت های غنی فکری در یک قرن اخیر هستیم که باید مورد توجه قرار گیرد، بویژه آنکه جهانی شدن مسائل ما را با قطب های تمدن متعددی مواجه کرده است و از این نظر وظیفه روشنفکران ما هم دشوارتر شده است.

شکست تجدد؟

س. پ: آیا انقلاب اسلامی را میتوان نوعی شکست تجدد در ایران و یا تلاشهایی به شمار آورد که برای نو کردن فضای فکری و فرهنگی ایران صورت گرفته بود؟ منظور من در اینجا هم روشها و هم امکان نوعی آشتی و همزیستی فرهنگ سنتی ایران و بویژه بخش اسلامی آن با اندیشه های نو و تجدد است.

ج. پ: من این را شکست تجدد نمی دانم. به نظر من این شکست تجددی است که بطور کامل انجام نشد. تجدد دارای ابعاد فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و مادی است و آنچه که در ایران پیش رفت، بعد سیاسی و فرهنگی تجدد بود. پیشبرد بازگشت ناپذیر امر تجدد در ایران با بعد سیاسی آن رابطه تنگاتنگ داشت. به عبارت دیگر با عدم تامین مشارکت مردم تجدد نتوانست یک روند کامل و همه جانبه باشد و فقدان دموکراسی تجدد ایران را پژمرده کرد. در بعد فرهنگی هم کمبود های اساسی دیده می شود. آنچه که توجه به فرهنگ و تمدن ایران نامیده می شد، در حقیقت بیشتر به فلکور شبیه بود. یعنی ما نخواستیم به واقعیت های فرهنگی و اجتماعی جامعه خودمان در جریان نوسازی توجه کافی مبذول کنیم و همه تصمیمات از بالا و بصورت آمرانه اتخاذ می شد. برای مثال در موسسه تحقیقات اجتماعی کارهای میدانی بسیار جالبی درباره مسائل شهرها و روستاهای ایران صورت می گرفت و برخی از آنها با سفارش سازمان برنامه هم بود ولی این یافته های جامعه شناسانه و یا مردم شناسانه کمتر در برنامه ریزی های اقتصادی مورد توجه قرار می گرفت.

س. پ: آیا نمیتوان گفت که روشنفکران نسل های بعد از انقلاب مشروطیت در این شکست سهم مهمی داشتند؟

ج. پ: روشنفکران ما از دوره پهلوی دو دسته شدند. گروهی بداخل دستگاه رفتند و مشغول کار شدند. من همه اینها را همکار حکومت و خائن نمی دانم. چرا که بسیاری به فکر توسعه اقتصادی ایران بودند که از نظر آنها می بایست به رشد تجدد هم می انجامید. عده دیگری هم بدلیل بسته بودن نظام سیاسی و عدم امکان مشارکت در عمل در برابر دولت قرار گرفتند. از آنجا که در ایران احزاب و گروه های سیاسی وجود نداشتند تا روشنفکران بتوانند در چهارچوب قانون و علنی انتقادات خود را طرح کنند و از طریق اهرم های دموکراتیک امکان تغییرات را بوجود آورند، همه چیز زیرزمینی شد و گرایش هایی رشد کردند که همه کم و بیش از آنها خبر داریم. ما در این دوره بجای بحث های سازنده پیرامون تجدد، توسعه، رشد اقتصادی، ویرانگی های فرهنگی به مسیر بحث های سیاسی یکجانبه و انتزاعی هدایت شدیم. در همین دوره بود که گفتمان روشنفکری و یا سنتی دین در میان مردم مقبولیت یافت.

پراکندگی در میان روشنفکران

س. پ: من می خواستم به یک بحث تاریخی اشاره کنم. اگر به ترن نوزدهم برگردیم نوعی دیالوگ باز و حتی همکاری میان روشنفکران آن زمان با گرایش های مختلف مشاهده می کنیم. حتی شخصیت متناقضی مانند ملکم خان هم با روشنفکران مذهبی و آزادخواه و عدالتجوی چپ رابطه فعال داشت و از آنها مقاله در روزنامه قانون درج می کرد. چه عواملی سبب قطع

این رابطه فعال شدند و چرا نظیر چنین دیالوگی، اگر این چند سال اخیر را کنار بگذاریم، تا این حد کم شد؟

ج. ب: دادن جواب قطعی به این سؤال البته دشوار است. اما به نظر می رسد دو عامل در ایجاد چنین فضایی در قرن نوزدهم بسیار موثر بود، یکی شناخت کم و بیش نزدیک به هم روشنفکران از جامعه ایران و دیگری نوعی همدلی و همدلستانی در هدف ها. بقیه مسائل برای آنها فرعی تر بود و شاید همین باعث می شد بتوانند با هم دیالوگ داشته باشند. روشنفکران ایران در ابتدای دوره رضا شاه هم بر این باور بودند که مهمترین مسئله ساختن و نوکردن ایران است. اما در دوره های بعدی روشنفکران بسته به اینکه چه برخوردی با دولت داشتند و یا از چه برنامه سیاسی حمایت می کردند راه خود را از هم جدا کردند. به عبارت دیگر عناصر مشترک میان آنها بسیار کم بود و حتی ناسیونالیسم که پیشتر روشنفکران را بهم پیوند می داد در این مرحله بیشتر رنگ و بوی دولتی گرفته بود. در حالیکه برای مثال روشنفکر داخل دستگاه حکومت رشد تولید ناخالص ملی را هدف بسیار مهمی تلقی می کرد، روشنفکری که در اپوزیسیون بود، اندیشه ای جز عسوز کردن نظام در سرنو پروراند.

س. پ: در کتاب به گرایش های مذهبی و بویژه رابطه آنها با تجدید اشاره شده ولی کمتر مورد بحث و وسع قرار گرفته است. اگر از نمونه سید جمال بگذریم، بروی کمتر شخصیتی تکیه شده است. آیا این بدان خاطر است که کتاب در ایران چاپ شده و یا اینکه گروه های مذهبی در بررسی شما جای کمتری دارند؟

ج. ب: البته من در آغاز که گرایش های مذهبی مطرح بودند به آنها پرداختم. اما واقعیت اینست که این نیروها در پی استبداد صغیر از حضور ضعیف تری برخوردار بودند و در عمل تا سال های پیش از انقلاب نقش فعالی نداشتند. منظور من این نیست که برخورد فکری یا نظری در گرایش های مذهبی وجود نداشت بلکه نمود بیرونی آن ناچیز بود و بیشتر در داخل خودشان بحث ها صورت می گرفت.

درباره مسئله سید جمال هم باید توجه کنید که وی علیرغم نظریات اصلاحی درباره اسلام بطور اساسی دنبال اتحاد دنیای اسلام بر اساس دو امپراتوری ایران و عثمانی بود و زمانی که هر یک از این دو بصورت دولت های ملی یا دولت - ملت درآمدند، در عمل این فکر موضوعیت خودش را از دست داد. این را بروشنی میتوان در مجله ایرانشهر دید که در آن نویسندگان می گویند که ما دیگر اتحاد اسلام را نمی خواهیم و از اتحاد ایرانیان صحبت می کنیم.

س. پ: چگونه میتوان درباره شخصیت های متناقضی که در تاریخ معاصر ایران نقش مهمی ایفا کردند، به داوری منصفانه نشست؟ برای مثال آیا میتوان درباره میرزا ملکم خان به برخورد روشنی دست یافت؟

ج. ب: از نظر من برخورد کلی با رجالی که گاه نیم قرن در صحنه سیاسی و فرهنگی جامعه ما حضور فعال داشتند چندان آسان نیست. این افراد را باید در رابطه با واقعیت ها و مسائل زمان خودشان دید. دوره ای که مورد بحث ماست، سال های پرتلاطمی است و افراد با تحولات نگاه و بینش خود را هم عوض می کردند. بنابراین یک برخورد کلی زیاد درست به نظر نمی رسد اما داوری درباره بخش های مختلف فعالیت های یک شخصیت کاری شدنی است به شرط آنکه مراحل زندگی وی بدقت مورد بررسی قرار گیرد. برای مثال کسی مانند تقی زاده در مجموعه فعالیت های سیاسی خود کارهای بسیار متفاوتی انجام داده است. با معیارهای امروزی میتوان با برخی مواضع او موافق بود و برخی را هم مورد انتقاد قرار داد. ملکم خان هم در دوره سختی زندگی می کرد. اینکه چقدر از کارهایش برای خودش بوده و چقدر برای ایران زیاد روشن نیست. اما شکی نیست که او از تغییر و اصلاح ایران جانبداری می کرده است. ارمنی بودن او باعث می شد گاه خود را مسلمان تر از مسلمانان هم نشان دهد تا مورد غضب قرار نگیرد. او از یک طرف خود را آزادیخواه می دانست و از سوی دیگر با حکومت کار می کرد. اینها در رفتار و فکر او تناقض ایجاد می کردند. از طرف دیگر این شخصیت ها معمولا آدم های تنهایی بودند، نه حزبی وجود داشت و نه تشکل اجتماعی و سیاسی که بتوان نیرویی را به حرکت در آورد.

س. پ: در کتاب مسئله زن در دوره اول تجدد و نیز نگاه روشنفکران آن دوره با نوعی سکوت برگزار شده است. تجربه تاریخی ایران درباره مسئله زن بخوبی گویای اهمیت آن است. شاید به جرات بتوان گفت یکی از گره گاه های اصلی مسئله تجدد در ایران بویژه در رابطه با اسلام و فرهنگ سنتی ما مسئله جایگاه و نقش اجتماعی زن است. آیا جای خالی این مسئله در کتاب علت خاصی دارد؟

ج. ب: درست است. خود من هم متوجه این کمبود شده ام. البته در آثار روشنفکران دوره اول کمتر صحبتی درباره وضعیت زنان به چشم می خورد، اما در یک نگاه موشکافانه تر بدون تردید میتوان عناصر بسیار جالبی برای تحلیل و برخورد جامعه شناسانه نسبت به این مسئله پیدا کرد. و ضمن اینکه خود این موضوع پژوهشی مستقلی است.

س. پ: در کتاب از جمله مسائل بسیار جالب و بکر اشاره شما به گسست تاریخی است که در دیالوگ میان روشنفکران منطقه یعنی هند، ترکیه، ایران و مصر وجود آمد. آیا فکر میکنید تداوم این دیالوگ تاریخی که در قرن گذشته وجود داشت، به ما در یافتن راه های مناسب تر کمک می کرد؟

ج. ب: ما از نظر فرهنگی و فکری رابطه فعالی با مراکز داشتیم که چه از نظر جغرافیایی و چه از نظر تمدنی و زبانی به ما نزدیک تر بودند. اگر به تاریخ این رابطه بازگردیم، می توان گفت که تا جنگ جهانی اول روشنفکران ما از آنچه در این کشورها می گذشته اطلاع داشتند. وسیله مهم این ارتباط هم روزنامه های ایرانی بودند که در هند، ترکیه و یا مصر چاپ می شدند و به ایران می آمدند. در این روزنامه ها ترجمه مقالات مربوط به کشورهای مورد بحث درج می شد. در اروپا هم روشنفکران ایران با ترک های جوان و اعراب آزادیخواه رابطه فعالی داشتند. البته نمیتوان گفت که دیالوگ به معنای کامل بوده برای اینکه ما بیشتر استفاده می کردیم. اما پس از اینکه رابطه فکری ما با اروپا گسترش یافت، ما بتدریج از همسایگان خودمان فاصله گرفتیم. البته در دوره رضا شاه بسیاری از اقدامات تحت تاثیر تجربه ترکیه صورت می گرفت و یا نویسدگانی مانند کسروی در رابطه با فضای فکری این کشور بودند.

قطع رابطه ما با فرهنگ ها و تجربه های نزدیک و همسایه به پویایی فکری ما لطمه زد. مسئله رابطه با غرب و نیز چگونگی برخورد به مدرنیته و یا نوسازی مسائلی بودند که فعالانه در کشورهای نامبرده طرح می شدند و به نظر من روشنفکران آنها بطور موثرتر و جدی تر بحث ها را دنبال می کردند و در پی گفتمان تازه تری بودند. من گاهی احساس می کنم حتی نوعی بی تفاوتی و شاید هم برخورد تحقیرآمیز در میان روشنفکران ما نسبت به تجربه این کشورها وجود آمده بود و کسی دنبال این نبود که ببیند در این جاها چه میگذرد. حالا هم اصرار عمومی اینست که همه منابع ما غربی باشند و این را نشانه پیشرفته بودن بحث ها تلقی میکنند. بسیاری از دوستان ما از حد مصرف کننده تولیدات فکری غرب فراتر نمی روند، در حالی که ما میتوانیم در حوزه های فرهنگی نزدیک به خودمان نقش خلاقیت ایفا کنیم. در ایران ما کمتر بحث به معنای واقعی داریم، ما فقط پیرامون چند متفکر غربی حرف می زنیم. به نظر من دوره این نوع برخورد بی ثمر و منفعل به سرآمده است. ما باید با تجربه و نگاه خودمان وارد بحث جدی با خودمان و در حوزه تمدنی نزدیک به خودمان شویم، بدون اینکه رابطه با فضای فکری غرب را از دست بدهیم.

س. پ: در کتاب از عدم موفقیت ما در دستیابی به مبنای فکری و فلسفی تجدد صحبت میشود، آیا این بدان معناست که تجدد هنوز در دستور کار جامعه ما قرار دارد؟

ج. ب: آری. ما در عرصه های مادی و نیز نوسازی موفقیت هایی داشته ایم ولی برای اینکه مدرنیته ما یعنی روایت ایران مدرنیته ایجاد شود باید فلسفه زندگی و اجتماعی جدیدی شکل بگیرد و فرهنگ آن در جامعه درونی شود. تجدد ما مبنای فکری و فلسفی کم رنگی دارد و این کار سترگی است که در برابر روشنفکران قرار دارد. از سوی دیگر ما چه خواهیم و چه نخواهیم در روند جهانی شدن ششون زندگی و فرهنگ قرار گرفته ایم و وظیفه ما سازماندهی تلاش عظیمی است برای برجا گذاشتن مهر و نشان ایران و فرهنگ و تمدن ما در عرصه های مختلف این روند.

س. پ: پرسش آخرین به ادامه کار پژوهشی شما مربوط است. در پی انتشار این کتاب پژوهش تاریخی شما چه سمت و سویی گرفته است؟

ج. ب: کار پژوهشی اصلی من گذاشتن ذره بین بروی مراحل تاریخی ویژه است. من اکنون پیرامون سالهای ۱۹۳۰ - ۱۹۱۵ درباره کسانی که در خارج از ایران و بویژه در برلن بودند کار می کنم. خوشبختانه حرف ها و اندیشه های این عده و بخصوص برلنی ها در چند نشریه ای که در آن دوره منتشر شده وجود دارند و میتوان با دقت بیشتری به مسائل سال های مورد بحث پرداخت.

همچنین در رابطه با مجموعه سخنرانی های من در دانشگاه سن سیه قصد دارم تحول افکار اجتماعی در ایران در سال های بعد از جنگ اول جهانی تا ۱۹۷۹ را مورد بررسی قرار دهم. من در این بررسی چهار گفتمان اصلی را مورد نظر دارم: گفتمان قدرت، گفتمان مدرنیته، گفتمان ناسیونالیسم و گفتمان مذهب.

س. پ: از اینکه دعوت برای گفتگو را پذیرفتید تشکر می کنم.

روایت دو قرن رابطه پرچالش غرب و ایران: ناسازگاری‌ها و همسازی‌ها

در دوشماره پیش نخستین بخش دفتر ویژه ما از نظر شما گذشت. در این شماره به گره‌گاه اصلی بحث ما در زمینه نظام حقوقی، تأسیس جامعه مدنی و نیز رابطه جهانی شدن نشئون فرهنگی، اقتصادی جوامع بشری و رابطه آن با فرهنگ بومی خواهیم پرداخت.

گفتگوی سعید پیوندی با عبدالکریم لاهیجی حقوقدان ایرانی

عبدالکریم لاهیجی:

در نظام حقوقی ایران دو اقتدار شرعی و عرفی در کنار هم حضور دارند!

مصاحبه زیر در چهارچوب دفتر ویژه راه آزادی با عبدالکریم لاهیجی رئیس ۵۷ ساله جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران انجام شده است. وی در آخرین نشست فدراسیون جهانی حقوق بشر به معاونت این سازمان انتخاب شد.

س. پ - بالاخره ما در زمینه وجود آوردن یک نظام حقوقی مدرن بسیار هم بی تجربه بودیم. اولین تلاشهای قانون گذاری به معنای امروزی کلمه بدوره امیرکبیر مربوط میشود و چیزی که داتسون استبداد منور می خوانند و یا آدمیت از آن بنا شد. نظام میرزائقی خان یاد می کند. امیرکبیر به میرزا یعقوب خان گفته بود مجالس ندادند و گرنه خیال کانسیتوسیون داشتیم. اگر این تجربه ادامه پیدا می کرد چه بسا یافتن تدریجی راه حل های مناسب آسان تر بود. گسست های تاریخی مداوم و عدم فضای گفتگو و مبادله افکار تا دوره اخیر لطفاً جبران ناپذیری بما وارد آورده است.

ع. ل - ما در جامعه خودمان دارای نهاد و فرهنگ قانون نبودیم. حتی در دوره استبداد هم ما قانون نداشتیم و استبداد ما قانونی نبود تا حاکمان مستبد امر خویش را با تکیه بر قوانین یکجانبه پیش برند. ما در ایران نه با استبداد که با حکومت مطلقه مواجه بودیم. روحانیت و حکام بطور خودسرانه قدرت را تقسیم می کردند. خواست مردم برای تأسیس عدالتخانه در ابتدای مشروطیت معنایی جز مبارزه با این ظلم مطلق نمی داد. اما وقتی امر انقلاب مشروطیت پیش رفت دو کانون قدرت هم که نماینده تفکر شرعی و تجدد بودند شکل گرفتند و تفکر شرعی بیشتر در فکر حفظ موقعیت و از دست ندادن قدرت بود، در حالیکه متجددین در صدد پی ریزی حکومت نوین عرفی بودند. بنابراین معلوم نیست این دو گرایش می توانستند بتدریج بر سر مفاهیم اساسی پایبندیکر کنار بیایند.

س. پ - ما در دوره پهلوی با نوعی قطع گفتگو و رابطه این دو فضا مواجه ایم و اصل دوم قانون اساسی در عمل اجرا نشد و بسیاری از قوانین عرفی بتدریج تفکر شرعی را کنار زدند. این را شما یک پیشرفت میدانید؟

ع. ل - در آنچه مربوط به مسائل حقوقی و سازمان اداری میشود این تحول بدون تردید مثبت بود. یعنی سازمان اداری جدید ایران و بوجود آوردن مالیه، نظمی، عدلیه و غیره مستلزم برخورداری از نظام حقوقی بود که ناظر بر روابط مردم با خودشان و با این سازمانها باشد. ما ناگزیر بودیم برای گام گذاشتن در راه پیشرفت و نوگرایی جامعه یک نظام حقوقی و مجموعه ای پیچیده از قوانین را بوجود آوریم، چرا که از این تجربه و شیوه کار و فرهنگ بی بهره بودیم. ما در دوره پهلوی با آنکه با نظام سیاسی بسته سروکار داشتیم ولی قوانینی که در این سالها تصویب و مورد اجرا گذاشتند، در بسیاری موارد قوانین بد و عقب مانده نبودند. قانون آئین دادرسی مدنی یا آئین دادرسی کیفری و حتی بخش بزرگی از قانون مدنی ما که از فقه جعفری الهام گرفته بود و یا قوانینی مربوط به تجارت، مالیات و... با بهترین قوانین آلمان قابل مقایسه بودند. این مجموعه قوانین متأسفانه بطور عمده در مجالس تصویب شده بودند که در آن نمایندگان واقعی مردم شرکت نداشتند. اینها تناقضاتی هستند که در برخورد با گذشته وجود دارند. یعنی پیشرفت واقعی در کنار عملکردهای یک نظام بسته و استبدادی. درست وجود چنین شرایطی بود که از کارایی واقعی دستگاه قضایی می کاست.

س. پ - با وجود این پیشرفت ها و نیز با وجود همه تلاشهایی که در سالهای پس از انقلاب مشروطیت صورت گرفت، بسوی کار آمدن جمهوری اسلامی را باید نوعی بازگشت به عقب و به تهوراً رفتن مجموعه دستگاه قضایی و نظام حقوقی ایران قلمداد کرد. بعبارت دیگر آنچه که در اصل دوم قانون اساسی گذشته در مورد نظارت فقها بر قوانین تصویب شده در مجلس گفته شده، اینبار در همه اصول قانون اساسی جدید بازتاب یافت و بخش مهمی از دستاوردهای مدنی ما زیر علامت سؤال رفت. این پس رفت و بازگشت چه معنایی دارد؟

ع. ل - پیش از هر چیز باید بگویم که تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی در شرایط عادی صورت نگرفت، مردم ایران در این دوره شناخت واقعی از جمهوری اسلامی نداشتند و نقش شخصیت آیت الله خمینی و فضای سیاسی ویژه آن زمان را باید در نظر گرفت. بویژه آنکه نمایندگان گروه های مختلف اجتماعی و گرایش های سیاسی در تنظیم آن نقشی نداشتند. اما با وجود همه تغییرات نمیتوان گفت که کل نظام حقوقی ایران دستخوش تغییر شده است. بسیاری از قوانین گذشته هنوز در ایران معتبرند. دستگاه های اداری با قوانین گذشته اداره میشوند و بخشی از قوانین دادگستری ها به قوت خود باقی اند. حتی در زمینه قوانین حمایت خانواده در حقیقت

س. پ - اولین قوانین امروزی و مدرن ایران ریشه غربی داشتند، یعنی گاه حتی از منابع غربی اقتباس شده بودند، بنظر شما آیا میتوان علت اصلی تنش میان مراکز سنتی قدرت و بویژه روحانیون و نظام حقوقی نوپای ایران را همین مسئله دانست؟
ع. ل - من فکر می کنم ریشه این تنش را باید در خود مشروطیت جستجو کرد. می دانید که از ابتدا صحبت از مشروطه در میان نبود و قرار بر برپایی عدالتخانه بود. کسی در آن دوره به فکر دادگستری مستقل، قوانین عرفی و یا حتی مجلس قانون گذاری نبود. برای مثال در مقدمه قانون اساسی گفته میشود که مطابق فرمان مورخ ۱۴ جمادی الاخر ۱۲۲۴ برای ترقی و سعادت ملت و تشکیل مبانی دولت و اجرای قوانین شرع ختمی مرتبت به تأسیس مجلس شورای ملی اقدام میشود. یعنی مجلس شورای ملی باید مبانی دولت را تشکیل دهد و قوانین شرع را اجرا کند. بنابراین صحبتی از قانونگذاری نیست و بیشتر مواد در واقع نظام نامه مجلس هستند. حتی متمم قانون اساسی که بنوعی قدرت مداری عرفی را در ایران پایه گذاری میکند، حدود قانونگذاری و حوزه اختیارات آن روشن نیست. همین وضعیت در قوه قضائیه وجود دارد. در اصل ۲۷ قانون اساسی در تعریف قوه قضائیه گفته میشود: قوه قضائیه و حکمیّه عبارت است از تمیز حقوق و این قوه مخصوص است به محاکم شرعیّه در شرعیات و محاکم عدلیه در عرفیّات. به این ترتیب ما شاهد شکل گرفتن دو اقتدار بصورت موازی هستیم: اقتدار شرعی و اقتدار عرفی. ما این مشکل را در تدوین قوانین عادی هم داریم. به این ترتیب دستگاه قانونگذاری هم درگیر این مسئله اساسی یعنی رابطه با قوانین و اصول شرعی بود. این اقتدار شرعی در اصل در متمم قانون اساسی ذکر شده بود و بدین ترتیب و مداخله شرع در امور عرفی حالت قانونی بخود می گرفت.

س. پ - در حقیقت این نبرد دو نیرویی است که در جامعه آن روز ایران در عرصه قضایی و حقوقی هم بسرعت به مسئله روز تبدیل شد...

ع. ل - درست است، ما این را در جریان تصویب اولین قوانین بخوبی می بینیم. من میتوانم برای نمونه به تصویب دو قانون اصول محاکمات حقوقی و محاکمات جزایی اشاره کنم. چیزی که در ادبیات حقوقی ما بعدها قانون آئین دادرسی مدنی و قانون آئین دادرسی کیفری نام گرفتند. گروهی که به تهیه این قوانین دست زدند ترکیبی است از متجددین، مشرعیین. در هیئت منبر هم مرحوم مدریس و نصرالله نقوی حضور دارند و هم مشیرالدوله. یک مستشار هم از فرانسه دعوت شده بود برای آنکه از تجربه قوانین مدرن اروپایی استفاده شود. اینها می خواستند راه حلی برای تقسیم قدرت میان این دو اقتدار بیابند و رابطه میان محاکم شرعی و دادگاههای عرفی را روشن کنند. ولی مراجع مذهبی که اهل آئین دادرسی و محاکمه و جلسه علنی و تجدیدنظر و غیره نیستند. حکم حاکم شرع امری قطعی است و قابل فرجام نیست. یا برای مثال در نظام حقوقی جدید، یک دعوی برای ابد قابل طرح نیست و ما اصلی داریم بنام اصل مرور زمان. در حالیکه در مفهوم شرعی حق مشمول مرور زمان نمیشود و نه تنها در این دنیا که در قیامت هم هنوز اعتبار دارد. گروه مورد بحث با مشکلاتی از این دست روبرو بود و می بایست برای هر مورد پاسخ قابل ارائه ای بیابد. اینها البته جرأت نکردند در قوانین مدنی یکی از موارد اسقاط حق را مرور زمان بدانند. اما در قانون اصول محاکمات به این اشاره کردند که مرور زمان حق را از بین نمی برد، اما مانع اقامه دعوی میشود.

زمانی که این قانون در مجلس طرح شد، موضوع مورد بحث مورد اعتراض قرار گرفت مدرس به معالظه پرداخت و گفت که منظور این ماده این است که دادگاههای دادگستری تنها به مدت ۱۰ سال صلاحیت رسیدگی به دعوی را دارند و پس از گذشت این مدت دعوی برای همیشه در صلاحیت محاکم شرع خواهد بود!

یک نمونه دیگر از این راه حل های میانی طرح مسئله تعلق بهره به بدهکاری های عقب مانده است. در این مورد هم با انتقال یک امر ماهیتی (بهره گرفتن) به آئین دادرسی، مسئله بهره تحت عنوان خسارت تأخیر تأدیه طرح میشود و مورد تصویب قرار می گیرد.

بنابراین ما شاهد نوعی تفاهم و سازش متقابل در جریان تدوین قوانین هستیم و ما حضور این دو اقتدار را همه جا می بینیم.

تاریخ تدوین قوانین

تغییر از بالا تحمیل شده است و جامعه با چنین تغییراتی موافق نبوده است. من اطمینان دارم حتی خانم‌های مذهبی هم وقتی قرار باشد میان قانون حمایت خانواده و قوانین شرع انتخاب کنند، حتماً به اولی رای خواهند داد. در نتیجه من تغییرات حقوقی را خواست جامعه مردم نمی‌دانم و این نظام سیاسی است که این وضعیت را بوجود آورده است.

س. پ - روحانیت بنوعی خودش را بازنده انقلاب مشروطیت می‌دانست و از همین‌رو هم اسلامی کردن شئون جامعه از جمله در امر حقوق و دستگاه قضایی را با شتاب در دستور کار خود قرار داده بودند و از همان فردای برقراری جمهوری اسلامی پی عملی کردن آن رفت.

ع. ل - از نظر تاریخی جالب است خاطره‌ای را برایتان بگویم که بروشنی این احساس و تلقی روحانیت را منعکس میکند. در پانزیم ۱۳۵۷ جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر تصمیم به برگزاری یک راهپیمایی گرفت. من در یکی از جلسه‌های هیات اجرایی که در نخستین روزهای ماه آبان برگزار می‌شد پیشنهاد کردم که روز ۱۰ دسامبر روز تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر، به راهپیمایی در مسیر سه راه ضرابخانه (محل جمعیت حقوق بشر) و دادگستری بپردازیم، بدون آنکه به تقارن این روز با تاسوعا توجه کنم. همه اعضای هیئت اجرایی هم با این پیشنهاد موافقت کردند. البته آن روزها مسائل با شتاب عجیبی متحول می‌شدند.

حدود دو هفته پیش از برگزاری راهپیمایی، ما کار تبلیغات را شروع کردیم و در این زمان مرحوم طالقانی که به‌تازگی از زندان آزاد شده بود، با ما تماس گرفت و گفت که برگزاری دو راهپیمایی در روز تاسوعا یکی از طرف شما و دیگری از طرف دسته‌های عزاداری کار درستی نیست و میتوانیم هر دو را در هم ادغام کنیم و بدین ترتیب قرار شد این دو مراسم به یک راهپیمایی تبدیل شود. و بعد هم با توافق آقایان طالقانی و بازرگان یک هیات تدارک مرکب از رفسنجانی و موسوی اردبیلی به نمایندگی روحانیون، حاج مهدی عراقی و عسگر اولادی از طرف بازار، مهندس عزت‌الله سبحانی به نمایندگی گروه‌های سیاسی (نهضت آزادی) و من به نمایندگی جمعیت دفاع از آزادی و حقوق بشر، تعیین شد برای برگزاری مراسم متشکل از آقایان رفسنجانی و موسوی اردبیلی، حاج مهدی عراقی و عسگر اولادی، آقای عزت‌الله سبحانی و خود من. در اعلامیه‌ای هم که مرحوم طالقانی به این مناسبت داد، به این موضوع اشاره کرد و در آنجا نوشته بود روز تاسوعا و داخل پراتر روز حقوق بشر. در جلسه تدارک راهپیمایی، ما مقداری شعار مربوط به مسائل حقوق بشر را پیشنهاد کردیم و آقای رفسنجانی هم چند شعار سیاسی و از جمله شعار اینکه ما خواستار برقراری حکومت اسلامی هستیم، من با این شعار مخالفت کردم و گفتم در روز حقوق بشر نباید شعارهای خاص سیاسی و بویژه خواستهای سیاسی به این صورت طرح شود. در نتیجه میان من و آقای رفسنجانی بحث در گرفت و سرانجام اکثریت جلسه بر آن شد که از طرح شعارهای سیاسی خاص خودداری شود. اما در گرماگرم بحث رفسنجانی که عصبانی هم شده بود خطاب به من گفت که ما نمی‌گذاریم کلاهی که روشن‌فکران در زمان مشروطیت بر سر ما گذاشتند، دوباره سرمان رود، اینبار نوبت ماست. این خاطره بخوبی از تمایل آشکار دست کم بخشی از روحانیت برای بازپس گرفتن آنچه که به زعم آنها در دوره مشروطیت از دست رفته بود حکایت میکند.

در جریان تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی مجلس خبرگان، در عمل طرح پیشنهادی شورای انقلاب را کنار گذاشت و جناح خاصی به رهبری آیت و با پشتیبانی آقای خمینی دست به نوعی کودتا زدند و قانون اساسی را به نحوی که میدانید تنظیم و تصویب کردند، بطوریکه حتی مرحوم طالقانی هم بعنوان اعتراض جلسات را ترک گفتند.

تصویب قانون اساسی به این صورت بسوی قوانین جزایی و برخی دیگر قوانین تأثیر گذاشت و چه بسا اگر قانون اساسی در شکل اولیه آن تصویب می‌شد، قوانین دیگر کمتر دستخوش تغییر می‌شدند.

س. پ - آیا میتوان گفت که ما در برابر قوانین شرعی و فقه فقط الگوی قوانین غربی را ارائه دادیم. یعنی بنوعی قوانینی که امروز در غرب اجرا میشوند، دست کم در بخشهای اساسی و ماهوی خود نوعی خصلت جهان شمول دارند و کشورهای دیگر و بویژه جهان سوم بناگزر باید در بهترین حالت به برداشتی از آنها را بعنوان قوانین غربی و امروزی بسنده کنند؟

ع. ل - بنظر من همه قوانین غرب جهان شمول نیستند. تنها مقررات حقوق بشر جهان شمولند. من معتقد هستم قوانین هر کشور باید ویژگی‌های زمان و مکان را در خود منعکس کنند. به عبارت دیگر قانونگذاری امری است ناسوتی و نه لاهوتی و از مقوله دین و یا اعتقادات تغییر ناپذیر و ابدی بایستی جدا شود. مقررات و اصول دینی جاودانه و ایستا هستند و نمیتوانند بطور واقعی الهام بخش قوانین باشند.

س. پ - در بحث‌های سالهای اخیر در مجامع بین‌المللی برخی کشورها مانند ایران همواره بر این نکته انگشت گذاشته‌اند که قوانین هر کشور تابعی از فرهنگ و هنجارها و ارزشهای محلی و خودویژه است و حتی در مورد مقررات حقوق بشر هم

نباید به جنبه جهان شمول بودن آن اعتقاد داشت. در پاسخ به این طرز استدلال چه می‌گویید؟

ع. ل - مقررات حقوق بشر ناظر به حقوق ذاتی و طبیعی انسان است و نه حقوق وضعی و بدین جهت تنها به یک نژاد یا ملت و یک فرهنگ و مذهب و جنس خاص تعلق ندارد. در وضع قوانین عادی هم درست است که ویژگیهای فرهنگی یک جامعه باید در مد نظر قرارگیرد اما فرهنگ هم مقوله‌ای ایستا نیست و تابع اوضاع و احوال و شرایط زمان و مکان است. برای مثال قانون مدنی ایران که بخش بزرگی از آن از فقه جعفری اقتباس شده در مساله سن بلوغ موضوع را به اجمال برگذار کرد. از اینرو ناچار شدیم که در سال ۱۳۱۰ قانون ازدواج را تصویب کنیم که در آن سن ازدواج برای دختر ۱۵ سال (در موارد استثنایی ۱۳ سال) و برای پسر ۱۸ سال بود. ثبت ازدواج هم اجباری شد و عدم رعایت آن مستلزم مجازات حبس بود هم برای شوهر و هم برای عاقد. این نظم حقوقی نزدیک به ۵۰ سال در جامعه ایران نهاده شده بود. ولی پس از انقلاب هم قانون حمایت خانواده را لغو کردند و هم ساده منسوخ قانون مدنی را به این گونه بازگرداندند که «سن بلوغ در پسر پانزده سال تمام قمری و در دختر نه سال تمام قمری است» (تبصره ۱ ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی العاقدی در ۱۳۶۱، ۱۰۸)

مربوط نیست و از این جنبه تعلق به یک ملیت، فرهنگ و یا مذهب خاصی اعتبار آنرا زیر علامت سؤال نمی‌برد. اما حتی قوانین دیگر هم که تا حدودی به وضعیت فرهنگی و ارزش‌های جامعه خاص توجه میکنند، مسئله همیشه ساده نیست. برای مثال قانون مدنی ایران که از فقه جعفری الهام گرفته است، در مورد سن بلوغ دچار مشکل جدی میشود. این قانون در سال ۱۳۱۱ تصویب شد و قانون ازدواج که چند ماه بعد به تصویب رسید، حداقل سن ازدواج را ۱۵ سال اعلام کرد. یعنی حتی در سال ۱۳۱۱ هم کسی حاضر نبود سن دختر را برای ازدواج بر اساس قوانین شرعی تعیین کند. بعد از انقلاب اینها آمدند و قانون حمایت خانواده را کنار گذاشتند و همین ساده مربوط به سن بلوغ دختر ۸ سال و ۸ ماه را به قانون مدنی اضافه کرده‌اند. در نتیجه برای مثال اگر یک دختر ۸ ساله و ۸ ماه (۹ سال قمری) کسی را بکشد مطابق قوانین جزایی بین‌المللی و کشورهای پیشرفته این بچه مجازات نمیشود برای اینکه مسئولیت جزایی ندارد. مسئولیت جزایی در بیشتر کشورها در سن ۱۳ تا ۱۵ ساله است. اما برابر قانون فعلی ایران این بچه میتواند به اعدام محکوم شود. در چنین شرایطی تکلیف میثاقهای بین‌المللی مربوط به حقوق مدنی و اجتماعی که ایران هم به آنها پیوسته است و در مجلس هم تصویب شده‌اند و حالت قانون پیدا کرده‌اند چیست؟ یعنی ایران از یک طرف در برابر این میثاق‌های بین‌المللی متعهد است و از طرف دیگر بر اجرای اصول فقهی پافشاری میکند.

مسئله بلوغ دختر در اسلام به تلقی و فرهنگ ۱۴۰۰ سال پیش در جامعه‌ای عقب‌مانده و قبیله‌ای مربوط است و شرایط امروز ایران چنین اصولی را نمیتواند بپذیرد. همانطور که بسیاری از این قوانین و از جمله قوانین مربوط به مجازاتهای بدنی در همه موارد اجرا نمیشوند. برای مثال در برابر قانون تعزیرات اینها قوانین حبس یا جریمه نقدی گذاشته‌اند. شما خوب‌بخشانه بنظر می‌شنوید که دست کسی را بخاطر سرقت قطع کنند، و اینها با توجه به بحران اقتصادی به همان جریمه مال یا حبس بسنده میکنند.

من می‌خواهم به سؤال شما برگردم و بگویم نه تنها قانون حقوق بشر جهان شمول است، بلکه قوانین دیگر نمیتوانند به نوعی در برابر واقعیت‌های امروز جهانی و حقوق بین‌المللی بی تفاوت بمانند. همانگونه که جمهوری اسلامی هم بخاطر حفظ اعتبار خودش از اجرای کامل این قوانین خودداری میکند. اما به نظر من باید در تنظیم قوانین داخلی، مسائلی فرهنگی و ویژگیهای هر جامعه در نظر گرفته شود و همزمان ما نباید از کاروان پیشرفت جهانی عقب بمانیم. قوانین باید رو به آینده داشته باشند.

س. پ - در گفتمان روشن‌فکران اسلامی این ابهام درباره سرنوشت قوانین شرعی و فقه همواره وجود دارد. هر چند نزد اولین روشن‌فکران مذهبی مانند سیدجمال‌الدین این مفاهیم تجدیدنظرطلبانه طرح شده بودند، اما نزد بقیه کمتر سراغی از این بحث‌هاست. در مصاحبه اخیر سرش با لوموند او برای نخستین بار قانون حقوق بشر را ارزنده‌ترین دستاورد مدرنیته قلمداد کرده‌است. چه دورنمایی برای دامن زدن به یک بحث زنده و خلاق میان روشن‌فکران مذهبی و سایر روشن‌فکران می‌بینید؟

ع. ل - متأسفانه حقوق بشر در ایران بدنام شده‌است و همواره مترادف امپریالیسم، آمریکا و... معرفی شده‌است و این تلقی منفی حتی در دوران انقلاب در چه هم دیده میشود. به نظر من بحث‌های اخیر نشان میدهد که بخشی از این نیروها یا بسیاری از حقوق سر سازشکاری دارند. پذیرش حقوق بشر در جامعه امر لحظه‌ای نیست و باید بتدریج و در طول زمان فکر و فرهنگ آن جا بیفتند. بنابراین طرح این بحث در ایران و برخورد به قانون حقوق بشر بعنوان حقوق طبیعی انسان‌ها که پیش از ورود او بدینا به‌وی تعلق دارند بسیار مثبت است و اتفاقی نیست که بحث جامعه مدنی در ایران امروز بطور وسیع مطرح است. جامعه مدنی در ورای آزادیهای سیاسی فردی و اجتماعی افراد قابل تحقق نیست.

تهیه و تنظیم از محسن حیدریان

ارزیابی‌ها درباره محمد خاتمی پس از ۵ ماه

پس از ۵ ماه از آغاز کار محمد خاتمی واکنش‌ها نسبت به عملکرد آن در ایران شفاف‌تر شده است. رسانه‌های گروهی طرفدار او با اشاره به مقاومت شدید جناح محافظه کار معتقدند که اقداماتی نظیر افزایش قیمت برخی از کالاها، بگیر و ببندهای ماه رمضان و دستگیری برخی از شخصیت‌های سیاسی از تلاش‌های جناح محافظه کار است که می‌خواهد دولت خاتمی را در افکار عمومی «خراب» کرده و نسبت به آن نومیثی ایجاد کند. اما برخی از ناظرین و مطبوعات داخلی معتقدند که طی ماه‌های اخیر فعالیت گروه‌های وگرنادیش در جامعه افزایش یافته است و فعالیت‌های گروه‌های افراطی مانند انصار حزب الله بطور محسوسی کاهش یافته است. افزایش چشمگیر تعداد نشریات وگرنادیش و گسترش فعالیت آنها و افزایش اعتماد به نفس عمومی در جامعه و در میان وگرنادیشان از دیگر نتایج دگرگونی فضای سیاسی اجتماعی ایران در ماه‌های اخیر عنوان میشود. در همین زمینه وزیر جدید فرهنگ و ارشاد اسلامی مهاجرانی ضمن آنکه کلیه مدیران این وزارتخانه را تغییر داد با دادن اجازه انتشار دهها نشریه و روزنامه، رفع محدودیت برای نمایش چند فیلم، جلوگیری از انتشار کتابی به نام «هویت» که برگرفته از یک برنامه تلویزیونی با همین نام بود که در آن چهره‌های وگرنادیش مورد هتاک و اهانت قرار گرفته‌اند و مواردی از این نوع از جمله اقدامات وزارتخانه ارشاد بوده است.

یکی از مهمترین عرصه‌های مورد بحث سیاست خارجی ایران و بویژه روابط ایران و آمریکا بود که در مطبوعات و رسانه‌های گروهی ایران و آمریکا گسترش کم سابقه‌ای یافت. در این خصوص نشریات محافظه کار جمهوری اسلامی در ایران هرگونه مذاکره با دولت آمریکا را بشدت محکوم کردند. اما روزنامه‌های طرفدار دولت بر ضرورت گفتگو با مردم آمریکا تاکید کردند. روزنامه انگلیسی زبان تهران تایمز که ناشر افکار وزارت خارجه ایران است صریحا از روش خاتمی دفاع کرد و از گفتگو با مقامات آمریکایی و عادی کردن روابط ایران با غرب سخن گفت. اما آیت الله خامنه‌ای در مراسم نماز جمعه اولین هفته ماه رمضان هرگونه نزدیکی و ازسرگیری روابط با آمریکا را به شدت رد کرد و تاکید کرد که هدف تبلیغات غرب درباره گرایش یک جناح از نظام جمهوری اسلامی به غرب و آمریکا نابودی نظام اسلامی است. از سوی دیگر نوشته روزنامه‌های ایران آنتونی کویین هنریش مشهور و ۸۲ ساله آمریکایی برای شرکت در شانزدهمین جشنواره بین‌المللی فیلم فجر به تهران دعوت شده است. وی اولین نماینده فرهنگ و هنر آمریکاست که ۱۸ سال پس از انقلاب رسماً از طرف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به ایران دعوت گردید.

تحلیل نهضت آزادی ایران درباره رویدادهای اخیر کشور

نهضت آزادی ایران در بیانیه‌ای نا آرامی‌ها و تشنجات هفته‌های اخیر کشور را مورد تحلیل قرار داده است. در بیانیه آمده است که: «بهانه این تلاطم ظاهراً سخنان آیت الله منتظری بود. گروه‌های شناخته شده و مورد حمایت برخی نهادها به دفاتر نشریات ایران فردا و پیام دانشجو حمله کردند و افراد را مورد ضرب و شتم قرار دادند. آنان همچنین از برگزاری مراسم سخنرانی شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی هوادار جامعه مدنی و دانشگاه جلوگیری کردند. در تمام این موارد نیروهای انتظامی و امنیتی نه تنها اقدام موثری برای خنثی سازی این تحریکات و خشونت‌ها صورت ندادن، بلکه در بعضی موارد نیز به آن کمک کردند... بسیاری از جنجال‌کنندگان حتی نمیدانستند که آیت الله منتظری چه گفته است که آنها باید شعارهای کوبنده مرگ خواهی سردهند» این بیانیه پس از شرح و تحلیل مواضع برخی از شخصیت‌های درجه اول جمهوری اسلامی نظیر آیت الله امینی، آیت الله یزدی، آیت الله مشکینی، آیت الله طاهری، آقای رفسنجانی و تفاوت‌های جدی میان مواضع آنها تاکید می‌کند که در هر حال توسل به ارباب خشونت و بازداشت و تحت‌الحفظ قراردادن علما و مراجع، جایی در بحث‌های فقهی و کلامی یا

حقوقی و قانونی ندارد. این شیوه محکوم و مردود است و باید به شدت با آن برخورد شود. اصولاً بحث‌های انتقادی و ایراد به مرجعیت یا اعلیت فقهی نیز بی مورد است. در حوزه‌های علمیه، تشخیص و احراز اعلیت و مرجعیت افراد فرایندی طبیعی داشته است. علاوه بر این هر مقلدی میتواند به هر وسیله‌ای که اطمینان مذهبی پیدا کند، فرد معینی را مجتهد اعلم و مرجع خود بداند. هم اکنون بطوریکه گفته میشود، نزدیک به ۷۰ رساله علمیه توسط مراجع و علمای حوزه نوشته شده است. قطعا هر یک از این اشخاص مقلدینی دارند و بر اساس رویه مرسوم در حوزه‌ها کسی حق ندارد که از کار آنها جلوگیری نماید... استفاده از امکانات حکومتی و سایر وسایل برای تحمیل یا تثبیت اعلیت و مرجعیت و فشار بر علما و بزرگان حوزه برای تایید اعلیت فرد معین، خلاف رویه و خلاف مصالح و منافع حوزه و از همه مهمتر مصلحت نظام جمهوری میباشد. اعتقادات مذهبی و ایمان قلبی را که باید از درون انسان نشأت بگیرد با اعمال زور نمیتوان تحمیل کرد... در اینگونه مسایل تا آنجا که موضوع به قانون اساسی مربوط میشود صرفنظر از اعتقاد یا عدم اعتقاد به اصول مصوب، باید همگان خودرا ملتزم به قانون بدانند و از این باب هیچ فرقی میان اشخاص به دلیل مقام و منصب وجود ندارد. هیچ کس بالاتر از قانون نیست و در آنجا که مساله فقهی و کلامی است، باید آنرا طبق رویه ریشه دار حوزه بحث و بررسی کرد، نه با زور و خشونت و تهدید.» نهضت آزادی درباره واقعات پشت پرده که علت اصلی این قانون شکنی‌ها هستند مینویسد: «گروه یا جناحی که در انتخابات دوم خرداد ناکام ماند بجای قبول واقعیت، بنای ناسازگاری گذاشتند. در همان هفته اول یکی از چهره‌های برجسته این خط در تلویزیون آرای مردم را تخطئه کرد و مدعی شد که اگر در زمان حکومت علی (ع) و معاویه رای گیری می‌شد، معاویه آرای بیشتری بدست می‌آورد.»!! در حالی که ۱۹ سال از انقلاب گذشته است و مردم دهها بار در انتخابات سراسری شرکت کرده‌اند. روحانی دیگری متعلق به جناح راست در خطبه نماز جمعه مدعی شد که انتخابات کالای وارداتی از غرب و ضداسلام است و در اسلام انتخابات وجود ندارد. روحانی برجسته دیگری به کلی منکر رای گیری، انتخابات، اصالت رای اکثریت، آزادی و جامعه مدنی در اسلام گشته، تمام این مفاهیم را به باد انتقاد و حتی تسخر گرفت. جمعیت متولفه اسلامی در ارگان رسمی خود - نشریه «شیا» - در مقاله‌ای تحت عنوان پاسخ به سوالات پیرامون ولایت فقیه صراحتاً می‌نویسد: «مقام رهبری میتواند، اگر صلاح بداند، رئیس جمهور را هم نظیر رئیس قوه قضائیه منصوب نماید. این سخنان که بتدریج در نشریات وابسته به خط راست افراطی و تمامیت خواه هر روز بیشتر منتشر میشود، آنهم درست بعد از انتخابات اخیر و مشارکت وسیع مردم و آرای سنگینی که به رئیس جمهور محترم داده شد، موجی از نگرانی و تشویش در افکار عمومی بوجود آورده است.»

نهضت آزادی ایران به مناسبت‌های بازداشت دکتر یزدی دبیر کل این نهضت و نیز پیروزی شکوهمند قهرمانان فوتبال ایران و همچنین در نامه سرگشاده به شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت بیانیه‌های دیگری منتشر ساخته است. در نامه سرگشاده به دفتر تحکیم وحدت نهضت آزادی یاد آور شده است که: «همه کسانی که به آزادی اندیشه و بیان و قانونمندی جامعه اعتقاد دارند تنها در یک فضای باز و با تسامح و تساهل و سازگاری است که میتوانند اختلافات دیدگاه‌های خودرا مطرح نموده و در نهایت در کنار یکدیگر و بطور هماهنگ از منافع و مصالح ملی کشور دفاع نمایند... رادیکالیسم جنبش دانشجویی به معنای باقی ماندن در گذشته و خودرا اسیر پیشرفتهای واقعی یا غیرواقعی کردن نیست. باید شجاعانه گام برداشت و از برنامه رئیس جمهور - و نه الزاماً شخص ایشان - دفاع کرد. همخود به آن برنامه‌ها عمل نمود و هم اجرای آنرا از دولت خواست.»

در بیانیه نهضت آزادی بمناسبت پیروزی فوتبال آمده است: نکته دیگر در این پیروزی تجلی وحدت و تعلق عمیق یک ملت به منافع ملی و احساس اشتراک در سرنوشت جمعی توده مردم بخصوص نسل جوان به رغم دلدردگی‌ها و نومیثی‌هایی که بدلیل شرایط سخت سیاسی و اقتصادی پیدا کرده‌اند، پس از شنیدن خبر پیروزی تیم فوتبال مینشان در تمامی شهرهای بزرگ و کوچک به خیابانها ریخته و تا پاسی از شب به جشن و شادی و پایکدبی پرداختند. مسئولانی که بعضاً تمایلات ملی را با عنوان «ملی‌گرایی» تحقیر میکنند و خودرا مافوق ملت می‌دانند باید از این احساس نیرومند و استعداد بالقوه که جلوه‌ای از آن در انتخابات دوم خرداد نیز شاهد بودیم، استفاده نموده به آن احترام بگذارند و در مناسبات خود با مردم و در مصاف با مشکلات عظیم داخلی و خارجی به حساب آورند و نیروی لایزال ملت را باور کنند.»

بين المللی حقوق بشر عضویت دارند در شهر داکار برگزار شد. بنا به اطلاعیه جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران در جریان انتخابات هیات رییسه جدید فدراسیون بین المللی حقوق بشر آقای عبدالکریم لاهیجی، رئیس جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران با اکثریت قریب به اتفاق آرا (۱۰۰ رأی از مجموع ۱۰۴ رأی) بعنوان نایب رئیس فدراسیون بین المللی حقوق بشر انتخاب شد. جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران افتخار دارد که مبارزه پانزده ساله اش برای تامین و تثبیت حقوق بشر در ایران، هرچند که به اجبار در خارج از خاک ایران جریان داشته، این چنین مورد عنایت و حمایت مبارزان حقوق بشر در پنج قاره جهان قرار گرفته است. در پایان بیانیه اظهار امیدواری شده است که مبارزه این جامعه هرچه زودتر در ایران تداوم یابد. از سوی دیگر جامعه با انتشار اطلاعیه ای تهدید و ارباب بر ضد آیت الله منتظری را محکوم کرد و خواهان تدابیر فوری برای تامین آزادی و امنیت و حقوق و حفظ حرمت و حیثیت وی گردید. اطلاعیه بویژه از شخص رییس جمهور که به حکم ماده ۱۱۳ قانون اساسی مسئولیت اجرای این قانون و تامین حقوق و آزادیهای مردم را به عهده دارد، درخواست اقدام نموده است.

بررسی انتقادی سیاست تحریم در کنگره سازمان راه کارگر
تحلیل انتخابات ریاست جمهوری اسلامی مهمترین موضوع سومین کنگره سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) بوده است. در قطعنامه مصوب کنگره این سازمان تحت عنوان آزادی و سوسیالیسم به سنگریندی توده ای نیاز دارد، مواضع این سازمان در رابطه با تحریم انتخابات مورد بررسی قرار گرفته است. کنگره این نظریه را نادرست اعلام کرده است که این انتخابات یک بازی میان مسئولین جمهوری اسلامی است. به نظر این سازمان انتخابات آغاز دوران جدیدی در ایران است که دارای شباهتهای انکارناپذیری با انقلاب بهمن است. در بیانیه آمده است که: «اعتراض مردم به ولایت فقیه هرچند با شفافیت بی سابقه ای صورت گرفت ولی در هر حال با سد کردن جناحی از طرفداران ولایت فقیه در مقابل ولی فقیه و اکثریت قاطع روحانیت صورت گرفت و با خود آفتنگی ها و سردرگمی هایی خواهد داشت. در بیانیه بر ضرورت شکل گیری جنبش مستقل توده ای تأکید گردیده است. دذر رابطه با سیاست تحریم انتخابات ۳ نظریه در این کنگره پیش کشیده شده است. بنا به نظر اول: «در هفته آخر پیش از انتخابات که برانگیختگی وسیع مردم، لااقل علیه جناح مسلط و ولی فقیه آشکار شده بود... که اعتراض آنها به صورت حمایت از خاتمی صورت خواهد گرفت، میبایست برای جهت دادن به اعتراض مردم، تحریم انتخابات را ملغی کرده و اعلام مینمودیم که خاتمی جزئی از رژیم است و به هیچ وجه مورد حمایت ما نیست و نباید به او هیچ توهمی داشت ولی لازم است برای مقابله با ناطق نوری و اعتراض به ولی فقیه و اکثریت قاطع روحانیت حاکم و از این طریق به ولایت فقیه که رکن نظام است، به خاصی رای بدهیم.» این نظر ۴۳ در صد آرا شرکت کنندگان کنگره را بدست آورد.

نظر دوم: «از آنجا که مضمون اصلی آن یک اعتراض توده ای علیه نظام ولایت فقیه بود... ما باید در هفته آخر به انتخابات مانده از حرکت اعتراضی مردم، که در قالب پاسخ «نه» به جناح حاکم صورت می گرفت پشتیبانی کرده و در همان حال علیه توهم به جناح دیگر، هشدار میدادیم و تلاش میکردیم که دامنه اعتراض را از سطح جناح ها فراتر ببریم. شعار ما نباید چنین می بود: به ناطق نوری «نه» بگویید و به جناح دیگر توهم نداشته باشید.» این نظر ۱۸ در صد موافق داشت.

نظر سوم: «حتی در صورتیکه متوجه می شدیم مردم قصد شرکت در انتخابات و رای دادن به خاتمی را دارند، نمی بایست سیاست تحریم انتخابات را تغییر می دادیم. اینکه سیاست تحریم را کماکان حفظ کردیم کار درستی بودگ» این نظر با ۵۵ در صد آرا موافق و ۴۵ در صد مخالف تأیید شد.

نامه سرگشاده سازمان اکثریت به آقای خامنه ای
شورای مرکزی سازمان فداییان خلق ایران (اکثریت) در یک نامه سرگشاده خطاب به آقای خامنه ای یادآور شده است که: «در طول تاریخ شیعه نمونه ای وجود ندارد که ضرب و زور، با تظاهرات و چشاق کشی، با دسیسه دستگاه امنیت و وسایل آن یعنی با زندان، شکنجه و اعدام، کسی موفق شده باشد به مقام رهبری مذهبی تکیه زند و در راس آن دستگاه دین قرار گیرد... دو سال پیش وقتی بر شما ایراد کردند که برای مرجعیت شیعه هنوز سواد کافی ندارید و اگر طالب آن هستید باید دورانی دیگر را طلبگی کنید. شما حفظ قدرت سیاسی را بر کسب مرجعیت ارجح شمردید و چنین استدلال کردید که رسیدگی به امور مملکت به شما فرصت نمی دهد که به امور دینیته بپردازید. شما به اجبار گفتید دست از مرجعیت کشیده اید. اما در عمل به سرکوب منتقدان مرجعیت

اپوزیسیون خارج از کشور یا «نه - گویان» حرفه ای

سرمقاله شماره سی و دوم نشریه پویش به قلم علی سپهر به تحلیل رویدادهای پس از دوم خرداد در حکومت، اپوزیسیون و جامعه پرواخته است. در بخشی از این مطلب آمده است: «بزرگترین درس «رویداد دوم خرداد» به اپوزیسیون مصنوعی خارج کشور زیر سوال بردن علت وجودی آن بود. مردم ایران برخلاف تامل قلبی اغلب جریانهای ریز و درشت در خارج که طی سالهای اقامت خود در خارج به «نه - گویان» حرفه ای تبدیل شده اند، با تحلیل واقعی از شرایط و ارزیابی بازیگران موجود در صحنه سیاسی ایران وارد عرصه شدند و رای خود را به نامزدی دادند که بازگوکننده خواست واقعی آنها بود. بزرگترین دلیل درمورد بی توجهی مردم ایران به اپوزیسیون خارج کشور همین بس که اساساً آنها توجهی به شعار تحریم نکردند. بر جریانها و فرقه های «برانداز» خرجی نیست که واقعیت ها را نبینند، آنها تصمیم خود را از مدتها پیش گرفته اند و هرگونه تغییری دریاورهای خود را بمنزله مرگ و نابودی خود می پندارند. اما جای بسی تعجب است که محافل و جریانهای مدعی دمکراسی نیز باوجود مشاهده بی اهمیتی تحقیرآمیز مردم به فراخوانهای آنها، همچنان شیفتگی خود را به شورش و قهر را حفظ کرده اند و خود را به طناب انقلاب قهرآمیز گرفتار نگاه می دارند و تاسفبارتر اینکه برخی از همین عناصر و چهره ها، خوشنام و دمکرات منکر هرگونه تحول واقعی در جامعه و حاکمیت شدند و بطور شگفت انگیزی جریان خاتمی را «سگ زردی که برادر شغال» است دانستند. آیا این به آن علت نیست که این محافل با گذشته سیاسی خود و باورهای عقب مانده ای که هرگونه تحول سیاسی و اجتماعی را از مجرای سرنگونی نظام حاکم می بینند، تصفیه حساب نهایی نکرده اند و همچنان تحت تاثیر ارزش ها و رفتار انقلابی هستند... بدون تصفیه حساب با چنین منش و روشهایی نه تنها از آن باورها آزاد نخواهند شد، بلکه هیچگاه قادر به درک مکانیسم حرکت و رفتار طبیعی مردم که منطبق بر الگوی تحولات تدریجی و آرام است، نخواهند بود... دوم مشکل بزرگ اپوزیسیون خارج از کشور فقدان مشروعیت اجتماعی آن است. اپوزیسیون خارج از کشور برخلاف ادعاهای خود فریبانه اش، اساساً پایگاه واقعی در میان مردم ایران ندارد و مجموعه ای از محافل روشنفکری و شبه روشنفکری که طی ۲۰ سال اخیر یک به یک از متن جامعه ایران به بیردن پرتاب شده اند و عملاً هرگونه ارتباطی میان آنها با گروهها و طبقات اجتماعی در ایران قطع شده است. البته بسیاری از این محافل حتی پیش از مهاجرت هم ارتباط چندانی با جامعه، یعنی گروهها و طبقات اجتماعی نداشتند. تجربه ۲۰ سال گذشته در کنار تجربه «اپوزیسیون» سایر ملل که به همین سرنوشت دچار شدند، بروشنی نشان میدهد که در مهاجرت امکان شکل گیری فعالیت زنده و پویا برای هیچ «اپوزیسیون طبیعی» وجود نداشته است و آنها به «اپوزیسیون مصنوعی» تغییر ماهیت میدهند... در زمینه بازگشت محافل سیاسی مسالمت آمیز به داخل تا کنون دو راه حل اساسی مطرح شده است: راه نخست اینک که از همان ابتدا به متابیه یک جریان سیاسی با طرح خواستها و برنامه سیاسی خود در صحنه مستقل در حیات سیاسی ایران وارد شوند. این اندیشه گرچه به لحاظ اصولی قابل پذیرش است، اما با توجه به شرایط موجود سیاسی در ایران در کوتاه مدت عملی نیست. راه حل دوم که «اراده معطوف به قدرت» ندارد، در این مرحله برای نقش مستقل محافل خارج کشوری در فضای سیاسی کشور بهای کمتری قابل است. نگارنده که به این طیف تعلق دارد در حمایت از این نظر به سه دلیل عمده اشاره دارد. نخست آنکه اپوزیسیون مسالمت جوی خارج از کشور با خود داری از اعلام حمایت از مواضع و اقدامات سازنده دولت خاتمی و اپوزیسیون قانونی داخل کشور عملاً حساسیتهای جریان محافظه کار را نسبت به حضور خود در جامعه کاهش دهد. دوم آنکه بجای نظر دوختن به موقعیت خود در قدرت سیاسی شایسته تر است که بر ضرورت شکل گیری نهادهای صنفی و سیاسی در جامعه ایران تأکید کند و توانایی های خود را در اختیار جبهه ربه گسترش تلاشگران جامعه مدنی گذارد. سوم اینکه یکبار برای همیشه باید کار از پایین در جامعه را یاد بگیرد و سعی کند در متن جامعه و با مردم حرکت کند و نه آنکه باز در گروههای بسته روشنفکری به کار تعیین استراتژی و تاکتیک بپردازد. البته از بد حادثه بخش بزرگی از افراد تشکیل دهنده اپوزیسیون خارج از کشور را عناصر میان سال و سالخورده تشکیل می دهند که پس از بازگشت به ایران باید در فکر بازنشستگی باشند و نظارگر تلاش نسل جوان داخل کشور برای پایه، ریزی ایرانی دمکراتیک باشند.»

موقعیت جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران

سی و یکمین کنگره فدراسیون بین المللی حقوق بشر با شرکت بیش از یکصد سازمان ملی دفاع از حقوق بشر از پنج قاره جهان که در فدراسیون

همایون در مقاله‌ای در شماره ۲۳ نشریه راه آینده درباره این کنفرانس می‌نویسد: «دمکراتیک کردن روابط درونی سازمان و مبارزه با بازمانده‌ها و ته‌نشت‌های روحیات و کارکردهای گذشته، سراسر تاریخچه سازمان مشروطه‌خواهان را فراگرفته است. ما هنوز نتوانسته‌ایم مشروطه‌خواهان را کاملا متقاعد سازیم که در یک سازمان همه برابرند و جایی برای موقعت‌مندان و فراتر از قانون (اساسنامه) نیست. هنوز در میان ما افراد فراوانی را میتوان دید که بنوعی رده‌بندی غیررسمی در سازمان قابل هستند.» و ادامه میدهد که مبارزه ما برای آن نیست که یک دیکتاتوری را - هر چند بهتر - جانشین دیکتاتوری آخوندی سازیم. تنها با راسخ شدن یک فرهنگ سیاسی امروزی در اندیشه و رفتار ماست که میتوان به آینده ایران امیدوار بود. تأکید بر احترام به قانون و آموزش سیاسی تماس بیشتر با اندیشه‌ها و گرایشهای دیگر همه کوششهایی از این تعهد به پرورش یک فرهنگ سیاسی نوین است.

اطلاعیه اعضای شورای نهضت مقاومت ملی

بنا به این اطلاعیه شرکت آقای مهدی خرازی با عنوان نماینده نهضت مقاومت ملی در «کنفرانس ملی» از طرف این سازمان نبوده و هیچگونه ماموریت یا مشوریتی که به وی وظیفه و یا اجازه نمایندگی آنرا در مجمع فوق‌الذکر و یا هر مرجع دیگر بدهد دارا نبوده است. امضا کنندگان اطلاعیه تأکید کرده‌اند که نهضت مقاومت ملی با جمع نامبرده یعنی «کنفرانس ملی» دارای هیچ نوع مناسبت و رابطه‌ای نبوده است.

در یک اطلاعیه جداگانه دیگر اعلام شده است که آقای حسن مسالی تحت عنوان برگزارکننده «کنفرانس ملی» در تبانی با سرویس‌های خارجی و برخی از اعضا خاندان پهلوی به یک رشته فعالیت‌های ضدملی و ضد نهضت مقاومت ملی ایران دست‌یازیده است. این فعالیتها و تماس‌های «سیاسی» نامبرده بهیچوجه با اطلاع قبلی این سازمان نبوده است و اعلام کرده‌اند که هیچگونه ارتباط سیاسی و شخصی با وی ندارند.

اعلامیه مشترک

در اعتراض به دستگیری ابراهیم یزدی و تضییقات اخیر

بنا به اطلاعیه روابط عمومی نهضت آزادی، آقای دکتر ابراهیم یزدی دبیر کل نهضت روز یکشنبه ۲۳ آذرماه برای بازپرسی به دادستانی انقلاب احضار شده و عصر همان روز بدون آنکه مورد اتهام و مجوز بازداشت از سوی دستگاه قضایی اعلام گردد به زندان اوین منتقل شده است.

بازداشت دکتر ابراهیم یزدی دنباله حرکتی است که می‌کوشد با خشونت و ارباب از آزادی بیان و گفتگوی نظری و سیاسی آشکار در میان گرایشهای سیاسی جامعه جلوگیری نماید. در چند ماه گذشته حمله به دفتر ایران فردا و دفتر روزنامه سلام در اصفهان، ضرب و شتم برخی از رهبران جنبشهای دانشجویی ممانعت از سخنرانی عبدالکریم شورش، ابراهیم یزدی و حبیب‌الله پیمان و بالاخره اعمال خشونت و تهدید در برابر اظهارات آیت‌الله منتظری و آذری‌قمی... همه، تلاشهایی از سوی ارتجاعی‌ترین جناح حاکمیت برای برآفتن جو سیاسی و ایجاد ترس و یاس در میان مردم است، به این امید که نه تنها حرکت بسوی حکومت قانون را مانع شوند بلکه با آفتاب و بی‌نظمی زمینه‌های قبضه همه ارگانهای قدرت را فراهم آورند.

امضا کنندگان این اعلامیه تهاجمات، دستگیریها و تضییقات اخیر را مقدمه تهاجم گسترده‌تری به آزادخواهان و مدافعین حکومت قانونی و به مردم میدانند و همه نیروها و مردم بیدار ایران را به اعتراض، مقاومت و مبارزه در برابر این تهاجمات فرامی‌خوانند.

اگر دولت آقای خاتمی و شخص رئیس‌جمهور در برابر این اقدامات خشونت‌بار و سرکوبگرانه سکوت کنند و مهاجمین در پیشبرد سیاست ارباب و سرکوب‌نویسی کسانی که جز آنان می‌اندیشند پیروز گردند، آماج بعدی این حملات دولت و سیاستهای تسامح‌جویانه‌اش خواهد بود. مردم ایران از آقای خاتمی انتظار دارند که موانع اجرای برنامه‌های انتخاباتی‌اش را آشکارا با مردم درمیان گذارد و از اقتدار دولت برای جلوگیری از اشاعه خشونت و بی‌قانونی استفاده کند.

ما امضاکنندگان این اعلامیه خواستار آزادی سریع آقای ابراهیم یزدی و رفع تضییقات علیه آیت‌الله منتظری و همه کسانی هستیم که بخاطر ابراز عقیده تحت آزار و پیگرد گروههای فشار و دستگاه قضایی جمهوری اسلامی قرار گرفته‌اند.

سازمان جمهوریخواهان ملی ایران
سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
حزب دمکراتیک مردم ایران
بیست و پنجم آذر ماه ۱۳۷۶

و ولایت‌تان، اعم از مراجع یا روشنفکران و دانشجویان پرداختید... ما با صدای بلند اعلام میکنیم: ولایت شما بر ضد جمهوری مردم و عین ولایت ساواک است.» شورای مرکزی سازمان اکثریت در ادامه نامه سرگشاده خود به آقای خامنه‌ای تأکید کرده است که سه راه بیشتر در مقابل وی باقی نمانده است: «یا باید به حوزه مشرف شوید و تلمذ کنید، اگر رهبری دین را می‌خواهید. یا در انتخابات شما نیز خود را به رای مردم بگذارید، اگر رهبری دولت را می‌خواهید و یا باید بگریید و ببینید و خون بریزید، اگر ادامه همین وضع را می‌خواهید.» در نامه یادآوری شده است که: «اگر طالب رهبری کشور هستید این کار نه با سرکوب مردم، که با رای آزادانه آنان و تکیه بر جمهوری مردم میسر است. اما شما هر دو را می‌خواهید آن هم نه با رضایت که با سرکوب و شکنجه و شلاق، قطعاً بدانید گذشته است آن زمان و آن دنیایی که در آن ممکن بود که این حد استبداد تحمل شود. در ایران امروزی حکومت بر کشور بدون اخذ رای و رضایت مردم نامیسر است. آقای خامنه‌ای هوش زیادی لازم نیست تا که دریابیم تناسب قوا نه تنها در سطح جامعه، بلکه حتی در قلب جمهوری اسلامی نیز به زیان شما و به زیان ولایت شما در حال تغییر است. هم از اینروست که ما فدائیان خلق بقین داریم که مردم ایران فردا را - نه فرداهای دوردست را - در فضایی نه این چنین استبداد زده تنفس خواهند کرد... و آخرین سخن ما با شما تکرار این است که شما را هنوز فرصت هست که باقی ایام عمر را در همین مرز و بوم برای تحقق ایده آل‌های شریعت خود هزینه کنید. شما هنوز میتوانید با این مردم از در صلح در آید اگر که بخواهید... آرزوی ما این است که فرجام شما نه زیاله‌دان تاریخ که به کف آوردن بخشایش ایرانیان باشد. واپسین فرصت را از کف ننهید.»

اطلاعیه‌های دفتر سیاسی حزب دمکرات کردستان ایران

دفتر سیاسی حزب دمکرات کردستان ایران با انتشار اطلاعیه‌های مطبوعاتی از کشته شدن ۵ تن از فعالین این حزب خبر داد. ۴ تن از آنان در نزدیکی شهرک دوکان و یک تن در استان اربیل کردستان عراق مورد حمله قرار گرفتند. در این بیانیه‌ها خطاب به سازمانها و محافل بین‌المللی حقوق بشر درخواست شده است که علیه این جنایات با اعتراض برخیزند و از هر طریق ممکن نقطه پایانی بر این آدم‌کشی‌ها بگذارند. در عین حال از اتحادیه میهنی کردستان (عراق) بعنوان حزب حاکم در منطقه خواسته شده است که پیرامون حادثه ترور ۴ تن از مبارزین دمکرات به مردم کردستان توضیح دهد. زیرا عاملین حنایت در کسوت پیشمرگان این حزب تن‌بدین جنایت‌ننگین زده‌اند. حزب دمکرات کردستان در یک نامه سرگشاده بطور جداگانه خطاب به شورای امنیت سازمان ملل متحد، جامعه کشورهای عربی و سازمان کنفرانس اسلامی یادآور شده است: «که از سال ۱۹۹۰ تا کنون تروریستهای اعزامی جمهوری اسلامی در مجموع ۱۱۸ تن از فعالین این حزب را تنها در کردستان عراق از طریق حملات تروریستی به شهادت رسانده‌اند.»

کنفرانس اروپایی سازمان مشروطه‌خواهان ایران

به گزارش نشریه راه آینده ارگان سازمان مشروطه‌خواهان ایران دومین کنفرانس اروپایی این سازمان با شرکت بیش از ۱۸۰ نفر در ماه اکتبر در شهر برمن آلمان برگزار شد. در قطعنامه پایانی این کنفرانس برپرهیز از ۳ انحراف انگشت‌گذاشته شده است: ۱ - کوچک شمردن مبارزات دهه گذشته مخالفان رژیم از راست و چپ و بی نتیجه دانستن تلاشهای سازمانهای سیاسی برای بسیج افکار عمومی ایرانیان و جهانیان و نوسازی فرهنگ سیاسی ایران. ۲ - زندانی شدن در گذشته و تلاش بیهوده برای تکرار گذشته و کشتن آنها به اکنون و آینده، ایران کشور دیگری شده است و ایرانیان مردم دیگری هستند و زمانه کمتر شباهتی به دنیای آشنای نسلی دارد که به سرعت رویه پایان است و جای خود را دارد به نسل دیگری میدهد. این نسل تازه نیازهای دیگری دارد و متعلق به جهان تازه‌ای است که ما همه باید آماده روبروشدن با آن را داشته باشیم و خود را برای آن بسازیم. آنچه را که از گذشته یا به کار امروز و آینده نمی‌خورد، باید به گذشته سپرد. نباید گذاشت که گذشته مانع اصلاح و پیشرفت ما و ملت ما شود. ۳ - اشتباه گرفتن مبارزه‌رهایی و بازسازی ایران با مبارزه برای رسیدن به مقامات بالای حکومتی و سیاسی. با آنکه سیاست از قدرت جدا نیست و مبارزه سیاسی، معمولاً رسیدن به قدرت سیاسی را دنبال میکند، ما با قدرت سیاسی فاصله دراز داریم و در این فاصله باید کمک کنیم و فرهنگ سیاسی نوین ایران را نیز بسازیم. نتیجه حسابگریها و ملاحظات تکنگنظرانه سیاسی تاکنون جز این نبوده است که برای از دست ندادن فرصت‌های کوچک، فرصتهای بسیار بزرگتری را از دست داده‌ایم. امروز در هزاران کیلومتری ایران، زمان رقابت بر سر قدرت نیست. در پایان قطعنامه آمده است که: «مبارزه نیروهای دگرگونی و ارتجاع در ایران از تابستان امسال در سطح‌های بالاتر و گسترده‌تری جریان یافته است. ما در این مبارزه نه تماشاگر هستیم نه داور مسابقه و نه پشتیبان هیچ طرفی. ولی از هر گشایش در فضای سیاسی بمنظیر تشدید مبارزه داخلی و هر بهبود در شرایط زندگی مردم ایران به زیان غارتگری اموال و منابع عمومی استقبال می‌کنیم.» از سوی دیگر داریوش

پیروزی تیم ملی فوتبال ایران در مسابقات مقدماتی جام جهانی

د. پژمان

فروتنا نه و واقع بینانه - بدون اینکه بخواهیم از ارزش آن بکاهیم - گفت که تیم ایران هنوز تا ارائه یک فوتبال جمعی و روان مدرن فاصله زیادی دارد. تیم ایران در فرانسه با تیمهای پر قدرتی چون آلمان و یوگسلاوی و نیز ایالات متحده آمریکا هم گروه است. آزمون دشواری پیش رو دارد. از این تیم نباید انتظار معجزه دیگری داشت. تا برگزاری مسابقات نهایی، چند ماهی بیشتر فرصت باقی نیست. در این زمان کوتاه نمیتوان فوتبال ایران را دگرگون ساخت. اما اگر لا اقل آن بخش از مسئولین واقع بین از مسابقات مقدماتی درسهای لازم را گرفته باشند، شاید بتوان با کمک یک مربی کار آزموده و معتبر، با تشویقهای مادی و معنوی بازیکنان و سازماندهی دلسوزانه، زمینه‌ای فراهم کرد که فوتبالستهای ایران بتوانند با روحیه خوب در این مسابقات شرکت کنند و صرفنظر از نتیجه، لا اقل بازیهای خوبی ارائه دهند. آیا این امر میسر خواهد شد یا در فرانسه هم فقط «دعای خیر» مردم همراه بازیکنان ایران خواهد بود؟

به تعطیل کشانیده شدند، تیم‌های پر طرفدار منحل گشتند، مسابقات سراسری با بی نظمی و وقفه‌های طولانی همراه بودند، مسابقات پر تماشاگر مانند بازیهای فوتبال میان دو تیم پر آوازه «پیروزی» و «استقلال» به دلیل ترس رژیم از حضور گسترده تماشاگران و امکان بروز ناراضیاتی‌ها به تعویق افتادند یا در ورزشگاههای خالی از تماشاگر برگزار شدند. سازمان‌های ورزشی به عرصه تاخت و تاز و رقابتها و چشم و هم چشمی‌های باندهای مافیایی درون حاکمیت تبدیل گشتند و غیره. با توجه به این واقعیات تلخ و با عنایت به اینکه فوتبال مدرن و امروزی به واقعیتی تبدیل شده است که سازماندهی بنیادین، کادرهای آموزش یافته و حرفه‌ای و مسئولین دلسوز، مسابقات منظم و سراسری و سرمایه‌گذاریهای گسترده می‌طلبد، به واقع هم این رویداد موفقیت آمیز در ورزش ایران یک شگفتی بزرگ به حساب می‌آید.

طنز ماجرا در آنست که مسئولین مربوطه، با ندانم کاریهای خود، تکیه بر «ارزشهای مکتبی»، به جای توانایی‌های تخصصی، امر پیروزی را برای فوتبالستهای ایران آسان‌تر نساخته‌اند. آنان تا آخرین لحظات بر حمایت از مربی بی کفایت ولی حزب الهی تیم ملی پای فشرده‌اند. به عوض مدیریت صحیح و سازماندهی درست از مردم می‌خواستند که برای پیروزی دعا کنند. در دور اول که تیم ایران، با چند نتیجه خوب در صدر گروه خود قرار داشت، به عوض تشویق مادی و معنوی بازیکنان و تقویت روحیه، آنان را به «زیارت اماکن متبرکه» میبردند، شادی مردم را در لحظات پیروزی «انحراف از ارزشهای اسلامی» می‌نامیدند و در پایان هم با رندی شریک موفقیت شدند و این موفقیت دشوار به دست آمده را «پیروزی اسلام بر کفر جهانی» نامیدند!

مهمترین جنبه این پیروزی تبدیل آن به جنبش عمومی مردم ایران بود. آنان پس از رویداد بزرگ دوم خرداد، در هشتم آذر ماه پیروزی جوانان خود در میدان فوتبال را به نمایش عظیم مردان و به ویژه زنان ایران مبدل ساختند. موقعیتی دست داد تا مردم ایران بار دیگر به صحنه آمدند تا موجودیت و هویت مستقل و جدا از قدرت و حاکمیت را عرضه کنند. فریاد ایران ایران بیانگر این هویت و مرزبندی با قشربین حاکم بود. این وجدان عمومی و ملی ایرانیان بود که باز به خروش آمد و جهانیان را به تحسین واداشت.

این پیروزی همانطور که گفتیم در سایه روحیه جنگندگی و فداکاری بازیکنان ایران و حسابهای فردی بازیکنان ایران میسر شد و باید

تیم ملی فوتبال ایران با پیروزی در مرحله مقدماتی مسابقات فوتبال گروه آسیا، بعنوان چهارمین تیم این قاره جواز ورود به مسابقات نهایی جام جهانی ۱۹۹۸ در فرانسه را بدست آورد. ایران در آخرین بازی سرنوشت‌ساز به شکل رفت و برگشت با تیم ملی فوتبال استرالیا روبرو شد. علیرغم دو نتیجه مساوی یک بر یک و دو بر دو، به لطف گل‌های زده بیشتر در خانه حریف، بعنوان آخرین تیم برگزیده جهان راهی فرانسه خواهد شد. نزدیک به بیست سال از اولین و آخرین بازی که تیم ملی فوتبال کشورمان در مسابقات نهایی جام جهانی فوتبال شرکت داشت، می‌گذرد. ایران در سال ۱۹۷۸، چند ماه پیش از انقلاب، در مسابقات جهانی در آرژانتین شرکت داشت و حاصل دیدارهایش در آن زمان دو باخت در مقابل هلند و پرو و یک نتیجه مساوی با اسکاتلند بود. در آن سالها تیم ملی فوتبال ایران از تیمهای پر قدرت قاره آسیا محسوب می‌شد.

پس از انقلاب بهمن ۵۷ بی‌توجهی مسئولان جدید مملکتی در رسیدگی به امر ورزش که مستلزم کار بنیادی از مدارس و محلات، برنامه‌ریزی و مدیریت دقیق، سرمایه‌گذاری و برگزاری مسابقات منظم است، ورزش بطور اعم در ایران در کام بحران عمیقی فرو رفت. نه تنها در عرصه فوتبال بلکه در عرصه‌هایی مانند کشتی و وزنه برداری هم که زمانی ایران در آنها در میادین بین‌المللی حرفی برای گفتن داشت، ورزش ایران افت بی سابقه‌ای کرد. گذشت یک نسل لازم بود تا با بروز برخی استعدادها فردی و درخشش ورزشکاران استثنایی، ایران بتواند در بعضی میادین ورزشی به موفقیت‌هایی دست یابد. تعداد معدودی از کشتی‌گیران آزاد و فرنگی ایران در سالهای اخیر موفق شدند در مسابقات جهانی برای میهن خود افتخار آفرین باشند.

پیروزی تیم ملی فوتبال ایران در مسابقات مقدماتی جام جهانی، با توجه به واقعیات سیاست ورزشی جمهوری اسلامی، اگر به یک معجزه شبیه نباشد لا اقل رویدادی شگفت آفرین است. موفقیت فوتبالست‌های ایرانی، بیش از هر چیز، نتیجه استعدادها فردی و مهارت‌های تکنیکی گروهی از بازیکنان نسلی از فوتبالستهای کشور ماست که اینک تصادفا در تیمی کنار هم قرار گرفته‌اند.

طی نزدیک به دو دهه حیات جمهوری اسلامی، ورزش فوتبال مانند سایر رشته‌های ورزشی، مورد بی‌توجهی کامل مسئولین امور بود. دهها ورزشکار به دلیل پیگرد و اختناق مجبور به جلای وطن شدند، باشگاههای ورزشی



درگذشت محمدقاسی

بدینوسیله درگذشت ماتم زای محمد قاسی، مترجم توانا و شخصیت برجسته فرهنگساز ایران را به هموطنان عزیز، بویژه جامعه هنری و ادبی کشور تسلیت می‌گوئیم.

هیأت تحریریه راه آزادی

داستان جدال منتظری و شیخ یزدی

ساسان. رجالی فر

در کارزاری که در قم علیه آیت الله منتظری براه افتاد، شیخ محمد یزدی بیش از هر کس آتش بیار معرکه بود و بیشترین تحریرات را علیه منتظری براه انداخت. او که اکنون سکان دار قوه قضاییه است علیرغم فامیلش که یزدی است، اصفهانی است و مخالفت جدی اش با منتظری به سالهای قبل برمی گردد، آن موقع که هر دو چندان معروف نبودند و در اصفهان و حومه زیست می کردند.

آیت الله منتظری در نجف آباد بود و شیخ محمد یزدی امام جماعت مسجد پایین دروازه در اصفهان بود.

منتظری با نظام سلطنت می رزمید و از سوس ساواک مورد فشار همیشگی و شیخ محمد یزدی مخالفتی با شاه نداشت و با ساواک و کارخانه داران و بازاریان متمایل به ساواک سر و سری داشت.

در شهر کارخانه دار معروفی بود بنام میراشرفی که اصفهان را در تیسول خود داشت. او که همه سرمایه معنوی اش شرکت فعال در کودتای ۲۸ مرداد علیه دولت ملی مصدق بود، از طریق روابطش با دربار و ساواک صاحب کارخانه بزرگ نساجی تاج شده بود و آنچنان در اصفهان حکومت می کرد که تو گویی خانی در روستایی.

میراشرفی خود در کارخانه خویش یعنی تاج نیز از هیچ ظلمی علیه کارگران ایایی نداشت. مردم اصفهان داستانها از تجاوز میراشرفی به زنان و دختران جوانی که در کارخانه تاج کار میکردند، به یاد دارند.

شیخ محمد یزدی روابط بسیار نزدیکی با میراشرفی داشت. این دو روحانی یعنی منتظری و یزدی در دو سوی روحانیون اصفهان ایستاده بودند. یک سوی شیخ محمد یزدی، حاج آقا احمد امامی، حاج آقا مظاهری، آیت الله شمس آبادی و...

طرف دیگر آیت الله منتظری، طاهری، روحانی و...

جدال دو گرایش روحانی شهر بتدریج با کتاب «شهید جاوید» اثر آیت الله صالحی نجف آبادی صورتی فقهی - سیاسی یافت. صالحی نجف آبادی در کتاب خویش استدلال میکرد که امام حسین در جنگ با یزید برای گرفتن قدرت سیاسی اقدام کرده است نه برای شهید شدن.

آیت الله منتظری از این کتاب حمایت کرد و جناح رقیب به مخالفت برخاست.

طرفداران آیت الله منتظری دست به تشکیل یک گروه بنام آیت الله اکبر زدند که بعدها به هدفی ها معروف شد. آنان بیان میکردند که روحانیون بایستی منابع مالی خویش را از منبعی غیر از بازار سنتی دریافت کنند، روحانیون بایستی کار کنند و منابع مالی خویش را تامین کنند و

منابع مالی را بایستی در خدمت مبارزه با رژیم بکار برد.

اگر چه این گروه از هواداران منتظری بودند اما در عمل تندتر بودند و اقدام به ترور مخالفین خود کردند. معروفترین اقدام آنها قتل آیت الله شمس آبادی بود که جنجال بزرگی بر سر آن انجام گرفت و مسئله سراسری شد.

کار اختلاف بین دو جناح روحانی در اصفهان بالا و بالاتر گرفت. یک سو روحانیون سیاسی و طرف دیگر حوزه های علمیه اصفهان، انجمن حجتیه و نهادهای آن (قرض الحسنه، بیمارستانهای خجسته عسکریه، صادقیه، ابا بصیر، مدرسه های احمدیه، حسینیه... مرکز فرهنگی و دینی)

همکاری روحانیون محافظه کار با رژیم شاه و ساواک مشهود بود بویژه اینکه بخشی از سیاواک و دستگاه رژیم شاه در اصفهان مذهبی بودند. بتدریج یک گرایش از حجتیه انشعب کرد و برهبری علی اکبر پرورش تشکیل یک گروه سیاسی در مخالفت با رژیم شاه را داد.

طلیحه انقلاب خود را نشان می داد. اعتصابها بالا گرفت و مهمترین اعتصاب حرکت معلمین بود که پرورش، زهتاب و... در آن فعال بودند. علی اکبر پرورش دستگیر شد. او در نامه ای که بعد از انقلاب ایشا شد به ساواک نوشته بود: بگذارید من آزاد شوم وگرنه جریانهای انقلاب به دست جناح منتظری می افتد.

با پیروزی انقلاب رویارویی دو گرایش از روحانیون اصفهان شدت گرفت. جناح محافظه کار در کمیته های انقلاب متشکل شدند و جناح دیگر در سپاه و جهاد سازندگی و...

جناح محافظه کار از تشکیلات منظمی برخوردار بود و بتدریج اهرمهای اصلی را مال خود کرد و سعی کرد اطلاعات و پرونده ها بدست جناح رقیب نیافتند. چرا که از نحوه روابط آنها با ساواک پرده برمی داشت و از سویی تلاش میکرد بخش مذهبی ساواک اصفهان از زیر ضربه خارج گردد.

بطور مثال: تقوی سربازجوی مذهبی ساواک اصفهان که نماز و روزه اش ترک نمی شد و درست نزدیک پرورش بود، بعدها در خانه میر محمد صادقی - از بنیان گذاران انجمن صادقیه و از افراد پشت پرده که اینک در وزارت اطلاعات نفوذ دارد - مخفی بود.

اما جدال دو جناح بشدت ادامه داشت. طرفداران منتظری در دادگاه انقلاب دست بالا داشتند و سعی میکردند به تقسیم زمینها و مصادره اموال سرمایه دارانی که با دربار و ساواک در ارتباط بودند بزنند و جناح رقیب در کمیته ها بیشتر سعی داشت مبارزه را علیه چپ ها، مجاهدین و جبهه ملی و بهایی ها بکشاند.

داستان کشته شدن زهره بیناییان که توسط خود کمیته انجام گرفت و آنرا علیه چریکهای فدایی چرخاندند از آن نمونه است.

مهمترین نقطه درگیری هنگامی رخ داد که دادگاه انقلاب بریاست امید نجف آبادی علیه میراشرفی جریان داشت. میراشرفی درست نزدیک جناح محافظه کار، عامل فعال در کودتای ۲۸ مرداد و سردبیر روزنامه آتش...

شیخ محمد یزدی تلاش میکرد از محاکمه جلوگیری کند و توانست حکمی از سوی خمینی بگیرد که محاکمه را متوقف کند و آخرین شب دادگاه، او با حکم خمینی وارد شد اما امید نجف آبادی به این حکم بها نداد و کار خود را کرد و میراشرفی را اعدام کرد.

شیخ محمد یزدی به اعمال نفوذ خود ادامه داد. او با کمک اعوان و انصارش امید نجف آبادی را برکنار کرد. طرفداران امید نجف آبادی به کمک مهدی هاشمی، هادی هاشمی (داماد منتظری) دست بکار شدند و دست به تشکیل جوخه های اعدام علیه مخالفین خود در کمیته زدند و بحرینیان مسئول کمیته را در یکی از خیابانهای اصفهان ترور کردند.

جناح منتظری در اصفهان با تظاهرات تلاش کردند کمیته را منحل کنند. صف بندی غریبان تر شد. جناح محافظه کار شیخ محمد یزدی، تشکیلات حزب جمهوری اسلامی، واحد اطلاعات سپاه از یکسو و بدنه سپاه، جهاد سازندگی، هیئت هفت نفره از سوی دیگر.

با قدرت گیری جناح محافظه کار، بسیاری از طرفداران آیت الله منتظری از سپاه و ارگانهای اصلی قدرت خارج شدند. بسیاری از هواداران جدی منتظری در جبهه از پشت گلوله می خوردند.

تشکیل «روحانیون بیدار» در سال ۶۱ و گروههای کوچک در سپاه پاسداران مثل گروه نیل فروشان معروف به بچه های دانی از جمله تلاشهای آنان بود.

از اواسط سال ۶۱ اطلاعات سپاه پاسداران که بعد ها ستون اصلی وزارت اطلاعات شد دست به اخراج وسیع طرفداران منتظری از سپاه و سیج زدند و حزب جمهوری اسلامی و واحد اطلاعات به دست هواداران شیخ محمد یزدی و علی اکبر پرورش افتاد.

اعتصاب سپاه پاسداران در سال ۶۲ و سخنرانی مهدی هاشمی علیه مهدی رضایی و رهبر سپاه پاسداران و علیه عملیات والفجر، کار مناقشه را جدی تر کرد.

شیخ محمد یزدی و دیگر روحانیون محافظه کار در دستگاه قوه قضاییه نیز دست بالا را یافتند و آنان مترصد بودند ضربات کوبنده تری به منتظری و جناح او وارد کنند. با طرح موضوع مک فارلین و افشای آن از سوی مهدی هاشمی و

دتر آیت الله منتظری، جناح محافظه کار توانست موضوع را بهانه کرده و تصفیه حساب تاریخی خود را انجام دهد و کادر تشکیلاتی منتظری را از میدان بدر کند. و بعضی از آنها از جمله مهدی هاشمی و امید نجف آبادی را به جوخه اعدام سپارد. تا اینکه، منتظری که از سوی روحانیون محافظه کار زیر فشار بود به جریانهایی شبیه پیمان، سامی و نهضت آزادی نزدیکتر شد و عملاً درگیری منتظری به رویارویی با خمینی در مورد اعدام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ کشیده شد. منتظری برکنار شد و جناح محافظه کار که شورای عالی قضایی را از طریق مقتدایی زیر نفوذ کشیده بود با رسیدن شیخ محمد یزدی به ریاست، اداره کلیه امور را از آن خود کرد.

نامه آیت الله منتظری در افشای مهاجمان به منزل ایشان

بسم الله قاصم الجبارین -

انا لله و انا الیه راجعون

برادران و خواهران مسلمان و هموطنان عزیز پس از سلام و درود بی پایان بر پیامبر رحمت حضرت خاتم انبیاء (ص) و انمه هدی بخصوص حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و بر همه پیامبران الهی سلام الله علیهم اجمعین و سلام و تحنیت به شما برادران و خواهران به عرض می رساند:

معصوماً آیه شریفه فوق برای اعلام رحلت یک فرد مسلمان نوشته میشود ولی اینک من آنرا برای شکستن حریم قرآن و دین و حوزه مقدسه علمیه قم و روحانیت شیعه و مقدسات دینی و علما و بزرگان حوزه و حتی حریم فقه ز ولایت بکار بردم.

روز جمعه سیزدهم رجب ۱۴۱۸ مطابق با ۲۳. ۸. ۱۳۷۶ روز ولادت با سعادت مولی الموحدین امیرالمومنین علیه السلام این جانب مطالبی را که تذکر آنها را وظیفه دینی خود می دانستم با منطق کتاب و سنت پیامبر اکرم (ص) و انمه معصومین علیهم السلام بیان کردم به خیال اینکه کشور ما کشور اسلام و پایگاه انیمه معصومین علیهم السلام می باشد و ظاهراً شما کم و بیش از سخنان من مطلع شده اید.

پس از این که بعضی از روزنامه های مزدور و متملق همچون سابق هرچه خواستند از تهمت و اهانت دریغ نکردند، در روز چهارشنبه ۱۸ رجب مطابق با ۲۸. ۸. ۱۳۷۶ به بهانه حمایت از ولایت فقیه جمعی از افراد بی منطق را به نام حزب الله به راه انداختند و به زور و تهدید و اغفال بعضی از محصلین بی گناه دبیرستانها را هم با آنان همراه کردند و ضمن راه پیمایی در خیابانهای قم آنان را به طرف حسینیه شهدا و دفتر این جانب حرکت

دادند و با شکستن دربها و قفلها آنها را اشغال کردند و هرچه توانستند شکستند و پاره کردند و هر چه خواستند گفتند و اهانت کردند و در این میان همکاری بعضی از افراد اطلاعاتی با حمله کنندگان بسیار محسوس بود. در این میان اصرار داشتند به بهانه محافظت از من، مرا از اتاق و کتابخانه و منزل شخصی خارج نمایند و ببرند و همه هستی مرا در اختیار رجاله ها و غارتگران قرار دهند و معلوم نبود مر به کجا می خواستند ببرند و همین بی سیم به دستها حتی می خواستند برای این منظور درب خانه اندرونی مرا با دیلم از جا بکنند تا به من دسترسی پیدا کنند و به زور ببرند. جمعی از فضلا و طلاب و برادران را بازداشت و تلفن ها را قطع کردند و بلندگوهای حسنیه را در اختیار گرفتند و مانند لشکر مهاجم پیروز شده با شعارهای انحرافی و توهین آمیز و به نام حمایت از ولایت فقیه و ولی فقیه خودشان هرچه خواستند گفتند و پخش کردند و موجبات ناراحتی همه همسایگان محترم را فراهم نمودند! معلوم شد در منطق آقایان ولایت فقیه یعنی غارت اموال و شکستن و پاره کردن کتابها و حتی قرآن کریم، ولایت فقیه یعنی تصرف غاصبانه در خانه و ملک دیگران، ولایت فقیه یعنی اهانت به حوزه های علمیه و علما و فقه و علم و بی احترامی به همه مقدسات، خوب شد نردیم و ثمره ولایت فقیه آقایان را برای چندمین بار لمس کردیم.

فرستادن رجاله ها برای غارت هستی من سابقه دارد: در بهمن ۱۳۷۱ نیز همین عمل را انجام دادند و هستی مرا و حتی آرشیو چهارده ساله مرا بردند و پس ندادند و بالاخره در زمان عملیات وحشیانه آقایان من مشغول مطالعه نهج البلاغه بودم ولی زنان و همسایگان همه گریه و زاری میکردند، این ولایت فقیه چماقی و آمیخته با غارت و فحاشی برای آقایان مبارک باد.

و بر حسب اخبار واصله موقته آتش بسیار معرکه رئیس قوه قضاییه - که باید مظهر قانون و عدالت باشد - بوده است. ایشان در شب چهارشنبه به قم آمدند و فرمان آتش را صادر کردند و به تهران بازگشتند و با این حال مردم ما انتظار دارند قانون و عدالت در کشور حکم فرما باشد، وقتی که با مثل من که هم سابقه مبارزاتی دارد و هم استاد بسیاری از علما و مسئولین کشور بوده ام اینطور عمل میشود پس وای به حال مردم بی گناه بی پناه.

من تا حال برای رعایت نظام اسلامی که با خون شهدای عزیز ما آبیاری شده است ساکت بودم و با تحمل همه تعدیات و ظلمهایی که نسبت به من و بیت من و شاگردان و علاتمندان به من و زندانی کردن بسیاری از آنان انجام می شد می خواستم خدای ناکرده از ناحیه من به اسلام و انقلاب ضربه ای وارد نشود، ولی چه کنم که دخالتهای ناروا در حوزه علمیه قم و شکستن حریم حوزه علمیه و از بین بردن استقلال آن و قداست مرجعیت و مراجع به وسیله راه انداختن بچه های بی منطق و خشن در مناطق مختلف موجب اعلام نظر صریح این جانب شد. الان هم به همه علمای اعلام و بزرگان حوزه ها اعلام خطر می کنم که علاوه بر خطراتی که اقتصاد و امنیت کشور با آن مواجه است حوزه های دینی و علمی با وضع فعلی در معرض سقوط قرار گرفته و هر کس ساکت و بی تفاوت باشد باید در روز قیامت پاسخگویی سکوت خود باشد. این جانب از ابتدای شروع

انقلاب اسلامی در سال ۴۲ همواره آسایش و آرامش خود و خانواده و حتی جان خود را در معرض تهاجم از خدا بی خیران قرار داده ام و فرزند عزیزم شهید محمد منتظری در همین راه توسط منافقین کوردل به شهادت رسید، هم اکنون نیز از هرگونه جان فشانی در راه اسلام و انقلاب و کشور دریغ ندارم.

جای تعجب است که بعضی از آقایان محترم به من اظهار می کردند که با این که گفته های شما حق بوده ولی در شرایط فعلی و دعوت از سران کشورهای اسلامی خوب بود شما صحبت نمی کردید غافل از این که صحبت من به جایی ضرر نمی زد. آنچه در شرایط فعلی صلاح نبود و صد در صد به ضرر بود حمله وحشیانه و غارت با سر و صدا و زمین سازی برای تبلیغات رادیوهای بیگانه بود که قهراً می فهماند کشور ما از نظر امنیت نامساعد است و من به سهم خود ضمن تشکر از کسانی که دعوت دولت جمهوری اسلامی ایران را پذیرفته اند از ریاست محترم جمهوری اسلامی استیفاء می کنم که آیا جنابعالی توان حفظ امنیت آنان را در برابر حمله احتمالی مهاجمین دارید؟ اگر ندارید پس با چه جراتی از آنان دعوت نموده اید؟ و اگر توان آن را دارید پس چرا برای حفظ امنیت مراکز فرهنگی و دانشگاهها و حوزه های علمیه و جاهای دیگر کاری جدی انجام نمی دهید و از این بی نظمیها جلوگیری نمیکنید؟

در خاتمه متذکر می گردد که آقایان با شعار «مرگ بر ضد ولایت فقیه» دست به همه خرابکاریها می زنند، در صورتی که من از بنیان گذاران ولایت فقیه می باشم و در این موضوع چهار جلد کتاب مفصل از من چاپ شده، آقایان عنوان کلی ولایت فقیه را با شخص مخلوط می کنند. من اگر کسی را واجد شرایط ندانم این امر به معنی ضدیت با کل ولایت فقیه نیست. چه کنیم که کار دست بچه های بی سواد و بی منطق افتاده و بالاخره قلم اینجا رسید و سر بشکست.

من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم تو خواه از سخن پند گیر و خواه ملال قم حسینعلی منتظری



فضیلت‌های فردی رئیس جمهور منتخب ملت ایران نیست، سخن درباره جنبش فکری بزرگی است که یک سوی آن دانشجویانی هستند که خواهان محدود کردن ولایت فقیه هستند و سوی دیگر این جنبش صدها نشریه و روزنامه اجتماعی و انتقادی است که بتدریج فضای سیاسی و فرهنگی ایران را دگرگون می‌کند. تغییر و تحول بخش مهمی از نیروهای اسلامی که برآمده از انقلابی بزرگ اند، مقاومت گسترده و موثر نیروهای مدنی و مدافع قانون در کشور، موج اصلاح طلبی دینی با محتوی جدا کردن دین از سیاست، عرفی کردن دین و نگرش جدید به دستاوردهای فکری و مادی غرب، بخشهای پرمایه درباره مشروعیت قدرت دولت، جنبش بیداری زنان و کوششهای مستقل نیروهای اسلامی معتدل، لاییک و ملی همه و همه اجزا جنبش بزرگ اصلاح ایدئولوژیک بر مبنای ایرانگرایی در کشور ما هستند.

۲ - تاکید بر منافع ملی ایران: تاکید بر منافع ملی ایران عامل مهم دیگر در شکلگیری سیاست خارجی ایران است. منافع ملی ایران شامل تحکیم امنیت ملی و تمامیت ارضی ایران، تامین منافع اقتصادی کشور و اهمیت یافتن ایران در روابط منطقه‌ای و جهانی برای تحقق اهداف ملی از راههای عقلانی است. همه این اهداف با کنار گذاشتن مداخله جویی و تاکید بر تشنج زدایی و ایفای نقش صلح جویانه پیوند نزدیک دارد. در این عرصه سیاست خارجی ایران با موانع جدی روبروست که نه تنها از سابقه بسیار منفی جمهوری اسلامی در حمایت از بنیادگرایان اسلامی، تروریسم و صدور انقلاب بلکه از حضور نیروهای عقب مانده و ارتجاعی در حکومت ایران و تلاش آنها برای تاثیر در سیاست خارجی ایران ناشی میشود. آنچه که بیش از هر چیز امنیت ایران در منطقه پرتلاطم خاورمیانه و کشورهای پراشتوب همسایه را تحکیم میکند بستر ایرانگرایی پویایی است که نه از دیدگاه بسته و افراطی «ضدامپریالیستی» و یا انزواجویی و درونگرایی بلکه از دیدگاه منافع و زیانهای مشخص ایران و ایرانیان در این منطقه حساس ژئوپلیتیک حرکت کند. نیروهای اصلاح طلب به این نکته باید توجه کنند که ایران نه دارای دوستان و دشمنان دائمی و ایدئولوژیک بلکه دارای منافع و زیانهای مشخص است. تحقق کامل مردم سالاری و یک دولت دموکراتیک در ایران شرط اصلی ایجاد ثبات سیاسی و امنیت اقتصادی و تامین منافع ایران است. فراموش نباید کرد که جناح محافظه کار حکوت هنوز قدرت زیادی برای کارشکنی در عرصه سیاست خارجی روبرو تحول ایران و تحمیل منافع قشری و گروهی و ایدئولوژیک خود بر منافع ملی ایران دارد.

۳ - تاثیر افکار عمومی بر جامعه: تاثیر افکار عمومی بر سیاست خارجی جدید ایران برای مشروعیت دادن به سیاست جدید و پیشبرد آن اهمیت جدی دارد. افکار عمومی ایران بعد از تجارب خانمان برانداز سالهای گذشته بویژه نسبت به تشنج طلبی، جنگ و نا امنی حساسیت جدی یافته است. این روانشناسی عمومی جامعه ایران بر متعادل کردن سیاست خارجی ایران تاثیر اساسی دارد. واژه کلیدی که تمایل عمومی جامعه ایران را منعکس میکند گفتن ایرانگرایی است. یک نمونه از بروز ایرانگرایی در افکار عمومی را میتوان در جنبش ملی پرشکوهی دید که میلیونها ایرانی سربلند را در استقبال از ملی پوشان افتخار آفرین فوتبال به خیابانهای شهرهای پرطیش بزرگ ایران کشاند. پاتیز زیبا و دل انگیز تهران جواز حضور ایران در بازیهای جهانی ۹۸ فرانسه را با چنان شور و شوقی کم نظیر پذیرا شد که تنها با بوسه‌ها و اشک شوق میلیونی دوران فرار شاه از ایران و پیروزی بزرگ ایران بر اشغالگران عراقی قابل مقایسه بود. اما در لرزش شوق جان و دل میلیونها ایرانی داخل و خارج از کشور امیدها و پیام‌های هنوز بزرگتری نهفته است. این نشانه پیدایش روحیه و گرایشی در افکار عمومی ایران است که برای تقویت احساس هویت ملی و اعتماد به نفس در حیات اجتماعی و روحی ایران اهمیت اساسی دارد. دینامیسم و تحرک امیدبخش جامعه ایرانی هم از بالا و هم از پایین که ابعاد بسیار گسترده‌ای دارد با وجود مقاومت سرسختانه نیروهای محافظه کار، در تاریخ معاصر ایران کمتر نظیر دارد. نسل تشنه‌ای که پس از خانه‌تکانی‌های خانمان برانداز سالهای هشتی سوز گذشته اینک وارد اجتماع شده است بدنبال الگویی میگردد که مظهر بروز همه احساسات حبس شده و اختناق زده سالهای

یکی از دستاوردهای کنفرانس مهم کشورهای اسلامی در تهران - که اهمیت جهانی یافت - نمایش سیاست خارجی جدید ایران بود. کنفرانس تهران با حضور رهبران و نمایندگان ۵۵ کشور اسلامی که بیش از یک میلیارد از جمعیت جهان را دربرمی‌گیرند، از جنبه‌های متعددی برای ایران و منطقه با اهمیت تاریخی تلقی میشود. یک جنبه مهم آن سیاست خارجی جدید ایران بود که محمد خاتمی با هوشمندی بسیار برای طرح آن در جلسات رسمی و ملاقاتهای دو جانبه بهره جست. شرکت رهبران و بالاترین مقامات دهها کشور مثل مصر، عربستان سعودی، عراق و بحرین که در سالهای گذشته روابط خصمانه‌ای با تهران داشتند و «دست‌نشانندگان استکبار جهانی» خوانده میشدند از منظر سیاست خارجی ایران یک چرخش مهم نه تنها در قبال کشورهای منطقه بلکه در رابطه با جهان غرب بشمار می‌آید. محمد خاتمی در سخنرانی افتتاحی خود برای نخستین بار بطور رسمی سیاستی را پیش کشید که در ۱۸ سال گذشته حتی اشاره پشت پرده به آنها هم کفر و هم الحاد شمرده میشد. در میان مسائل مهم سخنرانی او خواست دیالوگ با مردم آمریکا و تاکید بر اهمیت و دستاوردهای تمدن غرب و نیاز به گفتگو میان تمدن اسلامی و غرب بود. اهمیت این مواضع نه فقط در تازه و کم سابقه بودن آنها و نه تنها در شرایط فشار شدید محافظه کاران غرب‌ستیز که سیاست خارجی سنتی جمهوری اسلامی برایشان موضوعی سرنوشت ساز و هویتی بوده است بلکه اساسا نشانه چرخشی بنیادی در سیاست خارجی ایران و نقش جدی آن در منطقه بشمار می‌آید. فراموش نباید کرد که در ماههای اخیر سیاست جمهوری اسلامی در برقراری صلح در افغانستان و موضع انتقادی نسبت به طالبان که حتی به کنفرانس اسلامی دعوت هم نشد، فاصله‌گیری از تشنج طلبی و تعدیل آشکار سیاست مداخله خشن در امور داخلی کشورهای همسایه و تاکید بر صلح و امنیت در منطقه نشانه‌های تغییرات مثبت در سیاست خارجی ایران شانس بروز یافته بود. اما تلاش برای عادی کردن رابطه با کشورهای غربی و خواست برقراری دیالوگ با آمریکا و تاکید بر «گفتگو میان تمدنها» یک چرخش بسیار با اهمیت است. دگرگونی سیاست خارجی ایران در سمت جدید را که توسط رئیس جمهور و وزیر خارجه همفکر او کمال خرازی رهبری میشود را میتوان بطور خلاصه روند عقلانی کردن این سیاست دانست. بهبود مناسبات ایران با کشورهایی مثل بحرین، عربستان سعودی و حتی عراق و تاکید بر حل اختلافات از راه مذاکره و همکاریهای دوجانبه و چند جانبه با کشورهای عربی و نیز کشورهای آسیای میانه و جمهوریهای سابق شوروی به سیاست خارجی ایران سیمای جدیدی میدهد. کنفرانس اسلامی که در سه سال آینده توسط محمد خاتمی رهبری خواهد شد حتی علیه تروریسم و بنادگرایی اسلامی موضع روشن گرفت. عقلانی کردن سیاست خارجی ایران به مفهوم تغییر اهداف و انگیزه‌های آن و همچنین وسایلی دستیابی به این اهداف است. در تاریخ معاصر ایران به استثنای حکومت ملی دکتر مصدق و دوران کوتاه نخست‌وزیری توام متأسفانه نمونه‌های دیگری در زمینه یک سیاست خارجی عقلانی و مبتنی بر منافع ملی ایران را نمیتوان یافت. تحول در سیاست خارجی ایران را باید با چهار عامل اساسی توضیح داد:

۱ - دگرگونی ایدئولوژیک ۲ - تاکید بر منافع ملی ایران ۳ - تاثیر افکار عمومی جامعه ۴ - آرایش جدید طراحان سیاست خارجی ایران.

۱ - دگرگونی ایدئولوژیک: روایت محمد خاتمی و هوادارانش از اسلام بنون تردید درک جدیدی نه تنها از اندیشه‌های اسلامی بلکه نگرشی جدید به جهان ما و مفاهیمی چون ملت، دولت، جامعه مدنی، جهان غرب و بطور کلی رابطه اسلام با دولتمداری است. این درک جدید از اسلام و ایران که مناسبترین آلت‌رناتیو اسلام‌گرایی افراطی است متکی بر ایرانگرایی، قانونگرایی و آشتی جویی با جهان امروز است. ۲۰ میلیون رای نیز پاداش شایسته همین درک جدید بود. سخنرانی رئیس جمهور منتخب ملت در کنفرانس اسلامی، پیام او به ملی پوشان فوتبال ایران که در آن برخلاف روال سنتی همه جا بجای اسلام، ایران نشسته بود و مهمتر از آن فاصله‌گیری آشکار سیاست خارجی ایران از گفتن «ضدامپریالیستی» و غرب‌ستیزی سالهای گذشته از نشانه‌های اوجگیری تدریجی یک ایرانگرایی مدارا جو و آشتی طلبانه بجای اسلام‌گرایی افراطی در سیاست خارجی ایران است. مطلب تنها بر سر

نگاهی به برگزاری کنفرانس اسلامی در تهران

ب. شباهنگ

فرشته نجات» است. او تمدن غربی را متهم ساخت که «همه را به مادگیری سوق می دهد و پول و شکم و شهوت را به بزرگترین همت ها تبدیل کرده است». او ضعف ملل اسلامی را نتیجه «تهاجم جبهه استکبار» خواند و یادآور شد که «غرب در تهاجم همه جانبه خود، ایمان و خصال اسلامی را هدف قرار داده است». خامنه ای در این سخنرانی از اسرائیل به عنوان دشمنی صهیونیستی یاد کرد که در قلب و قلمرو اسلامی حضور دارد. وی در مورد دستاوردهای انقلاب اسلامی ادعا نمود که «ایران اسلامی به برکت زندگی در زیر سایه مبارک احکام قرآن توانسته کشور ویران و عقب افتاده دوران پهلوی را بازسازی و از رونق و نشاط سازندگی» برخوردار کند.

برخلاف این گفتار، سخنرانی محمد خاتمی از اعتدال و واقعگرایی بیشتری برخوردار بود و در آن نکاتی مطرح شد که در موضعگیریهایی رهبران درجه اول رژیم کمتر به چشم می خورد. میتوان ادعا کرد که اگر روح حاکم بر این سخنرانی، کارپایه دیپلماسی آتی جمهوری اسلامی ایران قرار گیرد، کشور در راه تفاهم همه جانبه با همسایگان و کل جامعه جهانی خواهد افتاد.

خاتمی درباره علل عقب افتادگی کشورهای حوزه تمدن اسلامی یادآور شد که «اگر در این سده ها در برابر تمدن غرب دچار انفعال شده ایم، از آن رو است که به علل مختلف از پرسش محروم شده ایم و قومی که پرسش ندارد، اندیشه ندارد و قوم بی اندیشه محکوم به انفعال و تسلیم در برابر دیگران است». خاتمی راه موفقیت و کامرانی ملل اسلامی را در آن دانست که «انصاف و شایستگی بهره گیری از دستاوردهای مثبت علمی، فنی و اجتماعی تمدن غرب را که برای رسیدن به آینده ناگزیر باید از آن عبور کرد»، داشته باشد. و درست به همین دلیل هم «هرگز نباید از اقتباس غیرمقلدانه دستاوردهای مثبت جامعه مدنی غرب غافل بناییم». جامعه مدنی که در اکثر قریب به اتفاق کشورهای اسلامی هنوز شکل نگرفته و یا در مراحل جنینی خود است، از مسائل محوری مطروحه در سخنرانی خاتمی بود. در جامعه مدنی مورد نظر او اگر چه «مدار محور، فکر و فرهنگ اسلامی است»، اما در آن از «استبداد فردی و گروهی و حتی دیکتاتوری اکثریت و کوشش در جهت اضمحلال اقلیت نباید خبری باشد». در چنین جامعه ای «انسان مکرم و معزز است و حقوق او محترم شمرده میشود». شهروندان این جامعه در تعیین سرنوشت خود و نظارت بر اداره امور، صاحب حق اند و میتوانند از متصدیان امور بازخواست کنند، چرا که «حکومت در چنین جامعه ای خدمتگزار مردم است و نه ارباب آنان». خاتمی در زمینه احترام به حقوق دگراندیشان تصریح نمود که «جامعه مدنی، جامعه ای نیست که در آن فقط مسلمانان صاحب حق و شهروند نظام به حساب آیند»، بلکه جامعه ای است که «هر انسانی در چارچوب نظم و قانون صاحب حق است و دفاع از حقوق او از اهم وظایف حکومت است». خاتمی بر لزوم ایجاد و حفظ صلح و آرامش در جهان انگشت گذارد و محاذیه (دیالوگ) میان ملل و فرهنگ ها را برای یک زندگی همراه با صلح و امنیت ضروری دانست. او یادآور شد که «باید با فراهم آوردن زمینه مناسب برای گفتگو میان تمدن ها و فرهنگ ها با محوریت اصحاب نظر، راه به سوی تفاهم بنیادی که مبنای صلح راستین بر پایه استیفای حقوق همه ملت ها است»، گشوده شود.

سخنرانی محمد خاتمی با استقبال حاضرین و روزنامه نگاران خارجی روبرو شد و بسیاری از ناظران سیاسی آن را نقطه چرخشی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ارزیابی میکنند. خاتمی همچنین در حاشیه کنفرانس و در یک مصاحبه مطبوعاتی تلویحا از امکان بهبود روابط جمهوری اسلامی با ایالات متحده آمریکا یاد کرد و اعلام نمود که بزودی خطاب به مردم آمریکا سخن خواهد گفت.

۲ - کنفرانس اسلامی تهران را شاید بتوان از بسیاری جهات، نقطه اوجی برای تحریک چندین ساله اخیر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ارزیابی کرد. این کنفرانس را به هر حال باید موفقیتی برای دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران به حساب آورد بویژه اگر توجه داشته باشیم که ایران در دو دهه اخیر و خصوصا در زمان حیات خمینی با اعمال یک سیاست پرخاشگرانه و افراطی در سطح منطقه و جهان به عنوان نماد بنی ثباتی منطقه و عامل اختلال روند

هشتمین کنفرانس سران کشورهای اسلامی از ۱۸ تا ۲۰ آذر ماه ۱۳۷۶ در تهران برگزار شد. در این گردهمایی نمایندگان ۵۵ کشور و از جمله سران ۲۹ کشور اسلامی شرکت کرده بودند. یک هفته پیش از برگزاری کنفرانس، کارشناسان ارشد و وزرای خارجه کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی، در تهران گرد آمده بودند، تا به آخرین هماهنگی ها در جهت برگزاری موفقیت آمیز این کنفرانس دست یابند. کوفی انان دبیر کل سازمان ملل متحد نیز از میهمانان کنفرانس تهران بود. این همایش که در فضای متشنج رویدادهای اخیر در ایران، حول مساله ولایت فقیه برگزار می شد، با اقدامات و تدابیر امنیتی بیسابقه ای از طرف رژیم جمهوری اسلامی همراه بود. کیلان شهر ۱۲ میلیونی تهران، طی روزهای برگزاری کنفرانس اسلامی عملا به حال نیمه تعطیل درآمده بود. منع عبور و مرور اتومبیلها در محدوده محل برگزاری کنفرانس (شمال و غرب تهران بزرگ)، تعطیل مدارس و حضور چشمگیر و همه جانبه نیروهای انتظامی و امنیتی، به شهر چهره حکومت نظامی داده بود. تشریفات خیره کننده و پذیرایی «شاهانه» میبایست از میزبانان این کنفرانس، چهره ای بزرگ منش، دست و دلپاز و آشتی جو به نمایش گذارد.

از نظر تاریخی سابقه برگزاری کنفرانس اسلامی به اوایل دهه ۷۰ میلادی بازمی گردد. به دنبال شکست های مکرر نظامی اعراب در مقابل اسرائیل و لاینحل ماندن مسئله فلسطین و با انگیزه آتشسوزی در مسجدالاقصی، برای اولین بار در سال ۱۹۷۱ سران بیشتر کشورهای اسلامی در شهر جدّه عربستان سعودی گرد هم آمدند. هدف اصلی در آن موقع، ضمن اعلام همبستگی با جنبش مردم فلسطین و یافتن راه حلی برای آن، تحکیم همبستگی در میان کشورهای اسلامی، پاسداری و تقویت ارزشهای اعتقادی و نیز گسترش همکاریهای اقتصادی، فرهنگی و علمی میان این کشورها بود. از آن پس این کنفرانس بطور نامنظم هر چند سال یکبار در یکی از کشورهای اسلامی برگزار شده است.

رهبر کشور میزبان تا برگزاری کنفرانس بعدی، بعنوان رئیس سازمان کشورهای اسلامی منصوب میشود. اکنون نیز تا کنفرانس بعدی در قطر، تحت الاسلام محمد خاتمی رئیس جمهوری اسلامی ایران ریاست این سازمان را عهده دار خواهد بود.

هشتمین کنفرانس اسلامی در تهران را شاید بتوان از سه زاویه مورد توجه و بررسی قرار داد: نخست از جنبه تاثیرگذاری بر مسائل داخلی و صفتبندیهای درون حاکمیت حول دو طرز فکر متفاوت نسبت به مسائل منطقه ای و جهانی، دوم از جنبه تاثیر بلافاصله بر دیپلماسی پر تحرک چندپسین ساله اخیر جمهوری اسلامی و سوم از جنبه بُرد منطقه ای و احتمالا جهانی این کنفرانس، چشم اندازهای آتی آن و یافتن پاسخی برای این پرسش که شانس موفقیت کنفرانسهایی از این دست در آستانه ورود به قرن جدید چگونه است.

۱ - به گزارش رسانه های گروهی ایران، ابتدا قرار بود که کنفرانس تهران با سخنرانی رئیس آتی آن، جت الاسلام محمد خاتمی آغاز به کار کند. اما دو روز پیش از گشایش اجلاس سران، بطور غیرمنتظره ای اعلام شد که آیت الله خامنه ای رهبر مذهبی جمهوری اسلامی نطق افتتاحیه را انجام خواهد داد و سخنرانی دوم از آن رئیس جمهوری خواهد بود. نگاهی به این دو سخنرانی و مقایسه مسایل مطروحه در آنها، به روشنی دو طرز تلقی از سیاست خارجی جمهوری اسلامی را آشکار می سازد: تفکری بر پایه همان درک عقل ستیزانه ای که بویژه در دهه نخست حیات جمهوری اسلامی نماینده دیپلماسی ماجراجویانه و غیرمستولانه ای بوده و در دو دوره ریاست جمهوری رفسنجانی در بعضی زمینه ها تداوم داشته است و از طرف دیگر کوشش برای تدوین سیاسی معتدل تر و واقع بینانه تر که بتواند تدریجا راهگشای یک دیپلماسی مدرن برای ایران باشد و به نیازهای سیاست خارجی آن پاسخی درخور دهد.

آیت الله خامنه ای به روال نطق های کلیشه ای همراه با مشتت شعارهای پرطمطراق یادآور شد که «لبرالیسم غربی، کمونیسم و سوسیالیسم همه امتحان خود را داده و ناتوانی خود را ثابت کرده اند» و «اسلام تنها شفا بخش و

صلح خاورمیانه به حساب می آمده است. ناگفته نماند که سیاستهای افراطی و صلح ستیزانه نتانیاهو در هبسته تر کردن صفوف ملل اسلامی و موفقیت بیشتر این کنفرانس بی نقش نبوده است.

ویژگیهای اصلی سیاست خارجی جمهوری اسلامی تا زمان مرگ خمینی، بر پایه نظریه های «صدور انقلاب اسلامی» و «ام القرا»، «مبارزه با استکبار» و «دفاع از مستضعفین جهان»، پافشاری بر تداوم جنگ ۸ ساله با عراق و دگرگون سازی جنبشهای بنیادگرای اسلامی در منطقه بود که مآلا به شکل اقداماتی مغایر با اصول و قراردادهای روابط بین المللی، چون اشغال سفارت آمریکا در تهران و گروگانگیری، فتوای قتل سلمان رشدی و نیز تروریسم دولتی تبلور می یافت. در دو دوره ریاست جمهوری رفسنجانی اگر چه کوششهایی در جهت تعدیل سیاستهای افراطی صورت گرفت و برخورد به واقعیتها سیاست جهانی تدریجا برای دیپلماسی واقع بینانه تری جای گشود و راه تفاهم بیشتر لا اقل با همسایگان جمهوری اسلامی و از طریق فاصله گرفتن از ایده صدور انقلاب باز شد، اما واقعیت اینست که در برخی زمینه ها همان دیپلماسی دهه نخست حیات جمهوری اسلامی تداوم یافت: فتوای قتل سلمان رشدی هرگز لغو نشد، ترور مخالفین در خارج ادامه یافت و عناد و دشمنی با آمریکا و اسرائیل به شکل تخریب روند صلح خاورمیانه جزو این ویژگی ها باقی ماند.

اکنون با برگزاری کنفرانس تهران به نظر می رسد که جمهوری اسلامی در صدد است لا اقل در سطح منطقه راه صلح و آشتی با همسایگان خویش را از هر باره هوار تر سازد و بر سیاست تکروانه و انزواطلبانه سالهای نخستین نقطه پایانی بگذارد. چنین سیاستی با منافع ملی ایران هماهنگ است و اگر آنگونه که سخنرانی رئیس جمهوری جدید ایران آنرا نوید میدهد با پیگیری و ژرفش بیشتری دنبال شود، میتواند اندازه های واقعی ایران را عیان سازد و جایگاه شایسته آنرا در جامعه جهانی تامین نماید.

۳ - و اما آنچه که به چشم انداز و امیدهای موفقیت آتی کنفرانس اسلامی و تاثیر آن بر حوزه در منطقه خاورمیانه و نزدیک مربوط است، توجه به پاره ای عوامل و عناصر کوششهایی که تحت این کنفرانس صورت می پذیرد، برای یافتن تصویری واقعی تر از آن، خالی از فایده نیست. باید تصریح نمود که موانع و مشکلات سترگی در راه دستیابی به سیاستی مشترک در جهت گسترش روح تعاون و همکاری در میان کشورهای اسلامی به چشم می خورد. اگر اسلام را در جلوه های گوناگون مذهبی آن، یعنی سنی، شیعه، علوی و غیره تنها مخرج مشترک ملل اسلامی بدانیم، در عوض باید در نظر داشت که این کشورها از سطح رشد و توسعه اقتصادی - اجتماعی متفاوتی برخوردارند که مجموعه آنها را فوق العاده ناهمگون میسازد. در این کشورها از دموکراسی واقعی خبری نیست و حقوق بشر در آنجا به شدن نقض میشود. دولت ها در این کشورها بیشتر نماینده این یا آن دسته بندی از الیگارشی های مالی - نظامی یا قومی - ملی هستند و از مشروعیت مردمی برخوردار نیستند. تفاهم و وفای ملی در این کشورها وجود ندارد و اپوزیسیون واقعی در اکثریت قریب به اتفاق آنها از حق حیات برخوردار نیست. جامعه مدنی فوق العاده ضعیف و شکافهای عظیم طبقاتی و بیعدالتی اجتماعی این کشورها را آستن بحران ها و درگیریهای خشونت بار میسازد. اکنون بنیادگرایی اسلامی بلایی است که بیشتر این کشورها را تهدید میکند. در یک کلام باید گفت که سیاست در این کشورها نه بر آینه اقداماتی سازمان یافته در راستای منافع ملی، که بیشتر اعمال زور و قهر در جهت تامین منافع این یا آن دسته اجتماعی، اقتصادی یا نظامی است. علاوه بر این ها، در میان کشورهای عربی منطقه، رقابت ناسالم و چشم هم چشمی زیادی وجود دارد و هر یک از آنها ادعای رهبری جامعه عرب را در سر دارند. حکام این کشورها اکثرا چشم دیدن یکدیگر را ندارند و نمونه های تاریخی زیادی موجود است که در بزنگاه های تاریخی از پشت به یکدیگر خنجر می زنند.

در میان این کشورها در زمینه سیاست خارجی تفاوتی چشمگیری خودنمایی میکند. از روابط بسیار نزدیک با غرب و در راس آن آمریکا (ترکیه، عربستان، اردن، مصر، کویت، پاکستان) گرفته تا روابط سرد و حتی خصمانه (سوریه، عراق، لیبی، جمهوری اسلامی ایران) وجود دارد. در قبال اسرائیل هم وضع به همین منوال است. در حالی که برخی از این کشورها کمر به نابودی کامل اسرائیل بسته اند برخی دیگر تا حد نظامی و امنیتی با آن حاضر به همکاری هستند.

این ناهمگونی ها و تفاوتی ماهوی است که چشم انداز دستیابی به سیاستی مشترک برای کشورهای اسلامی را تیره و تار می سازد. در همین رابطه، عدم حضور معمر قذافی رهبر لیبی در کنفرانس، خالی ماندن کرسی افغانستان، علیرغم حضور برهان الدین ربانی در تهران، سفر پیش از موقع سلیمان دمیرل رئیس جمهور ترکیه در اعتراض به برخی قطعنامه های تصویب

شده و غیره، جلوه هایی از اختلافات آشکار و پنهان و سازش های پشت پرده گروهی از این کشورها علیه گروهی دیگر است.

با توجه به همین واقعیتها است که شاید بتوان برای این کنفرانس و اعضای آن در آستانه ورود به قرن بیست و یکم، بیشتر همکاریهای اقتصادی و پروژه های توسعه منطقه ای تصور کرد تا دست یافتن به زبان سیاسی مشترک. ناپیدا بودن جایگاه عقل در سیاستهای داخلی و خارجی این کشورها و ضعف و عقب ماندگی آنها جای خوشبینی زیادی برای آینده جنبش کشورهای اسلامی باقی نمی گذارد. سید محمد خاتمی در سخنرانی افتتاحیه کنفرانس از گفتگو و تفاهم میان تمدن ها سخن به میان آورد. عجالتا باید منتظر شد و دید که آیا کشورهای حوزه تمدن اسلامی، میتوانند در میان خود به چنین تفاهمی دست یابند؟

سیاست خارجی ... بقیه از صفحه ۲۴

دشوار پشت سر باشد، تنها ایرانگرایی است که میتواند این خلا را پر کند. مردم دریافته اند که رای و خواست آنها در زندگی کشور بی تاثیر نیست.

۴ - آرایش جدید طراحان سیاست خارجی ایران: آرایش جدید طراحان سیاست خارجی ایران یک عامل مهم در امکان نمایش سیاست خارجی جدید است. برخلاف دستگاه اجرایی و انواع نهاد های حکومتی و ایدئولوژیک موجود در ایران که با سرسختی مانع تحقق اصلاحات سیاسی دولت جدید هستند در عرصه سیاست خارجی اهرمهای اصلی تصمیم گیری نهایی در دست رئیس جمهور منتخب و وزیر امور خارجه اش کمال خرازی است. با وجود اینکه سیاست خارجی ایران بدلیل امکان تصمیم گیری مستقیم رئیس جمهور و وزیر خارجه از تسلط نیروهای عقب مانده جمهوری اسلامی رهایی نسبی دارد اما بدون کوتاه کردن دست نیروهای تمامیت خواه از اهرمهای دولتی و اجرایی، مانع تراشیهایی جدی در این مسیر هم ادامه خواهد یافت. فراموش نباید کرد که بخش بزرگی از سفارتخانه های ایران همچنان در اشغال عقب مانده ترین عناصر حزب الهی است و جناح محافظه کار اهرمهای پر قدرتی در وزارت امور خارجه دارد.

مفهوم ایرانگرایی در سیاست داخلی و خارجی

محور مشترکی که هر چهار عامل اساسی فوق را بهم پیوند میدهد و میرود که شالوده تحرک جدید در حیات عمومی ایران را در دهه های آینده پی ریزد، ایرانگرایی است. منظور از ایرانگرایی افزایش آگاهی عمومی جامعه از اهمیت هویت ملی ایران بعنوان پیش شرط جامعه مدنی است. جامعه مدنی بدون وحدت ملی و اعتدالی هویت ملی در هیچ کشوری و در هیچ کجای جهان مدرن قوام و کمال نیافته است. ایرانگرایی رو به رشد جامعه ما نه یک حرکت ناسیونالیستی به مفهوم غربی آن بلکه هم از نظر مفهوم و هم از جهت جایگاه اجتماعی پدیده ای متمایز است. ایرانگرایی هم وطن دوستی است و هم معنایی فراتر و عمیق تر از آن دارد. ایرانگرایی نه محدود به نخبگان سیاسی بلکه مرئوس به اقشار گسترده شهروندی است که از درون تجربه های بسیار گران انقلاب، جنگ، اسلام گرای افراطی و دشواریهای خانمان برانداز سالهای گذشته سربر آورده است و هم بخشی از دولتمردان و هم توده های مردم را در برمیگیرد. ایرانگرایی بیش از هر چیز با جامعه مدنی، حقوق شهروندی و توسعه و رشد سیاسی و اقتصادی ایران پیوند می یابد. زیرا این یک حرکت کمابیش سراسری است که به تحکیم اعتماد بنفس ملی و روحیه تحرک همگانی برای بجلورفتن نیاز دارد. اما اولویت دادن منافع ملی و حقوق شهروندی نسبت به علایق اسلامی، قومی و ایدئولوژیک و دیگر نهادها و ارزشهای ماقبل شهروندی و ماقبل عقل گرایی از جنبه های کلیدی آن است. از این رو تاکید بر اهمیت ایران و منافع دور و نزدیک آن یکی از پایه های مهم سیاست خارجی ایران است. این تحولی در مسیر عقلانیت است که باید با حمایت اپوزیسیون اصلاح طلب روبرو شود. اپوزیسیون اصلاح طلب باید بطور فعال خواهان پایان دادن به تحریم آمریکا علیه ایران شده و برای عادی کردن و بهبود روابط ایران با غرب بر مبنای احترام به حقوق بشر در ایران و نیز احترام به رای ۲۰ میلیونی مردم به رئیس جمهور قانونی و مشروع ایران بکوشد. اما فراموش نباید کرد که ایفای یک نقش جدی در سیاست منطقه ای و جهانی در روابط بین المللی امروز بیش از هر چیز به یک اقتصاد بالنده، بکارگیری دانش و تکنولوژی و حضور نخبگان ایرانی در سیاست، فرهنگ و پژوهش جامعه نیاز مستقیم دارد. دولت خاتمی در این زمینه ها راه بسیار طولانی درپیش رو دارد.

از گفتارهای اقتصادی آقای فریدون خاوند

اهمیت مناسبات ایران با اتحادیه اروپا

با بازگشت سفیران کشورهای عضو اتحادیه اروپا به ایران، فصل دیگری از روابط پرفراز و نشیب میان تهران و بروکسل پایان می‌پذیرد. مهار تنش در مناسبات جمهوری اسلامی با بزرگ‌ترین مجموعه اقتصادی جهان نشان می‌دهد که هر یک از دو طرف، در محاسبات آینده‌نگرانه خویش، نمیتوانند نقش و اهمیت طرف دیگر را در نظر نگیرند.

ایران یکی از کشورهای کلیدی آسیای غربی است و با توجه به دگرگونی‌های بزرگ در شکل‌بندی این منطقه، نقش آن روزبه‌روز افزایش می‌یابد. دارا بودن پانزده مرز خاکی و آبی، حضور گسترده بر سر راه خاورمیانه و نزدیک، اروپا و آسیا، قراردادن در قلب اقتصاد انرژی، بین سرشارترین منابع گاز و نفت جهان در خلیج فارس و دریای خزر، برخورداری از جمعیت و بازار گسترده و عوامل دیگر، همه و همه بر اهمیت جایگاه ایران در مقام یکی از بازیگرهای اصلی سیاست منطقه‌ای افزوده‌اند. اتحادیه اروپا، که با دشواری فراوان سیادت آینده خویش را در برابر قطب‌های اقتصادی آمریکا و آسیا تدارک می‌بیند، طبیعا نمیتواند این بازیگر بزرگ را به فراموشی بسپارد. گرایش مسلط در صف استراتژی‌های اروپایی، تاکید بر حفظ و در صورت امکان گسترش روابط با تهران است، بویژه آن‌که از دیدگاه همان استراتژی‌ها، جمهوری اسلامی یکی از حساس‌ترین دوره‌های سیاسی خویش را از سر می‌گذراند و اعمال سیاست «صندلی خالی» از سوی بروکسل تنها به سود آن دسته از گرایش‌های داخلی ایران تمام میشود که آینده خویش را در بسته بودن هرچه بیشتر این کشور جستجو میکنند.

از سوی دیگر با توجه به افزایش مصرف انرژی بویژه در آسیا و آمریکای لاتین و گسترش روزافزون رقابت برای دسترسی به منابع سوخت، اتحادیه اروپا مجبور است حضور خویش را در کانون‌های اصلی نفت و گاز، آن‌هم در منطقه‌ای به اهمیت خلیج فارس تقویت کند. ایران یکی از بازیگرهای مهم اقتصاد جهانی انرژی است و حفظ روابط با آن خواه ناخواه در فهرست هدف‌های اصلی استراتژیک قرار می‌گیرد. ادغام آسیای مرکزی و قفقاز در بازار بین‌المللی نفت و گاز نیز بدون مشارکت ایران به آسانی امکان‌پذیر نیست. همه این داده‌ها، همراه با بسیاری عوامل دیگر، بر سیاست بروکسل در قبال ایران تاثیر می‌گذارد و تنش‌ها را در راستای مدارا متحول میکنند.

جمهوری اسلامی نیز در روی شعارهایی که برای افکار عمومی ایران مطرح میکند، به اتحادیه اروپا نیاز فراوان دارد. این اتحادیه، با صدور ۸۰۰ میلیارد دلار کالا در سال، بزرگ‌ترین قدرت صادراتی جهان است و از لحاظ واردات نیز، پس از آمریکا در مقام دوم قرار دارد. بخش چشمگیری از صادرات نفتی و غیرنفتی ایران جذب بازار اروپا میشود. ناگفته پیداست که تنش پایان‌ناپذیر در روابط تهران و واشنگتن، اهمیت اروپا را برای ایران سخت بالا برده‌است. وحدت اقتصادی اروپا، به رغم دشواریها و تردیدهای فراوان، بیش از پیش تحکیم میشود. یورو نخستین واحد پولی جهان که خارج از مرزهای ملی یک کشور پدید می‌آید، بدون تردید در آینده نزدیک با حضور خود روابط پولی و مالی بین‌المللی را دگرگون خواهد کرد و دلار آمریکا را به چالش بزرگ فرا خواهد خواند. در سازمان‌های بزرگ اقتصادی بین‌المللی، مانند سازمان تجارت جهانی، اتحادیه اروپا در مقام عضو رسمی شرکت میکند و از زبان اعضای خود سخن می‌گوید. برای کشورهای در حال توسعه، از جمله ایران، که نمی‌خواهند دست و پا بسته در کام فرآیند جهانی شدن اقتصاد، آن‌هم زیر فشار یک ابرقدرت صنعتی و مالی، فروریزند، ظهور اروپای واحد در پهنه زمین فرصتی است معتمن، همان‌گونه که ارجحی آسیا نیز به سهم خود میتواند به تنوع قدرت‌ها و گسترش دامنه مانور کشورهای ضعیف کمک کند. خلاصه آن‌که اتحادیه اروپا برای اقتصاد ایران شریکی است ممتاز. هم در مقام تأمین‌کننده نیازهای مالی و تکنولوژیک و هم بعنوان بازار خرید کالاهای صادراتی. با توجه به ویژگی‌های جمهوری

اسلامی و ابهام‌هایی که از وجود منابع مختلف قدرت در این کشور سرچشمه می‌گیرد، برخورداری از ظرفیت‌های این مشارکت تا کنون با موانع گوناگونی روبرو شده که تنش‌های حاصل از رای دادگاه میکنونوس نمایان‌ترین آن‌ها بوده‌است.

استفاده نامعقول از نفت در ایران

در فرهنگ سیاسی ایران، گفتن این‌که «خارجی‌ها نفت را غارت میکنند» در زمره بدیهیات است. در عوض اگر کسی بگوید مردم این کشور، و به‌ویژه صاحب امتیازترین قشرهای آن، دست‌افشان و پایکوبان، در درون مرزهای خود کمر به چپاول منابع نفتی‌شان بسته‌اند، حتماً به دیوانه بودن متهم خواهد شد. یا این همه این چپاول هر روز، در ابعادی که تاریخ ایران کم‌تر به یاد می‌آورد، در خانه‌ها و خیابان‌ها و کارخانه‌های این کشور جریان دارد و هشدارهای پی‌درپی نیز، از آنجا که بر سیاست اجرایی تأثیری بسیار می‌گذارند، طبیعا بجایی نمیرسد.

آخرین هشدار را در این زمینه، با آمار و تشریح‌هایی که از سال‌ها پیش تا کنون بارها تکرار شده‌اند، از زیان‌مهندس علی بابایی مدیر عامل شرکت ملی پخش فرآورده‌های نفتی جمهوری اسلامی بشنوید. وی چهارشنبه گذشته در جمع خبرنگاران گفت ایران شصت میلیون نفری به اندازه چین یک میلیارد و دوست میلیون نفری فرآورده‌های نفتی مصرف میکند. به بیان دیگر اگر مقایسه مهندس بابایی درست باشد، مصرف مواد سوختی توسط هر ایرانی بطور متوسط بیست برابر یک تبعه جمهوری خلق چین است. میتوان درباره دقتی بودن یا نبودن چنین مقایسه‌هایی ساعت‌ها به بحث نشست، ولی تردید نمیتوان داشت که ایرانیان همانند اتباع بسیاری از کشورهای نفتخیز، با طلای سیاه خود رفتاری بسیار ناشایست دارند.

عبدالعلی صادقی‌پور مدیر کل دفتر بهینه‌سازی انرژی وزارت نیرو حدود سه ماه پیش ایران را یکی از مسرف‌ترین کشورهای جهان از لحاظ مصرف انرژی دانست. وی در توجیه این سخن بر شاخصی به نام «شدت مصرف انرژی» تکیه کرد، یعنی مقدار انرژی مصرفی برای تولید هر واحد ارزش افزوده، به گفته او این شاخص در ایران دو برابر اروپای غربی و بیش از ۱۰۷ برابر متوسط شدت انرژی در دنیا است. بخش عمده این اسراف از مصرف بی‌بند و بار انرژی فسیلی منشأ می‌گیرد.

کیست که نداند دلیل اصلی این بی‌بند و باری، غیرواقتی بودن قیمت مصرفی فرآورده‌های نفتی در ایران است. از دیدگاه صرفاً اقتصادی، قیمت منطقی نفت در این کشور برای مصرف‌کنندگان داخلی باید با قیمت جهانی آن هم‌تراز باشد. البته به علل سیاسی و اجتماعی بدیهی، کسی ادعا نمی‌کند بهای بنزین باید در تهران و پاریس یکسان شود، ولی این به آن معنا نیست که قیمت فرآورده‌های نفتی در ایران در سطحی چنین نازل باقی بماند تا مصرف‌کنندگان داخلی، بدون توجه به نیازهای اقتصادی کنونی و منافع نسلی‌های آتی این کشور، منابع را به بیغما دهند.

دکتر فریدون برکشلی، یکی از برجسته‌ترین کارشناسان اقتصاد نفت با تکیه بر نبود مدیریت درست مصرف انرژی در ایران می‌گوید در حال حاضر ۲۳ درصد از نفت تولیدی این کشور، یعنی حدود ۱۰۳ میلیون بشکه، به مصرف داخلی میرسد. در آینده نزدیک این رقم پنجاه درصد افزایش می‌یابد و با ادامه روند کنونی افزایش مصرف نفت در داخل کشور، در کمتر از پانزده سال دیگر نفتی برای صادرات باقی نخواهد ماند.

بعضی از جریان‌های فکری در ایران بر این اعتقادند که این کشور میتواند با تزریق نفت و گاز ارزان یا در حقیقت مفت به صنایع، زمینه مساعدی برای صدور کالاهای صنعتی به بازارهای جهانی فراهم آورد. دکتر برکشلی بر نادرستی این تفکر انگشت می‌گذارد و نشان میدهد که چنین صادراتی زمینه فقیر شدن ایران را فراهم می‌آورد. صدور برخی کالاهای صادراتی انرژی‌بر توسط ایران، مانند فولاد و آلومینیوم و کود شیمیایی، تنها به برکت استفاده از انرژی بسیار ارزان فراهم میشود. این به آن میماند که ایران نفت رایگان در اختیار ملت‌های دیگر قرار دهد.

تاراج منابع سوختی ایران در داخل با کل بن‌بست‌های اقتصادی این کشور پیوندی ناگسستی دارد. شصت درصد داخلی فرآورده‌های نفتی ایران در سئناز صنایع دولتی فرورمی‌رود. صنایعی که اگر از یارانه و انواع حمایت‌های مستقیم و غیرمستقیم از جمله سوخت تقریباً مجانی برخوردار نشوند، یک روز هم نمیتوانند سرپا بایستند. بدون پیاده کردن یک برنامه شجاعانه اصلاحات ساختاری اقتصادی، مصرف فرآورده‌های نفتی در ایران با نرخ کنونی ادامه خواهد یافت.

کشمکش بر سر نفت و گاز خزر

کشمکش بر سر بهره‌برداری از منابع نفت و گاز دریای خزر بالا می‌گیرد و ایران تلاش می‌رزد در این رقابت بزرگ، مواضع از دست‌رفته خود را دوباره بدست‌آورد. به گزارش رسانه‌ها و محافل کارشناسی بین‌المللی، جمهوری اسلامی در چند ماه گذشته برای تبدیل خاک ایران به گنرگاه بخشی از شاه‌لوله‌های نفت و گاز آسیای مرکزی به بازارهای جهانی، گفتگوهای فشرده‌ای با کشورهای منطقه و شرکتهای چند ملیتی غربی انجام داده‌است. دولت ترکمنستان روز دوشنبه ۱۲ اکتبر در جریان دیدار کمال خرازی وزیر خارجه جمهوری اسلامی از عشق‌آباد، از ایران بخواهر موافقت با احداث خط لوله نفت از آن کشور به خلیج فارس، سپاسگزاری کرد. ایران از دیدگاه ترکمن‌ها مهم‌ترین، امن‌ترین و اقتصادی‌ترین راه انتقال نفت و گاز از آسیای مرکزی

به بازارهای جهانی است. روزنامه آمریکایی «واشنگتن پست» نیز اخیراً گزارش داد. شرکت انگلیسی - هلندی «شل» بر سر اجرای طرح انتقال گاز ترکمنستان به ترکیه از راه ایران با دولت جمهوری اسلامی سرگرم گفتگو است. سخنگوی شرکت «شل» در روتردام این گزارش را تکذیب کرد ولی مقام‌های بلندپایه شرکت ملی نفت ایران به رسانه‌ها گفتند که تهران، بنظر تحقق بخشیدن به طرح مورد نظر، بصورت همزمان با چند شرکت بین‌المللی گفتگو میکند. به نظر میرسد که ایران پس از ناکامی‌های دو سه سال گذشته تلاش دارد نقش شایسته خود را در صحنه نفت و گاز آسیای مرکزی و قفقاز بدست آورد. در این صحنه پر هیاهو چهار گروه بازیگر اصلی به چشم می‌خورند:

- کشورهای دارنده منابع نفت و گاز یعنی عمدتاً آذربایجان، ترکمنستان و قزاقستان.
 - شرکتهای بین‌المللی که سرمایه و تکنولوژی را در اختیار دارند.
 - و سرانجام کشورهایی که نفت و گاز باید از سرزمین آنها بگذرد.
- بازیگران گروه چهارم از اهمیت استراتژیک ویژه‌ای برخوردارند. حوزه خزر دربردارنده غنی‌ترین منابع نفت و گاز جهان پس از خلیج فارس و سیبری است. ولی صاحبان این منابع راهی به دریای آزاد ندارند و یافتن یک گذرگاه عملی، اقتصادی و امن برای آنها مسأله‌ای حیاتی است. سه راه در برابر آنهاست:

- از خاک روسیه به سوی دریای سیاه.
 - از ارمنستان یا گرجستان به سوی ترکیه و دریای مدیترانه.
 - و یا سرانجام راه سوم، از خاک ایران به سوی خلیج فارس و یا به قصد ترکیه و اروپا.
- ناگفته پیداست که ایران، ترکیه و روسیه تلاش میکنند شاه‌لوله‌های نفت و گاز آسیای مرکزی را به سرزمینهای خود بکشانند. ولی از دیدگاه کارشناسی، تردیدی نیست که ایران کم‌خرج‌ترین گذرگاه است و اگر تنها ملاک‌های اقتصادی دنظر گرفته شود، این مسیر بر دو مسیر دیگر غلبه خواهد کرد. مسأله در آنجاست که نفت و گاز از اهمیت استراتژیک و الایی برخوردارند و گذرگاه آنها به سوی بازارهای جهانی نیز، که به سرمایه‌گذاری سنگین و درازمدت نیاز دارد، به میزان قابل توجهی بر اساس ملاک‌های سیاسی انتخاب میشود.
- عوامل گوناگون از جمله تنش در روابط تهران و واشنگتن باعث شده ایران در «جنگ شاه‌لوله‌ها» از رقبای ترک و روس خود عقب بماند. به بیان دیگر کشمکش در روابط ایران و آمریکا برای مسکو و آنکارا یک مسأله آسمانی است. زیرا به این دو قدرت امکان میدهد موقعیت خود را استحکام بخشد و در عوض نقش طبیعی ایران را بعنوان بهترین سرزمین رابط میان آسیای مرکزی و دنیای خرد، تضعیف کنند، به‌رغم این مانع اساسی، دیپلماسی تهران تلاش می‌ورزد با استفاده از رقابت میان شرکتهای نفتی بین‌المللی و تضادهای موجود میان آمریکا و اتحادیه اروپا، دامنه مانور خود را در این بازی بزرگ افزایش دهد.

کمبود ارز در اقتصاد ایران

بر اساس آمار هفتمین شماره «نماگرهای اقتصادی» که از سوی اداره بررسی‌های اقتصادی بانک مرکزی جمهوری اسلامی انتشار یافته، حجم کل بدهی‌ها و تعهدات خارجی ایران در پایان سال ۱۳۷۵ خورشیدی ۳۲۰۵ میلیارد دلار بوده است. این رقم علاوه بر بدهی‌ها، بهره‌های آینده و نیز تعهدات احتمالی ایران از جمله اعتبارات اسنادی گشایش یافته را، که کالای آن هنوز حمل نشده، دربرمیگیرد. بر پایه داده‌های همان نشریه، دولت ایران در سال جاری هشت و نیم میلیارد دلار بابت اصل و فرع و بدهی‌های خارجی می‌پردازد.

این داده‌ها نشان میدهند که بازار پرداخت بدهی‌ها همچنان بر حساب‌های خارجی ایران سنگینی میکند و سیاست تضییعی سه سال گذشته، در راستای کاهش بی‌وقفه واردات برای مقابله با تعهدات مالی بین‌المللی، بشدت پیگیری میشود.

آمار آخرین شماره «نماگرهای اقتصادی» بانک مرکزی همچنین دربردارنده اطلاعاتی است درباره بازگشتی خارجی ایران که با داده‌های انتشار یافته از سوی بعضی سازمانهای بین‌المللی، از جمله «سازمان تجارت جهانی» تفاوت دارد. ولی ما در این گفتار برای ساده کردن مطلب، آمار بانک مرکزی را ملاک قرار میدهم. طبق این آمار حجم صادرات ایران در ۱۳۵۷، اعم از نفتی و غیرنفتی، به ۲۲۰۵ میلیارد دلار رسید. حال آنکه واردات از ۱۵ میلیارد دلار فراتر رفت. تفاوت این دو رقم سرازادی است معادل ۷۰۵ میلیارد دلار که ارز مورد نیاز برای بازپس دادن بدهی‌های خارجی را فراهم می‌آورد و تهران را در برابر طلبکاران خارجی رونسفید میکند، ولی در عوض دستگاههای تولیدی کشور همچنان از ارز لازم برای دستیابی به کالاهای وارداتی سرمایه‌ای محروم می‌مانند.

این داده‌ها توانایی ارزی ایران در مقابله با نیازهای توسعه این کشور را به نمایش می‌گذارند. میزان واردات سالانه ایران از حدود ۲۸ میلیارد دلار در اوایل دهه ۱۳۷۰ به ۱۵ میلیارد دلار در سال گذشته کاهش یافته است. سهم قابل ملاحظه‌ای از این مبلغ به خرید کالاهای کشاورزی و مواد اساسی اختصاص دارد. بخش دیگری طبعاً در اختیار دستگاههای دفاعی ایران قرار می‌گیرد. در این شرایط، ارز چندان برای تامین نیازهای این کشور در عرصه تولید و سرمایه‌گذاری باقی نمی‌ماند. دکتر علیقتی مشایخی اقتصاد دان ایرانی چند هفته پیش در یکی از روزنامه‌های صبح تهران در همین زمینه نوشت: «این کمبود شدید ارز موجب کاهش امکان واردات ماشین‌آلات و تجهیزات جدید برای سرمایه‌گذاری و نیز کاهش امکان واردات مواد اولیه و قطعات موردنیاز واحدهای تولیدی خواهد شد. کمبود مواد اولیه و قطعات موجب کاهش درصد استفاده ظرفیت واحدهای تولیدی میشود و کمبود ماشین‌آلات و تجهیزات، افت سرمایه‌گذاری را به دنبال دارد.» از دیدگاه مشایخی، کمبود منابع ارزی یکی از مشکلات جدی دولت طی سالهای آینده است.

در کوتاه مدت، دولت خاصی میتواند از افزایش غیرمنظم بهای نفت خام، که از سه هفته پیش آغاز شد و در چند روز گذشته شدت یافت، خوشحال باشد. بهای نفت خام سبک ایران در دهانه کانال سوئز از بشکه‌ای بیست دلار گذشت و این امید در محافل اقتصادی تهران قوت گرفت که دولت بتواند، با برخورداری از این فرصت، فعلاً از رودرو شدن با دشواریهای ناشی از کمبود ارز در امان بماند. این افزایش قیمت به گفته کارشناسان بازار جهانی نفت از یک سلسله دلایل مقطعی از جمله بی‌نظمی در صادرات نفت روسیه، تحقق نیافتن پیش‌بینی‌های مربوط به تولید نفت در کشورهای غیرعضو اوپک و یا نوسان‌های فصلی در بازار مصرف سرچشمه میگیرد، و دل بستن به آن برای حل مشکلات ساختاری کمبود ارز نهایت بی‌احتیاطی است. راه حل اساسی، بسیج همه توانایی‌ها در راه توسعه صادرات غیرنفتی است. ناگفته پیداست که ایران برای تامین نیازهای ارزی روجه افزایش خویش نمیتواند تنها بر صدور کالاهای سنتی مانند فرش و پسته تکیه کند. ولی صدور کالاهای صنعتی نیازمند سرمایه‌گذاری است و کمبود ارز در چند سال اخیر با ضربه زدن به سرمایه‌گذاری، توان صادراتی واحدهای تولیدی ایران را بیش از پیش کاهش داده و هدفنای برنامه دوم را در عرصه صادرات غیرنفتی به یک رویای دست نیافتنی بدل کرده است.

دولت محمد خاتمی و چشم انداز سرمایه‌گذاری‌های تولیدی

قرارداد توسعه میدان گازی پارس جنوبی واقع در خلیج فارس، بین شرکت ملی نفت ایران و کنسرسیومی متشکل از شرکت‌های فرانسوی، روسی و مالزیایی، نشان میدهد که اعتماد سرمایه‌گذاران بین‌المللی به ویژه اروپایی به آینده ایران افزایش یافته است. واکنش دولتمردان اتحادیه اروپا به این رویداد، از جمله گفته‌های نخست‌وزیر فرانسه، نشانه آن است که نخستین محمد خاتمی بر کرسی ریاست جمهوری، چهره تازه‌ای از ایران در محافل سیاسی غرب به نمایش گذاشته است. آیا جو اعتماد در درون ایران نیز بهبود می‌یابد؟ آیا نخستین هفته‌های زمامداری خاتمی توانسته است محافل اقتصادی این کشور، بویژه سرمایه‌گذاران آن را نیز به آینده دلگرم کند؟ این محافل، در آغاز به توانایی‌های رییس جمهوری تازه در شناخت پیچیدگی‌های اقتصاد ایران و چگونگی مقابله با تنگناهای گوناگون آن، ساور داشتند. زیرا که او هیچگاه مستقیماً با مسائل اقتصادی درگیر نشده و سال‌ها نیز از فعالیتهای اجرایی برکنار مانده بود. این تردید هنوز تا اندازه زیادی به جای خود باقی است، ولی به نظر میرسد که بعضی از ابتکارهای اخیر و واکنش‌های مثبت که در محافل اقتصادی ایران برانگیخته، از جمله تصمیم به بررسی وضعیت شرکت‌های دولتی، که زمینه به حرکت در آمدن دوباره فرآیند خصوصی‌سازی تلقی شده است، محمد خاتمی در اعمال وظایف خود بیش از پیش اطمینان خواهد یافت که بزرگ‌ترین مشکل اقتصادی ایران، تسلط دولت و بنیادهای و ضعف سرمایه‌گذاری تولیدی توسط بخش خصوصی است و این ضعف نیز، بطور عمده، از نبود فضای اعتماد در این کشور منشأ میگیرد. درباره دامنه این ضعف در پیآمدهای آن اقتصاددانان ایرانی فراوان نوشته‌اند. ما در این گفتار تنها اشاره میکنیم به یادداشت اقتصادی پی‌دربی روزنامه «همشهری» چاپ تهران.

«همشهری» درباره سقوط سرمایه‌گذاری در ایران طی دو دهه اخیر مینویسد: به علت افزایش مصرف داخلی و به‌وجود نیامدن کارخانه‌های جدید، میزان سرمایه‌گذاری برای هر ایرانی به قیمت ثابت از ۹۲ هزار ریال در ۱۳۵۶ به ۳۸ هزار ریال در ۱۳۷۴ کاهش یافته است. هشتمین نتایج ملموس این سقوط را در قالب چند مورد مشخص بررسی کرده و می‌افزاید: واحدهای واقعی صنعتی در استان مازندران به‌دوران پیش از انقلاب تعلق داشته یا حاصل طرح‌های نیمه‌تمام نظام گذشته است. در استان خوزستان عملاً پس از انقلاب واحد صنعتی جدیدی به‌وجود نیامده است. حاصل آنکه مازندران استانی مهاجر فرست است و خوزستان نیز، که از امکانات خدادادی استثنایی برخوردار است، یکی از بالاترین نرخ‌های بیکاری ایران را دارد. در سایر استانها نیز وضع به همین گونه است.

کمبود سرمایه‌گذاری کمر اقتصاد ایران را شکسته و دستگاه‌های تولیدی این کشور را، در برابر همسایگانش، در موضع ضعف قرار داده است. «همشهری» مینویسد: ترکیه در زمینه تولید کالاها در مقیاس‌های گسترده از ما جلوتر است: فولاد سه برابر، شکر پنج برابر و اتومبیل ۴۰۵ برابر ما تولید میکند، عربستان که یک چهارم جمعیت ایران را دارد، ۲۰۵ برابر ما مواد پتروشیمی تولید میکند و تولید سرانه سیمان و فولاد آن چهار برابر ایران است. کار به جایی رسیده که امیرنشین بحرین ۴ برابر ایران آلومینیوم تولید میکند.

«روزنامه همشهری» سقوط سرمایه‌گذاری تولیدی در دوران پس از انقلاب اسلامی را حاصل نفوذ گسترده بازرگانان در حیات حاکمه ایران میدانند. طرز تفکر بازاری، با نفوذ در اغلب نهادهای تصمیم‌گیرنده راه را بر سرمایه‌گذاری صنعتی به‌ویژه توسط بخش خصوصی بسته و نظام بانکی را تنها در خدمت منافع خود به کار گرفته است. درباره شکست نظام بانکی جمهوری اسلامی در پیشبرد توسعه ایران، تبری کوویل اقتصاد دان فرانسوی در شماره سی‌ام «لوموند» به نتایج مشابهی میرسد.

در مجموع بسیاری از کارشناسان مسائل اقتصادی ایران بر این اعتقادند که فراهم آوردن فضای اعتماد از راه اصلاحات بنیادی اقتصادی و سیاسی، شرط اصلی بیرون آوردن دستگاه تولیدی این کشور از یک رخوت طولانی است. شخصیت خاتمی، همانطوری که قرارداد اخیر گاز نشان میدهد، میتواند به اعتبار ایران در محافل اقتصادی بین‌المللی کمک کند. این اعتبار زمانی تداوم می‌یابد که رییس جمهوری ایران بتواند سرمایه‌گذاران داخلی را نیز متقاعد کند که دوران تسلط دلان به سرآمده و عصر تولیدکنندگان فرانسوی است.

رنج نامه یک جدال خاموش

بمناسبت انتشار کتاب از دیدار خویشتن، یادنامه زندگی

احسان طبری

محسن حیدریان

به کوشش و دقت درخرف ف. شیوا کتاب از دیدار خویشتن، یادنامه زندگی احسان طبری از سوی انتشارات باران انتشار یافت. شیوا در پیش گفتار کتاب پیوند خود با طبری در سالهای کوتاه اما پرحادثه پس از انقلاب را به تصویری شفاف می کشد و نیز داستان این نوشته طبری را که سالهای طولانی ناپدید شده بود بازمی گوید. خاطراتش را طبری در سال ۱۳۶۰ به خواست نزدیکان روایت کرده است. اینک پس از ۱۶ سال انتشار یافته است. طبری در یادمانده اش نه یک بازیگر فعال بلکه یک تماشاگر حوادث است. از اینرو موضع گیریها و نقش طبری در پیچهای مهم تاریخی بی رنگ مانده است. طبری یادآور شده است که نمی خواسته یادنامه را به «من نامه» تبدیل کند. او بجای زندگی و ماجراهای خود کتاب را به تصویر چهره هایی مانند پیشه روی، خلیل ملکی، نوشین، هدایت، نیما، افراشته، استالین، ماشو، خروشچف و دیگران اختصاص داده است. وی اما صادقانه اعتراف میکند که «با سطل رنگ و قلم موی خیال و فکر به سراغ گذشته رفته ام تا ألوان واقعی را نمایان تر سازم». اما آیا پس از این سالهای طوفانی که ریزش دیوار بتونی برلین و هزارها دیوار ضخیم ذهنی از رویدادهای هر ماه و سال آن بوده است، خواندن یادنامه طبری هنوز ارزش یا اهمیتی میتواند داشته باشد؟ از منظر فکری و سیاسی یادنامه طبری نه تنها هیچ مطلب مهم و جدیدی دربر ندارد، حتی کوچکترین اشاره ای در نقد کروژنیا و بررسی علل آنها به چشم نمی خورد. از این رو از نگاه یک توده ای و کمونیست دو آتشه دفاع جانانه طبری از اردوگاه سوسیالیسم و رفقای «حزب برادر بزرگ» و رنگ آمیزی ستایش گونه از استالین و لنین و کوچک ابدانهای ایرانی آنها مهمترین امتیاز یادنامه طبری است. برای کسان دیگری نوشته طبری شاید برگ دیگری در حقانیت تاریخی «سوسیالیسم علمی» است.

اما بعقیده من اهمیت این کتاب نه در ارزیابیهای سیاسی و ایدئولوژیک نویسنده و نه شخصیت پردازیهایی است که طبری برای پنهان کردن هویت و سیمای فردی اش در سایه آنها کوشیده است. اهمیت یادنامه بنظرم در ذهنیت و روانشناسی خاص نویسنده آن نهفته است. کتاب را باید از منظر روانشناسی فردی طبری مورد توجه قرار داد. تنها از این منظر است که جدال همیشگی طبری با خود و با وظایف حزبی اش نمایان میشود. هنوز سال ۶۰ است. طبری دانشمندی رعایت «انضباط سازمانی» و «وفای به عهد» و «موازین تفکر انقلابی» را مورد تاکید قرار میدهد. اما در همان حال از زندانی دیگر «زندانی عواطف» از «گریستن درون خود» و «زجرهای کشنده دیگری سخن میگوید که خواننده تیزبین همه را احساس میکند و می چشد. یادنامه چیزی جز دردنامه خاموش انسانی نیست که نه کسی دردهایش را احساس میکند و نه همدمی برای راز و نیاز دارد. طبری بنا به تجربه تلخ شوروی - که در محاصره توده ایهای عضو کا. گ. ب بود - تا مدتها حتی ف. شیوا ویراستار خاطرات و همکار حزبی اش را جاسوس و خبرچین از مابهران تصور میکند، تا آنکه بمرور زمان به وی اطمینان کامل پیدا میکند. با چنین روانشناسی طبری نه تنها در غربت که در وطن نیز غریب است. اهمیت یادنامه در بازگو کردن زندگی نسلی از پیکارجویان رنج دیده میهن ماست که همزمان با استبداد بیرونی «محکوم معتقدات خود» و خودسانسوری هم بوده اند. نسلی که بجای فکر و چاره یابی برای مسائل نسل خود اسیر یک اتوپیا خیالی و کاذب «مقدس» بود و بدتر از آن در اینراه حاضر به قربانی کردن خود و نیز استفاده از هر وسیله بود. طبری در هر جای یادنامه که فرصتی مناسب می باید از این جدال سهمگین و کشنده میان «نیاز به خودبودن» و «زندانی اعتقادات خود بودن» پرده برمی دارد: «این دل بستگی به عهد مرا در قفس جادویی خود مختق کرد.» در درد ملی صمیمانه با خواننده، طبری با اندوه بی پایان میگوید: «برای من داستان از هفده سالگی آغاز شد و تمام زندگی مرا در آغوش سرد و پولادین خود دردم فشرد. اعصابی که خداوندان برای شعر و مهر ساخته بودند، عرصه تازیانه روی داده های آتشین شد. چنین بود خواست سرنوشت و من در برابر آن عاجز بودم... و اینک نیز نمیتوانم دو دقیقه دیگر عمر خود را ببینم. همانند محکوم به تیرباران که با چشمان بسته او را از دالانها عبور می دهند و تنها چیزی که میداند آن است که زمانی سرب گذاخته در میان گوشتهایش خواهد ترکیب و نه بیش... زندانی

عواطف و اندیشه درون خویش بود...» طبری چند بار مینویسد که قادر نیست با قلم رنجشهای روحی و عزلت درد آور یک عمر را توصیف کند. در جایی مینویسد: «بارها در درون با خود گریستم. می دیدم که اگر وفای به عهد نبود... من در میان این آدمیان خودپسند چه کاری داشتم؟» یادنامه طبری تصویرگر دو چهره متفاوت از انسانی و دوست داشتنی است. در یک سو انسان و پژوهشگری ایستاده است. هر دی که با متانت، مردمداری و نرمش در رفتار و گفتار، با استعدادی بی نظیر که همه عمرش را صرف شناخت فرهنگ و تاریخ وطنش کرده است به یکی از نام های ماندگار نیم قرن معاصر ایران تبدیل شده است. در سوی دیگر طبری ایستاده است که با تبحرخی در تاریکی همچون یک تنورسین حزبی وظیفه توجیه و ماسمالی کردن فجایعی را بر دوش نهاده است که تا ستایش تبهکارانی چون استالین هم امتداد می یابد. روح حساس و دردمند طبری از این درگانی و جدال غذایی جانگناه میکشد. در دیدارهای خصوصی با ف. شیوا، طبری آزردهای خود از سیستم شوروی، از نویسندگان و جیبی نویس و «قهرمانان کار سوسیالیستی» از رفتار «رفیق کیانوری» را پنهان نمیکند. اما طبری در طغیانی خاموش میسوزد و میسازد. بارها مینویسد: «لحظاتی است که از درون نهره برمی خیزد. ولی باید خاموش بود. لحظاتی است که شعله خشم شما را میسوزاند ولی باید خون سرد ماند. لحظاتی است که بی عدالتی فاحش است و پاسخی جز دشنام گزنده ندارد. ولی باید منطقی سخن گفت.»

یکی از موضوعات یادنامه دردها و هجرانهای طبری در غربت و در سالهای دوری از ایران است. در این باره طبری چه بطور مستقیم و چه در شرح زندگی دیگر تبعیدیان سیاسی مثل نوشین، افراشته و دیگران بارها «از جلسات دود آگین بحث» و «جرزدها»، «رنجش های روحی، تنهایی های دل آزار، در عزلت با خویشتن» شکره میکند. مینویسد: «زهر شکست و حرمان همه را بدخلق و بدجنس و عقده ای میکرد.» طبری تاکید میورزد که «گاه در ایام شکست، زندان و مهاجرت از یک جمع واقعی سیاسی هیچ چیز، جز مثنی زیاله باقی نمی ماند. کلام پرطنین حزب به سخن تشریفاتی بدل میشود، نه نبردی، نه هدفی، نه دستاوردی. راه دانشا بسوی سرازیر میرفت. به نقطه صفر می رسیدیم. ولی از صفر نیز فروتر می رفتیم. صدها و صدها هفته و ماه من در عزلت روحی گذشت.»

یک نکته دیگر یادنامه گزینش چهره هایی چون نوشین، افراشته، نیما و هدایت و جایگاه بلند آنان در خاطرات طبری است. این ها همه همگی از متزلزل ترین افراد در برخورد با حزب و شوروی و «امسر پرولتاریا» و از طغیانگر ترین چهره های جامعه روشنفکری ایران در زمان خود بوده اند. در این انتخاب تمایز روحی و اخلاقی وی را میتوان دید. در روایت طبری از نوشین که مانند خود او «تا آخر عمر در این تزلزل ها باقی مانده بود» و گویا «دشواریهای تکامل سوسیالیسم در دوران جنگ سرد» را نمی فهمیده است، نه تنها کوچکترین زشتگویی دیده نمیشود بلکه برعکس یک احساس سپیاتی هم ملاحظه میتوان کرد.

بعقیده من طبری در واقع از همان اشعاب خلیل ملکی میان اصلاح طلبی و انقلابی گری، ایرانگرایی و شوروی پرستی و میان آزاداندیشی و خشک اندیشی تزلزل جدی یافته بود. اما به دلایلی به از دوری کمونیسم رانده میشود و این جدال تا لحظه مرگ روح حساس او آرام نمیگنجد و در مواردی از او یک آپاراتچی زیوس میسازد. اگر یادنامه با این نگاه خوانده شود میتوان گره های بسیاری از «عقده های کهن» و راز جدال همیشگی طبری را گشود. اما نباید فراموش کرد که خود وی در انتخاب راه و این خودفریبی و دل خوشی توخالی سهمی بزرگ داشت. وگرنه او چه اجباری داشت که آنهمه ذلت و فشار روحی را متحمل شود. در صورتی که براحتی میتوانست شایستگی آنرا داشت کرسی استادی را در دانشگاه لومونوسف مسکو و یا دانشگاه هومبولیت برلین عهده دار شود و به کارهای پژوهشی و ادبی خود بپردازد. این انتخاب برانطباق نه فقط برای او که اساسا مرد سیاست نبود بلکه برای جامعه ایران بسیار مفیدتر بود. اگر طبری جرئت این انتخاب را داشت میتوانست با شکست نابوهای سنتی، بسیاری از استعداد های جامعه روشنفکری را بجای فداکاریهای خون نشان انقلابی در راه اثرگذاری مثبت و تحرک جامعه مدنی در ایران سوق دهد. مینویسد: «این داستان چهل سال تمام طول کشید. آی های خدای تاریخ! چه روزگاری بر ما گذشت که تنها دیدگان تو نظاره گر آن بود.» اما هر چه که بود طبری که با اندوهی بی پایان خود را برای خوابی ابدی در جایی در قبرستان لایپزیک آماده کرده بود، با سقوط حکومت شاه به یکباره با شور تمام به زندگی به «سنگر تاریخی» به «تجلی فلسفی» اندیشه خود یعنی میهن باز میگردد. طبری لحظه بازگشت به ایران را چه زیبا و دل پذیر بیان داشته است: «احساس من این بود که به سنگر تاریخی خود برگشته ام. عزمم از همان آغاز جزم بود که آزمون مهاجرت تکرار پذیر نیست... درود بر تو ای رماندا! هنوز آنجا با تاج سپید خود ایستاده ای! آی فرشته صدفین که هزارها تماشاگر ماده جاندار و بیجان در دو سوی خود بوده ای و هستی، در آن سو که خیز می خورشد و در این سو که کوبیر شنگرفی خفته است. اینک من، فرزندی که با موی سپید و دلی از غمها سیاه باز آمدم. با او هر چه میخواهی بکن که اینک بار دیگر به عنبه بوسی بارگاه جاویدانت آمده است.»

فرهنگ جهانی و فرهنگ خودی

هومن

بخش نخست این مطلب در شماره گذشته تحت عنوان «نظام جهانی، دمکراسی و فرهنگ خودی» انتشار یافت. اینک دنباله مطلب از نظر خوانندگان میگردد.

آیا در عصر ارتباطات جهانی و پیدایش یک فرهنگ جهانی صحبت از فرهنگ خودی معنی دارد؟ گفتیم که ارتباطات جهانشمول مرزهای فرهنگی را برهم میریزند و سببولهای فرهنگ خودی را از معنی تهی میکند. مطابق با این نظریه بر این عقیده ایم که در عصر ارتباطات جهانشمول حداقل در «پراکسیس روزمره» صحبت از فرهنگ خودی بیهوده است. «جهانی شدن جهان» روندی است که با پیدایش سرمایه داری شدت یافت (شدت یافت، چرا که قبل از آن هم روابط بین المللی به شکل محدود وجود داشت) و با انقلاب الکترونیک به اوج خود رسید. اولین و مهمترین روندی که فرهنگ خودی را میان تهی میکند «دنیایی شدن دنیا» است. این روند نه تنها به این خاطر حتمیت تاریخی دارد، که سرمایه داری جهانی شده است بلکه در درجه اول بدلیل کشف اصل «خواندیشی» است. کشف این اصل برابر با «مردن خداوند» و به همین دلیل مساوی با دنیایی شدن دنیا است. فرمول دکارتی «من فکر میکنم، پس هستم» کشف همان اصل است. همین اصل بنیاد هویت سازی عقلانی را تشکیل میدهد. در این هویت سازی فرهنگ، که در این رابطه معنی سنت دارد، نقش تاریخی خود را از دست میدهد. انسانها در تعریف هویت خود دیگر به سنت رجوع نمیکنند. حتی تلاش قشری از مسلمین جامعه ایران برای باز تعریف و تفسیر جدید معانی دینی خود صحت این نظریه را تصدیق میکنند. واقعیت تغییر یافته اجتماعی، مسلمانانی را که بر هویت دینی خود پافشاری میکنند مجبور به تفسیری جدیدی از دین میکنند. این تفسیر هم تابع اصل «خواندیشی» است. فقط آن عناصری از فرهنگ خودی میتوانند خود را حفظ کنند که به شکل آداب و رسوم درآمده اند و پیشینه تاریخی طولانی دارند. ولی حفظ همیشگی این عناصر هم ممکن نیست. ویژگی این عناصر هم این است که آنها در زندگی اجتماعی نقش بازی نمیکنند. میلاد مسیح در جوامع اروپایی یک نمونه از این عناصر معنایی است. با اینکه جامعه اروپایی، یک جامعه غیردینی است، میلاد مسیح یک سنت است که در خانواده ها جشن گرفته میشود. به این معنی که میلاد مسیح دلیلی برای ملاقات خانوادگی است. ولی همین پدیده هم بتدریج اهمیت خود را از دست میدهد.

عمل روزمره، صحبت از فرهنگ خودی را بیهوده میکند. این به چه معنی است؟ مدرن بودن جامعه مدرن در بوجود آمدن نهادهای جدید است. پیش فرض این نهادها ایجاد یک فرهنگ عام است. مثلا ارزشها و هنجارهای عام، زبان مشترک، ایده ها و روشهای مشترک و غیره. نهادی شدن این عناصر ساختارهای جامعه سنتی را کاملا نو میکند و نظم جدیدی برای جامعه و زندگی روزمره بوجود میآورد. همین پدیده ها صحبت از فرهنگی خودی را بی معنی میکند. نهادهای اجتماعی مدرن نظامهایی هستند با منطق عملی خاص خود، که در عمل هم یک استقلال نسبی دارند. این منطق عملی در نهادی شدن یک «کد» یا «رمز» خاص نظام است. مثلا نهادی شدن کد حقیقت در نظام علم در این حال که عملکرد این نظام را مشخص میکند، او را هم از دیگر سیستمها جدا میکند. این آموزه جدید تئوری سیستمهای اجتماعی به ما نشان میدهد که عملکرد و ضرورت های عملکردی یک نظام به دلیل منطق خاص نظام میتواند در تضاد با دین قرار گیرند و ما میدانیم که فرهنگ خودی - سنتی معمولا هویتی دینی دارد. بخصوص این تضاد در علوم انسانی میتواند پیش بیاید. تحقیق علمی جامعه ایران جامعه شناسی را موظف به حقیقت جویی میکند ولی کوتاه بینی دینی و استبداد مذهبی او را مجبور به سکوت و یا دروغ میکند. این تضاد به این دلیل در جامعه ایران شدت می یابد که تعهد در برابر اسلام تبدیل به اصلی در قانون اساسی شده است. آنچه که این تضاد را بیشتر روشن میکند نظام حقوقی و حقوق مدرن است.

جامعه مدرن از دیدگاه سیاسی یک جامعه دمکراتیک است. دمکراسی بطور خلاصه یعنی تنظیم روابط افراد بوسیله حقوق. حقوق ولی یک بعد فرهنگی دارد که اهمیت خاص دارد. با دنیایی شدن دنیا فرهنگ اصل ماورایی خود را از دست داد. بجای اصل ماورایی انسان قرار گرفت. فرهنگ جدیدی که بوجود آمد، فرهنگ انسان گرایی است که ایده اصلی آن «برابری» است. عدالت طلبی مارکس درواقع رادیکال کردن این اصل بود. برابری و عدالت اجتماعی عناصر اصلی این فرهنگ هستند و آزادی پیش فرض عملی این ایده ها میباشد. از دیدگاه تاریخی این فرهنگ در برابر نظام مطلق گرای اروپای قرون جدید بوجود آمد. آزادی از این نظام، که در راس آن یک حاکم قرار داشت و شهروندان در تعیین سرنوشت خود دخالتی نداشتند، پیش فرض برای واقعیت بخشیدن به اصول برابری و عدالت اجتماعی بود. این دو ایده ویژگی عام دارند یعنی دربرگیرنده همه انسانها هستند و دو ارزش اساسی فرهنگ مدرن را تشکیل میدهند. بوجود آمدن نظام حقوقی جدید درواقع نتیجه نهادی شدن این ارزشها میباشد. کد نظام حقوقی جدید «حق - ناحق» میباشد. ولی تعریف حق و ناحق به این جهت ممکن میشود که آن ارزشهای نامبرده نهادی شده اند و مقبولیت عام دارند. قانونگذار در تعریف حق و ناحق اصل برابری انسانها را در نظر می گیرد و نه اعتقادات دینی، گروه اجتماعی، نژادی و غیره. در مقابل، دین یک مجموعه معنایی است که کد آن «اعتقاد» است. اعتقاد - بی اعتقادی انسانها را به دو گروه دینی و غیردینی تقسیم میکند. گروه دینی بعلت اعتقاد مورد عنایت و گروه غیردینی بعلت بی اعتقادی مورد مجازات الهی قرار میگیرد. چون جامعه سنتی جامعه دینی است، روابط انسانها در آن جامعه بر این اساس تنظیم میشود. آنچه که این شکل از تنظیم روابط را در جامعه مدرن غیرممکن میکند، پلورالیسم فرهنگی و کثرت گروه ها و اشکال زندگی جمعی است. فرهنگ جدید «چند مرکزی»، در حالی که فرهنگ خودی «تک مرکزی» است. به همین دلیل جامعه جدید یک اصل همبستگی می خواهد، که نیازهای فردی و جمعی این گروه ها را تامین کند. این اصل «اجماع» است. برای توضیح این مطلب خلاصه ای از نظرات بسام تیبی را درمورد اسلام می آوریم.

بسام تیبی سوری الاصل و مسلمان است و در آلمان علوم سیاسی تدریس میکند. تیبی میگوید، اسلام یک دین «خدامرکزی» است و از این رو در مقابل فرهنگ غربی است (۱). اسلام یک دین است و نه یک اینتروژوی سیاسی. اصل اساسی آن «اعتقاد به خدا» است (۲). شریعه بمعنای راهی است که الله بوسیله وحی به محمد نشان داده است و آنچه که امروز نام حقوق اسلامی گرفته، تفسیر حقوقی این وحی است. به این دلیل این تفسیر انسانی و پساقرآنی است (۳). حرام و حلال کد این نظام است و شامل امت اسلامی میشود. به همین دلیل شریعه نمیتواند مبنای یک نظام حقوقی برای یک دولت باشد (۴). تفاوت بین حقوق اسلامی و مدرن تفاوتی بنیادی است. در فرهنگ سیاسی اسلامی ایده «فردیت» اصلا وجود ندارد و همین ایده مبنای حقوق خوداندیشی است. بازتاب جامعه شناختی این اصل «فردیت» است که بنیاد فلسفه حقوقی مدرن را تشکیل میدهد. حقوق مدرن حقوق فردی است. در اسلام آنچه که حقوق انسانی نامیده میشود، وظایف افراد در برابر امت است و نه حقوق فردی. به این معنی اسلام سنت حقوقی ندارد (۶). بسام تیبی خود طرفدار سکولاریسم است. ولی به نظر من مقاومت شدید مسلمانان در برابر این پدیده نشان میدهد که دنیایی شدن دنیا در جوامع اسلامی در درجه اول با پیشرفت فرهنگ مدرن شدنی است و نه از درون مذهب. برخورد مسلمانان با نهادهای اجتماعی مدرن برخوردی سطحی است و تقابل بین دین و خرد تقابلی بنیادی.

گفتیم که مدرنیته فرهنگی نتیجه کشف اصل خوداندیشی است. بدین طریق انسان خود را بعنوان شناسنده دریافت، یعنی خود را بعنوان عامل معناسازی کشف کرد. ویژگی چون و چرا کردن او را در مقابل تفکر دینی، یعنی تفکر تعسبی قرار داد. با نهادی شدن فرهنگ جدید اندیشمندی (Reflexivität) دیگر ویژگی خاص انسان نیست. اندیشمندی همچنین یک ویژگی نهادهای اجتماعی می باشد. نهادها و یا سیستمهای جدید دارای موضوع و منطق عملی خاص خود میباشد که به اعمال و مسائل این نظامها ویژگی اندیشمندی می بخشد. نظام علم، اقتصاد و سیاست و حتی فرهنگ و بعد همبستگی جامعه مدنی اندیشمند میشوند و به این شکل «آموختن» هم ویژگی فرد و نظامهای اجتماعی میشود. این آموختن است که تکامل اجتماعی را ممکن میکند. گفتیم که از دیدگاه تئوری سیستمهای اجتماعی، جدایی و استقلال نسبی نظامها پیش فرض عملکردی آنها را تشکیل میدهد و این امر از طریق نهادی شدن کد یا رمز سیستمی ممکن میشود. کد حقیقت در علم، پول در اقتصاد و قدرت در سیاست، اعمال نظامهای مربوطه را تنظیم

سبکند. دخل و تصرف عقلانی در فرهنگ از طریق مکانیزم انتقاد و تفسیر نو میسر میشود. همبستگی اجتماعی دیگر امری اتوماتیک نیست، بلکه بوسیله «پذیرش فردی» ممکن میگردد. همانگونه که در نظام های دموکراتیک مشاهده میکنیم، همبستگی یا در موارد خاص «خودجوش» بوجود می آید، مثلاً تشکیل گروه های کوچک برای عملی کردن علایق گروهی مانند حفظ محیط زیست، حمایت از پناهندگان، حقوق زنان و غیره، و یا در ارتباطات اجتماعی بوسیله فعالیت های عمومی احزاب و گروه ها ایجاد میگردد.

در عصر ارتباطات جهانی و زندگی در دهکده جهانی «آموختن» هم بعدی جهانی می یابد. برخورد فرهنگها خود یک تاریخ تقریباً طولانی دارد. ولی با جهانی شدن جهان برخورد فرهنگها شدت می یابد و عمیقتر میشود. بر این شدت، ضرورت های عملکردی سیستم ها می افزایند. برخورد فرهنگی در زمینه تبدلات «دانشی» (Kognitiv) پیشینهای طولانی دارد. مثلاً یکی از قدیمیترین این برخوردها ارتباطات جهان اسلامی - ایرانی با فلسفه یونان قدیم است. ولی با جهانی شدن جهان، تبدلات دانشی در زمینه های متفاوت علمی صورت میگیرد. زادگاه علوم طبیعی جدید اروپا بود، ولی این علوم امروزه گسترش جهانی دارند. افراد دیگر فرهنگها تنها مصرف کننده این علوم باقی نماندند، بلکه در این زمینه ها نوآوری میکنند. ولی آموختن «ارزشی» (normativ) بیشتر از دوران جدید اروپا گسترش یافته است. مثلاً در زمینه سیاسی شکل حاکمیت دموکراتیک مقبولیت جهانی می یابد. همچنین اشکال زندگی غربی شکل عام پیدا میکنند. همانگونه که گفتیم، دلیل این جهانی شدن تنها گسترش جهانی سرمایه داری نیست، بل کشف اصل «خوداندیشی» است که فردیت و آموختن فردی را موجب میشود. در ارتباطات جهانی دیدگاه های «خودی» و «دیگری» درهم آمیخته میشوند و این امر «مکانیسم آموختن» را تشکیل میدهد. خودی کردن نگرش دیگری، یعنی «نگرش برونی» بر فرهنگ خودی آموختن از فرهنگ دیگری را ممکن میکند. همین تبادل، مکانیزم های درونی و برونی آموختن در بعد جهانی را ممکن میسازد. این تحولات جهانی بنیان نظریه «غرب زدگی» ایدئولوژی پردازان ایرانی را برهم می ریزند. کسانی که آموختن دانشی از غرب را می پذیرند و همزمان آموختن هنجاری را رد میکنند، در اصل میخواهند پروسه های جهانشمول را قابل بازگشت کنند و از دیدگاه جامعه شناسی این پروسه ها غیرقابل بازگشت اند. در صورت پافشاری بر این امر فقط «کنترل جمعی» و در نتیجه «جنایت» میتواند بعنوان وسیله انتخاب شود. چرا که کنترل جمعی ۶۵ میلیون انسانی که نیازهای متفاوت دارند فقط از طریق جنایت ممکن است، چون «کنترل جمعی» در تقابل با «خوداندیشی» قرار میگیرد.

تئوری همیاری جهانی

مفاهیم اساسی یک تئوری سیاست جهانی

اندیشه راهنماد:

در فلسفه علم اصطلاح اصل راهنمای نظری (Paradigma) را دانشمند آمریکایی توماس کوهن معمول کرد. این اصطلاح امروز در بیشتر علوم کاربرد دارد. نظریه کوهن این است که هر تئوری علمی یک اصل راهنما دارد که تئوری پردازی را تا حدودی متعین میکند. ما برای این اصطلاح تعریف کاپرا را می پذیریم: اندیشه راهنما آن اندیشه ای است که مابین ادراکات، مفاهیم، ارزشها و تکنیک های یک تئوری رابطه ارگانیک بوجود می آورد و یک شیوه خاص برای نگرش واقعیات بوجود می آورد (۱۷). اصل راهنمای ما «همکاری» است. برای این انتخاب یک دلیل تجربی و یک دلیل ارزشی داریم. دلیل تجربی میگوید که وضعیت جهانی همکاری بین المللی را ایجاد میکنند. مسائل و مشکلات، خطرات و تهدیدات صنعتی و اجتماعی در نتیجه جهانی شدن جهان بعد جهانی یافته اند. به همین علت دولتهای ملی به تنهایی قادر به حل آنها نیستند و همکاری بین المللی ضروری است. دلیل ارزشی ما اینست که اصل همکاری در این تئوری بعنوان یک «بایستن» مطرح میشود. از آنجا که مسائل جهانی زندگی، سلامتی و حتی حیات انسانی و طبیعی را به مخاطره می اندازند، این طرح میخواهد خرد انسانی را مخاطب قرار دهد و در آن انگیزه عمل بوجود آورد. چرا که در کنار امر آگاهی، احساس همبستگی پیش فرض موفقیت در عمل جمعی برای حل مسایل است. خالی بودن علم از ارزشها و بایستن ها موضوعی است که ماکس وبر در جامعه شناسی مطرح کرد. ولی این نظریه خالی از اشکال نیست. هیچ تئوری وجود ندارد که شامل عناصر ارزشی و هنجاری نباشد، چرا که ابژکتیویسم علمی وجود ندارد. با عدم وجود ابژکتیویسم علمی اصل گزینش و انتخاب بخشی از تئوریهای علم شده اند و بدین طریق عناصر ارزشی و هنجاری به تئوریهای علمی راه می یابند. نتیجه اینکه بر ارزش گرایی نظریه ما ایرادی وارد نیست. اصطلاح همیاری در نام تئوری به همین جنبه ارزشی اشاره دارد. چرا که رشد متعادل

نقاط مختلف این جهان جهانی شده مسئله ملی نیست بلکه انسانی و جهانی است. جوامع مختلف به همیاری و همکاری یکدیگر نیاز دارند.

سیاست

سیاست در ادبیات به معنی یک «هنر» میباشد. فرضیه بنیادی علم سیاست این است که هر کجا که زندگی جمعی وجود دارد، سیاست هم وجود دارد (۱۸). زندگی جمعی در جامعه مدنی ممکن است، اگر یک اصل همپوندی وجود داشته باشد، این اصل در بعد سیاسی «دموکراسی» است که در پروسه «اجماع» سازی عملی میشود. در نتیجه سیاست هنر تنظیم روابط انسانی و اجتماعی است در شکل جقوتی. در زبان عامیانه سیاست به علت فعالیتهای ایدئولوژی پردازان و عمل ایدئولوژیک با «حقه بازی» یکی گرفته میشود. این مفهوم از سیاست در نتیجه «آموختن ایدئولوژیک» در جامعه بوجود آمده است. جامعه دموکراتیک با «آموختن دموکراتیک» ممکن است. این نوع از آموختن با پیدایش و تکامل «آگاهی حقوقی» ممکن میشود. در جامعه مدنی هم سیاست در چهارچوب واقعیت اجتماعی - تاریخی صورت میگیرد ولی از آنجا که واقعیت تغییر و تکامل پذیر است، مدیریت سیاستمداران در این پروسه تکاملی نقش دارد. سیاستمدار در جامعه مدنی باید توانایی حل مسائل (مدیریت) داشته باشد. این توانایی با مکانیزم «انتخابات» پاداش داده میشود. عدم انتخاب مجدد یک حزب یا سیاستمدار تا حدودی نشانه ناتوانی و بی لیاقتی آنهاست. انتخابات به نوبه خود مکانیزم «کنترل» و «آموختن» برای حزب و سیاستمدار میگردد، چرا که انتخاب - عدم انتخاب به معنی پاداش - مجازات اجتماعی است. این مکانیزم به این دلیل مکانیزم کنترل و آموختن است که او تبدیل به «کنترل فردی» یا «کنترل خود» میشود. تصور «انسان خوب» در سیاست یک توهم است، چرا که قدرت فاسد کننده است. هدف سیاست دموکراتیک «کنترل قدرت» است.

جهانی شدن جهان

در ادبیات سیاسی بعد از دوران دو قطبی سیاست جهانی اصطلاح Globalisierung معمول شده است. Global از لاتین میآید و معنی کره دارد. در زبان انگلیسی، آلمانی و فرانسه به معنی کره و یا عام - کلی میباشد. Globus به معنی کره زمین است. به لحاظ معنی شناسی اصطلاح Globalisierung دلالت بر روندهای جهانی شدن سرمایه داری و ارتباطات دارد. برای این اصطلاح اروپایی من مفهوم «جهانی شدن جهان» را پیشنهاد میکنم. در این ترجمه معنی پروسه یا شدن نهفته است. در نتیجه به نظر من ترجمه رسایی است. جهانی شدن سرمایه داری به معنی پیدایش بازارهای جهانی سرمایه، کالا و تولید، پیدایش رقابت جهانی در تامین مواد اولیه و در یافتن بازارهای فروش است. همچنین به معنی جهانی شدن مسایل اجتماعی و اقتصادی میباشد. این پروسه مراکز قدرت متفاوتی بوجود آورده است و نظریه سیاسی را باطل کرده است که نظام جهانی کنونی تک قطبی است، یعنی نظریه ای که آمریکا را تنها ابرقدرت و حاکم بر جهان میدانند. پروسه جهانشمول دیگر ارتباطات جهانی است. از این دیدگاه جهان کنونی «عصر ارتباطات جهانی» است.

ادامه دارد

رنج نامه... بقیه از صفحه ۲۹

طبری که عملاً به ده زبان دنیا آشنایی دارد و پراوازه ترین چهره حزب در میان روشنفکران است، چند بار در یادنامه به راز و نیاز با خدای تاریخ می نشیند. اندیشه طبری از فرمولهای خشک و یکسویه ماتریالیستی بسیار فراطر پرواز کرده بود. او در حاشیه مناظره تلویزیونی زیرلب و آهسته به شیوا گفته بود: «حقیقت این است که مسئله بود و نبود خدا هنوز حل نشده است.» و سپس تصریح کرده بود: «من وجودگونه ای خدا را باور دارم.»

طبری جستجوگری آرامش ناپذیر و خاموش بود که نه در مهاجرت و نه در میهن از غربت دورنی خود رها نشد. او زندانی محیط طبیعی و تاریخی خود بود. شاید بهمین مناسبت طبری از خواننده یادنامه خواسته است که: «در حق ما درک انسانی عمیق داشته باشید.» او همه عمر در جدالی بی پایان سوخت. سردردهای همیشگی، بیماری قلب، رنجوری تن و غربت جان و دل نشانه های این جدال خاموش بود. «نه جرت داشتیم که به زمره قهرمانان ببینند و نه با پستی چاکری سازگاریم بود.» افسوس که فضای خشن سیاست ایران در حق انسانها و اندیشمندان بزرگی چون طبری چه تنگ و بیرحم بوده است. در واپسین سروده اش گفته است:

این واژه های سرد، بر این کاغذ حزین
عاجزترند زان که سرابند قصه ای
گیتی دژ است هوش ربا، پایه اش زمین
من اندر آن ستم زده ای، پای بسته ای

«راه آزادی» را آبنونه شوید:

برای اشتراک نشریه ما کافی است که هزینه آبنونمان را (برای ۶ شماره) به آدرس ما ارسال دارید.

لطفا نام و نشانی خود را به طور دقیق و خوانا قید فرمائید!

بهای اشتراک برای اروپا معادل ۲۵ مارک آلمان است و

برای امریکا، کانادا، استرالیا و ژاپن معادل ۲۵ دلار امریکا.

شیوه پرداخت: نقدی، حواله بانکی، چک یا حواله پستی.

آدرس پستی ما:

Ara C/O Rivero
BP 47
St. Cloud
92215
France